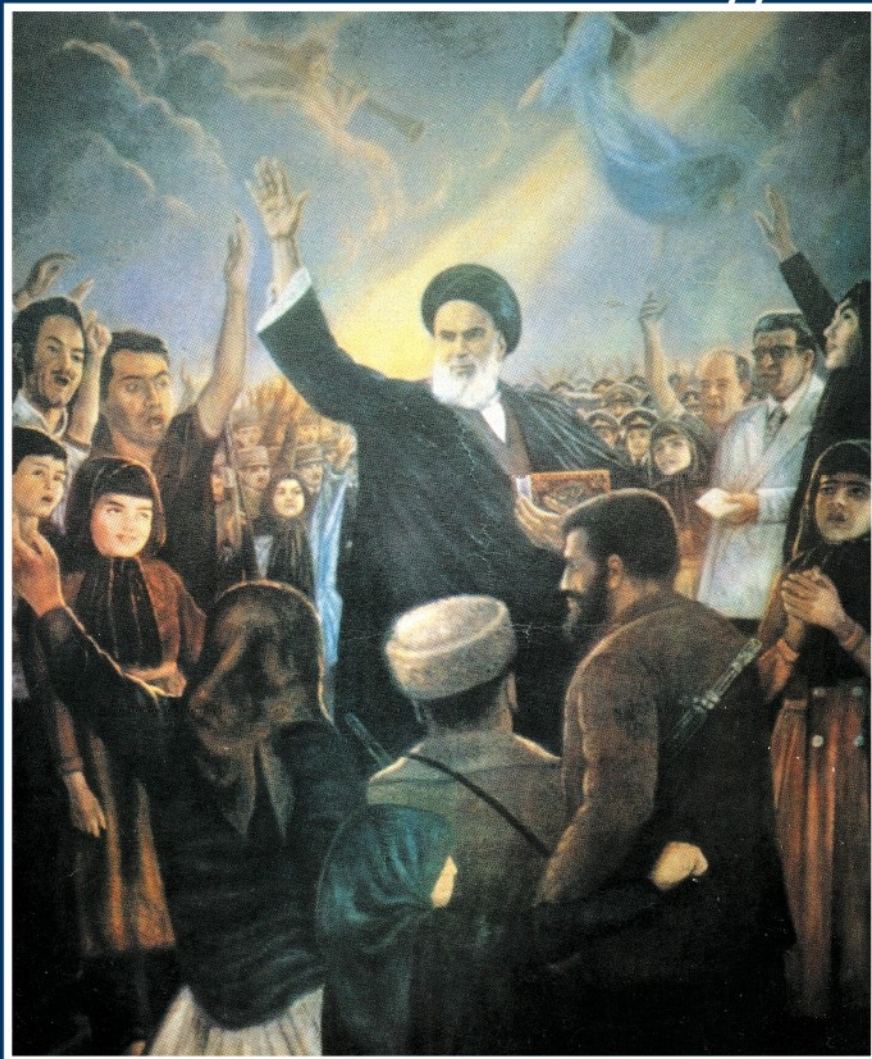


# خمینیم

جستارهایی درباره جمهوری اسلامی



برگردان  
کسری امیرشاهی

یرواند آبراهامیان

# خمینیم

جستارهایی درباره‌ی جمهوری اسلامی

Roonak Publication

# خمینسم

جستارهایی درباره‌ی جمهوری اسلامی

پرواندا آبراهامیان

Roonak Publication

برگردان:

کسری امیرشاهی

*Roonak Publication*



سارک روناک

[www.roonak.eu](http://www.roonak.eu)

[info@roonak.eu](mailto:info@roonak.eu)

---

## خمینیس

جستارهایی درباره‌ی جمهوری اسلامی

نوشته: یرواند آبراهامیان

ترجمه: کسری امیرشاهی

طرح جلد و صفحه‌آرایی: فرزاد صیفی‌کاران

نوبت انتشار: اول، هلند - ۲۰۱۹

T.SBN 978-0-359-855،

Copyright © 2019 Roonak Pub, All rights

تمام حقوق مادی و معنوی اثر محفوظ است و هرگونه کپی‌برداری بدون داشتن اجازه رسمی ممنوع است.

فهرست:

۹	مقدمه مترجم .....
۱۵	مقدمه .....
۳۴	بنیادگرایی یا پوپولیسم؟ .....
۷۵	دیدگاه‌های خمینی درباره مالکیت، جامعه و دولت .....
۱۰۷	جشن اول ماه مه در جمهوری اسلامی .....
۱۵۱	استفاده و سوء استفاده از تاریخ .....
۱۸۷	سوءظن بیمارگونه در سیاست ایران .....
۲۱۷	پی‌گفتار .....
۲۳۶	منابع فارسی شده .....

*Roopak Publication*

*Roonak Publication*



## مقدمه مترجم

نوشته‌های پروانه آبراهامیان، حداقل از نظر خوانندگان فارسی زبان، همیشه تازه و خواندنی هستند. این را چاپ‌های متعدد **مردم در سیاست ایران** (ترجمه به‌رنگ رجبی، ۱۳۹۵) که مجموعه‌ای از مقالات دوران جوانی آبراهامیان است، ثابت می‌کند. رویکرد خوانندگان ایرانی به کارهای آبراهامیان از این هم فراتر می‌رود و ترجمه‌های متعدد از آثار و نوشته‌های او نه تنها از سوی مردم عادی بلکه از جانب دانشگاهیان و روشن‌فکران نیز با اقبال روبه‌رو شده و برخی از کتاب‌های او (مثل **ایران بین دو انقلاب**) به منابع دانشگاهی برای رشته‌های علوم انسانی بدل شده است. پروانه آبراهامیان نه فقط در محافل و رسانه‌های غربی، بلکه در روزنامه‌ها و مجلات ایرانی نیز مورد توجه و احترام است، تا آن‌جا که در مواقعی تصویر او به روی جلد این رسانه‌ها نیز راه یافته است.

آشنایی من با آثار این نویسنده، به دوران دانشجویی‌ام در دانشگاه تهران برمی‌گردد. کتاب **جامعه‌شناسی سیاسی** (نوشته حسین بشیریه) و **ایران بین دو انقلاب** (نوشته پروانه آبراهامیان) دو اثر مارکسیستی بود که در دسترس دانشجویان قرار داشت و خوش‌بختانه این دو کتاب روایت رسمی از انقلاب و جامعه را بازنمایی نمی‌کردند. بعدها متوجه شدم که هر دوی این روشن‌فکران از **ای. پی. تامپسون** مورخ و نظریه‌پرداز مارکسیست بریتانیایی

تأثیر پذیرفته و بدون این که با یکدیگر ارتباطی داشته باشند، این رویکرد را در کتاب‌هایشان به صورت انضمامی مطرح کرده بودند. یرواند آبراهامیان از همان دوران به روشن فکر مورد علاقه‌ام بدل شد. روشن فکری که در آمریکا و در کالج باروک نیویورک بر تعلق خاطرش به مارکسیسم تأکید داشته باشد و در نوشته‌های خود تعهد به فرودستان و بی‌صدایان تاریخ را بازنمایی کند، شایسته تحسین است و می‌تواند نقش الگو را برای جوانانی ایفا کند که در کار نقب زدن به تاریخ هستند، روایت‌های رسمی را برنمی‌تابند و خواهان نورافکندن به زاویه‌های تاریک هستند!

در غربت این اقبال را داشتم که با دیگر کتاب‌های این مورخ نیز آشنا شوم. روایت او را از مجاهدین خلیق و اسلام رادیکال‌شان بخوانم و به صدای شکنجه‌شدگان و اعتراف‌کنندگان سال‌های طولانی سرکوب گوش‌فرا دهم. کتاب **خمینیسم، جستارهایی درباره جمهوری اسلامی** را دوست خوبم نیما سلطان‌زاده به من معرفی کرد و هم او مشوق من برای ترجمه آن شد. پیش از ترجمه این کتاب، نگاهی به سابقه ترجمه این کتاب انداختم و متوجه شدم افراد دیگری (شناس یا ناشناس) به ترجمه بخشی از آن دست یازیده‌اند. بخش‌هایی از این کتاب در اینترنت موجود است و حتی بخش پنجم این کتاب در مجموعه مقالاتی مربوط به تئوری توطئه در ایران نیز نشر یافته که متأسفانه بسیار سانسور شده است (**جستارهای درباره تئوری توطئه در ایران، نشر نی**). به هر روی ضمن احترام به همه این دوستان، ترجمه کامل این کتاب در قالبی شبیه به کتاب اصلی به همت نشر روناک پیش روی شماست. در این ترجمه به تقریباً همه متن‌های پیشین نگاهی داشته‌ام. دو فصل از کتاب خمینیسم با ترجمه رضا جباری در اینترنت موجود است. ترجمه بخش‌هایی از کتاب با ترجمه مزدک دانشور را در سایت اخبار روز می‌توان یافت و در یک وبلاگ به نام قبیله خواب،

بخشهایی از آن ترجمه شده که البته بهتر است برای آن، عنوان تألیف مجدد را به کار بگیریم! با این حال ترجمه این کتاب مدیون هیچ یک از ترجمه‌های پیشین نیست و زبان خاص خود را دارد. در این ترجمه، تلاش مترجم بر آن بوده است که زبان منابع دست اول تا آنجا که ممکن بوده، حفظ شود. به علت عدم دسترسی به آرشیو نشریات ایرانی، متأسفانه، نقل قول‌های مستقیم از منابع فارسی هم ترجمه شده‌اند. امید است که در فرصتی بهتر برای مترجم و البته سرزمین مادری، دسترسی به منابع فارسی فراهم شود و تمامی نقل قول‌های مستقیم از منابع اصلی ذکر شوند. نکته دیگر درباره ترجمه تاریخ‌های میلادی به تاریخ خورشیدی است. ترجمه تاریخ میلادی پیش از دی‌ماه و پس از آن تا عید نوروز اغلب با خطایی یک‌ساله روبه روست. در مواردی که مترجم مطمئن بوده (به خصوص تاریخ‌های معاصر) این مسأله رعایت شده است (مثلاً کودتای اسفند ۱۲۹۹ معادل ۱۹۲۱). در موارد دیگر این تقریب یک‌ساله را باید با چشم خطاپوش نظر کرد.

در پایان از دکتر محمدرضا نیکفر روشن‌فکر و نویسنده‌ی مقیم غربت نهایت تشکر را دارم که این متن را خواندند و برای چاپ به نشر روناک معرفی کردند. از فرزاد صیفی‌کاران عزیز مدیر نشر روناک نیز بسیار متشکرم که دقت و وسواس مرا در چاپ این کتاب تحمل کردند و فرصت را برای نشر یکی از متون کلاسیک تاریخ‌نویسی ایران معاصر فراهم آوردند. از همسرم سپاس‌گزارم که صبوری و همراهی‌اش این فرصت را برای ترجمه کتاب فراهم آورد و تصحیحات و تذکراتش بسیار به کار آمد. ترجمه این کتاب به پدرم تقدیم شده است که در تمامی سال‌های پیش از انقلاب روحانیت را هم‌دست نیروهای ارتجاعی می‌دانست، در دوران انقلاب به هژمونی خمینی و خمینیست‌ها تن نداد و به عنوان یک رهروی صادق و عدالت‌خواه دکتر

مصدق، فریب‌کاری و زشت‌خویی تازه به‌قدرت‌رسیدگان را برای ما فرزندان‌ش افشا کرد. یادش همواره گرمی و زنده است.

ذکر این نکته ضروری است که زبان امری جمعی است که جز از طریق گفت‌وگو برساخته نمی‌شود. ترجمه این کتاب نیز کژی‌ها و کاستی‌های خاص خود را دارد و مسوولیت آن نیز فقط با مترجم است. مترجم فروتنانه به این امر اذعان دارد و از نظرات انتقادی منتقدان و صاحب‌نظران استقبال می‌کند و تلاش دارد که در چاپ‌های بعدی این کتاب و یا ترجمه‌های دیگر از این نقد و نظرها بهره‌برد... حق این است که برای کمال نمی‌توان غایتی متصور شد...

*Roonak Publication*

*Roopak Publication*

## مقدمه

زندگی آیت‌الله خمینی آن‌چنان در ابهام و آن‌چنان با شایعه و افسانه آمیخته است که حتی در مورد اصل و نسب او، نام حقیقی و تاریخ تولدش عدم قطعیت و تردید وجود دارد. اما هنگامی که او پس از ۱۵ سال تبعید، فاتحانه به وطنش بازگشت اندک تردیدی وجود داشت که این پیرمرد کیست و یا با سرزمین باستانی‌اش چه می‌خواهد بکند... خمینی به صورتی خستگی‌ناپذیر در کار گسترش نوع خاصی از بنیادگرایی انقلابی در جهان عرب بود.

مرگ‌نوشته برای آیت‌الله خمینی

نیویوک‌تایمز، ۴ ژوئن ۱۹۸۹

## خمینی چگونه بازشناخته می‌شود؟

تصویر عبوس آیت‌الله خمینی در نظر غربیان همچون [قهرمان] فیلم‌های درجه دوی ترسناک که در اوایل تابستان اکران می‌شود، به چشم می‌آید. این تصویر با ظاهری شیطانی و بیگانه در نظر اول افسون و بیم و وحشت می‌آفریند. اما وقتی فصل اکران آنها می‌گذرد، چهره‌ی ریشوی [خمینی] کم‌کم محو، و به آسانی با دیگر نمایش‌های ترسناکی که روی پرده هستند، خلط می‌شود.

اکنون با گذشت یک دهه از مرگ خمینی\* غربی‌ها وقتی که لازم است او را به یاد بیاورند، نام او را با «تعصب»، «تندروی» و از همه شایع‌تر «بنیادگرایی مذهبی» تداعی می‌کنند. روزنامه‌نگاران غربی او را مترادف ارتجاع مذهبی می‌دانند و در جستجوی خصایصی مشابه به او در نقاطی گاه بسیار دوردست هم‌چون اسرائیل، نیجریه و اندونزی هستند.

احتیاج به درک عمیقی نیست تا چرایی بدل شدن برچسب بنیادگرایی به سکه نقد رایج را درک کرد. برای محافظه‌کاران این اصطلاح با بیگانه‌هراسی، مبارزه‌جویی و تندروی همراه است. برای لیبرال‌ها بنیادگرایی به معنای افراط‌گرایی، تعصب و سنت‌پرستی است. برای رادیکال‌ها این اصطلاح مرادف کهنه‌پرستی دینی، ارتجاع سیاسی و نفی و طرد علم، تاریخ، تجدد، دوران روشنگری و انقلاب صنعتی است. در کنار اینها، اصطلاح بنیادگرایی برای شرق‌شناسان - که هنوز نفوذ زیادی در مطالعات خاورمیانه دارند- بسیار کاربردی است زیرا این اصطلاح برای نشان دادن جهان اسلام به عنوان دنیایی ذاتاً ایستا، معلق در زمان، غیرعقلانی و گذشته‌گرا به کار می‌آید. دنیایی که فقط برای تکرار متون مقدس بازمانده از زمان پیامبر، خلفای راشدین و مجاهدان جنگ‌های صلیبی ساخته شده است. به عنوان مثال، روزنامه نیویورک تایمز در تمجید کتابی که خمینی را به عنوان یک آخوند مرتجع نشان می‌دهد، این نوشته را کمک بزرگی برای فهم انقلاب ایران معرفی می‌کند و از نویسنده به خاطر نشان دادن این موضوع که چگونه در انقلاب عجیب ایران، مردم برای «آزادی و مواهب مادی کمتر» قیام کردند، تشکر می‌کند.[۱] اما وقتی که نظریه طرح‌شده آن‌چنان که باید و شاید

---

\* این کتاب در سال ۱۹۹۹ به چاپ رسیده است.



جواب نمی‌دهد، همان نویسنده اصطلاح «بنیادگرایی عملگرا»<sup>\*</sup> را سکه می‌زند که ترکیبی به شدت متناقض است. [۲]

در برابر دیدگاه بالا، ایده اصلی کتاب پیش‌رو این است که اصطلاح «پوپولیسم» بیشتر می‌تواند توصیف‌گر خمینی، اندیشه‌ها و جنبش او باشد؛ چرا که این اصطلاح هم می‌تواند انطباق‌پذیری ایدئولوژیک و انعطاف‌پذیری نظری خمینی را توضیح دهد و هم می‌تواند اعتراض او علیه نظم مستقر را تشریح نماید و در عین حال می‌تواند با مسائل اجتماعی - اقتصادی که مخالفت توده‌ای علیه نظم مستقر را شعله‌ور کرد، مرتبط شود. برعکس، اصطلاح بنیادگرایی معادل خلوص‌گرایی نظری، تعصب ایدئولوژیک، سنت‌پرستی سیاسی، حتی محافظه‌کاری اجتماعی و برتری اصول اعتقادی مبتنی بر متون مقدس دانسته می‌شود؛ بنیادگرایی بر طرد و نفی دنیای مدرن دلالت می‌کند؛ حال آنکه پوپولیسم متضمن تکاپوی دولت‌ملتها برای ورود به دنیای مدرن است.

انتخاب این اصطلاح یا آن مفهوم، امری فراتر از بازی با کلمات است؛ اگر خمینیسم را یکی از گونه‌های بنیادگرایی بدانیم، دیگر کل جنبش او را ناتوان از انطباق با دنیای مدرن می‌پنداریم و وارد یک چهارچوب بسته‌ی ایدئولوژیک می‌شویم. به وارون، اگر خمینیسم را نوعی از پوپولیسم بینگاریم، می‌توانیم برای آن ظرفیت تغییر و پذیرش تجدد را قائل بشویم که حتی ممکن است این تغییر، تطابق در نهایت به تکثرگرایی سیاسی، برابری جنسیتی، حقوق فردی و حتی دموکراسی اجتماعی نیز منتهی بشود.

در بحث بر سر اصطلاح بنیادگرایی، نمی‌خواهم وجود بنیادگرایی در دیگر کشورها و یا حتی در میان برخی پیروان خمینی را نفی کنم. درصدد رد

---

<sup>\*</sup> Pragmatic Fundamentalism.

اهمیت مذهب برای خود خمینی نیز نیستیم، بلکه استدلال من بر این نکته استوار است که خمینیسیم باید به عنوان یک جنبش سیاسی انعطاف‌پذیر دیده شود که بیان‌کننده معضلات اقتصادی اجتماعی است؛ نه آنکه به صورت مجاهدت مذهبی عده‌ای فرض شود که وسواس‌گونه به متون مقدس چسبیده‌اند، به دنبال ناب‌گرایی مذهبی هستند و اسیر جزم‌اندیشی و تعصب دینی‌اند.

هر یک از پنج فصل این کتاب حول و حوش این موضوع ساخته و پرداخته شده است. فصل اول توصیف می‌کند که چگونه خمینی از سنت‌های شیعه گسسته، از منابع خارجی همچون مارکسیسم، بیان رادیکال را به عاریت گرفته و فراخوانی روشن و واضح برای تغییر به مخاطبان ارائه داده است. این فراخوان نه براساس معتقدات مذهبی بلکه بر مبنای مشکلات واقعی اقتصادی سیاسی و اجتماعی قرار داشته است. خلاصه آنکه در این بخش نشان داده می‌شود که چگونه خمینی مذهب شیعه را از شکل یک "باور محافظه‌کار تقیّه‌محور" به یک "ایدئولوژی سیاسی مبارزه‌جویانه" در آورد که هم نیروهای استعماری و هم طبقه بالای کشور را به چالش می‌کشید. محصول نهایی این تغییر بیشتر به پوپولیسم جهان‌سومی (به خصوص از نوع آمریکایی لاتین) شبیه است تا به مذهب مرسوم شیعه. [۳]

فصل دوم مربوط به تحلیل درک خمینی از مسأله مالکیت خصوصی، جامعه و دولت است. این فصل توضیح می‌دهد که چگونه خمینی موضوعات رادیکال را به بیان خود وارد کرد، تضادهای طبقاتی را شعله‌ور کرد، به باز توزیع ثروت متعهد شد و نفرت طبقاتی\* را دامن زد. در برخی موقعیت‌ها به نظر می‌رسید که بیان او از مارکسیست‌ها هم رادیکال‌تر است. اما با آنکه

---

\* بعضی از علمای اجتماعی وجود چنین احساساتی را در ایران نفی می‌کنند. / آبراهامیان /

خمینی از بیان رادیکال بهره می‌برد، همواره به حفظ دارایی و اموال طبقه متوسط متعهد ماند. این گونه از رادیکالیسم طبقه متوسط باز هم او را به شدت به پوپولیست‌های آمریکای لاتین به خصوص خوان پرون شبیه می‌کند.

فصل سوم در جستجوی این است که چرا جمهوری اسلامی روز اول ماه مه را جشن می‌گیرد. این فصل توصیف می‌کند که چگونه خمینیست‌ها علی‌رغم رد و طرد غرب، روز بین‌المللی کارگران را به رسمیت شناختند، حال آنکه زمینه‌ها، نشانه‌ها و بیان مربوط به این روز، ریشه در سنت سوسیالیسم اروپایی داشته است. در آمیختگی مذهب و سیاست، اسلام و سوسیالیسم هر ساله در سالگردهای این روز قابل رصد است. این بزرگداشت‌ها و شکل برگزاری آنها می‌تواند میزان کاستن از بیان پوپولیستی رژیم را برای ما مشخص کند. خلاصه آن که تجسم ترمیدور انقلاب ایران را می‌توان هر ساله در نحوه برگزاری جشن اول ماه مه به روشنی دید.

فصل چهارم به نحوه رفتار جمهوری اسلامی با تاریخ ایران می‌پردازد. این فصل ادعا دارد که رژیم به صورت نظام‌مند و به کمک اعترافات تلویزیونی، روزنامه‌ها، چاپ تمبر و منابع درسی، تاریخ را تحریف می‌کند تا اعتبار روحانیت را هم به واسطه راهبری موفقیت آمیز فرودستان بر ضد ثروتمندان و هم به خاطر حفظ میهن از گزند نیروهای خارجی، افزایش دهد. به بیان دیگر، جمهوری اسلامی همچون دولت‌های ایدئولوژیک در جهان معاصر از تاریخ استفاده و سوءاستفاده می‌کند تا قلب و جان عامه مردم را با خود همراه کند.

فصل پنجم شیوع بدگمانی و سوءظن را در میان طیف وسیعی از فعالان سیاسی (از سلطنت‌طلبان و مارکسیست‌ها گرفته تا خمینیست‌ها) تشریح می‌کند. در فصل پنجم این بحث مطرح می‌شود که سبطره امپریالیسم هم-

راستای گسست سنتی مابین دولت و جامعه، به تصویری عمومی دامن زده که در آن فعالان سیاسی در صحنه سیاست ایران چیزی جز عروسک‌های خیمه شب بازی نیستند و از پشت پرده‌ها هدایت می‌شوند. در این فرهنگ اگر کسی می‌خواهد به عنوان یک تحلیل‌گر هوشیار شناخته شود، باید تا جای ممکن گرد و غبار را از تصویر بزدايد و برای دیدن دست‌های نامرئی و پشت پرده تلاش بسیار کند. به عنوان مثال در بیان خمینی قدرت‌های استکباری دائماً در حال توطئه برای ایجاد تفرقه در میان مردم هستند و این توطئه‌ها را با کمک جاسوسان، نوکران، وابسته‌ها، خائنین و ستون پنجم خود پیش می‌برند. در همین راستا وطن همواره نیاز به یک مراقب دارد تا بتواند توطئه‌های خارجی و عمال داخلی‌شان را خنثی کند. در این مورد نیز همچون دیگر موارد خمینی بسیار شبیه به پوپولیست‌های دیگر نقاط جهان است.

این پنج فصل البته نمی‌تواند تمامی جنبه‌های "خمینیسم" را برای مخاطبان آشکار کند. تحلیل‌های موجود در این بخش‌ها از سر مسائل مهمی چون زنان، مذهب و زبان اقلیت‌ها، آزادی‌های فردی، جامعه مدنی، برنامه‌های درسی و فرایند تصویب قوانین گذشته است. با این همه مطالعه عمیق موارد فوق‌الذکر نیز مطمئناً به این نکته می‌رسد که مشی خمینی و جمهوری اسلامی بسیار بیش از آن که بر مبنای اصول اعتقادی\* باشد بر مبنای پاسخ به نیازهای مشخص سیاسی اجتماعی و اقتصادی بنا شده است. شاید به طور خلاصه بتوان گفت که هر آنچه که ما از سطح به عمق برویم از بنیادگرایی فاصله می‌گیریم و به پوپولیسم عمل‌گرایانه و حتی فرصت‌طلبی نهفته در بطن رژیم نزدیک‌تر می‌شویم.

---

\* *doctrinal*

برای تحلیل اندیشه‌های خمینی من از رجوع به منابع دست دوم پرهیز کردم و تا آنجا که ممکن بود بر نوشته‌ها و کارهای خود او متمرکز شدم. نوشته‌ها و کارهایی که به ندرت از سوی نویسندگان غربی به دیده گرفته شده، حال آن که به آسانی به زبان فارسی در دسترس است. [۴]

### زندگی و نوشته‌های خمینی

جمهوری اسلامی تمام تلاش خود را کرده است تا از آیت الله خمینی تصویر تمام عیار "مردی از جنس مردم" را بسازد. رژیم ایران خمینی را مردی تصویر می‌کند که در یک خانواده ضعیف الحال به دنیا آمده، پدرش را در نوزادی (هم‌چون حضرت محمد) از دست داده، سلسله مراتب علمی در حوزه را به واسطه توانایی‌های حوزوی‌اش به سرعت طی کرده، تمامی زندگی بزرگسالی‌اش را به مبارزه علیه دیکتاتوری پهلوی اختصاص داده و برای فرزندش فقط یک مرده‌ریگ دنیوی به جای گذاشته که آن هم سجاده خانوادگی‌اش بوده است. حال آنکه حقیقت تا حدی متفاوت و پیچیده‌تر از این تصویرسازی‌های رسمی است.

روح‌الله خمینی در سال ۱۲۸۱ خ ۱۹۰۲ م در یک خانواده مرفه در خمین به دنیا آمد. خمین شهری کوچک در مکانی مابین قم، دزفول، اراک و خوانسار است. [۵] والدین او هر دو از خانواده‌های معروف زمین‌دار و روحانی مرکز ایران بودند. مادر او که در سال ۱۹۱۷/۱۲۹۶ فوت کرد، خواهر یک خان محلی و دختر آخوند حاجی ملاحسین خوانساری بود که در آن زمان مجتهد عالی‌رتبه‌ای در اصفهان به حساب می‌آمد. فامیل خوانساری حوزه علمیه اراک را در قبضه خود داشته و با شیخ فضل‌الله نوری مجتهد محافظه-کار که در سال ۱۹۰۹/۱۲۸۸ به دست مشروطه‌خواهان اعدام شد، ارتباطات

وثیقی داشتند. پدر خمینی، سید مصطفی (۱۹۰۲-۱۸۶۱) ۱۲۸۱-۱۲۴۰ ابتدا تحصیلات حوزوی‌اش را در اصفهان و در خانواده خوانساری شروع کرد و سپس به نجف (که در آن زمان تحت کنترل امپراطوری عثمانی بود) رفت و در آنجا توانست به درجه اجتهاد برسد. سید مصطفی دارای خدم و حشم بود و از عنوان فخرالمجتهدین استفاده می‌کرد. البته معلوم نیست که این لقب را شاه به او بخشیده و یا عنوانی بود که مردم محلی به او داده بودند.

جد پدری خمینی، سید احمد (مرگ در سال ۱۸۰۸م ۱۱۷۷) با لقب هندی شناخته می‌شد، زیرا در کشمیر به دنیا آمده بود. پدر او از نیشابور به آن منطقه مهاجرت کرده و در آنجا به نام سید دین علی شاه به درس و تجارت مشغول بود. سیداحمد بعدها به نجف رفت و در آنجا به تحصیلات حوزوی مشغول شد و در دهه ۱۲۱۰/۱۸۳۰ در خمین خانه‌گزید. او در آن منطقه ملکی خرید و در همان جا با خواهر یکی از اعیان محلی ازدواج کرد. گفته می‌شود که پدرزن او یوسف‌خان، سید احمد را تشویق به ماندن در آن منطقه کرده تا یک روحانی تحصیل کرده دیگر نیز در قلمرو او حضور داشته باشد. بنا به روایت آیت الله مرتضی پسندیده برادر بزرگتر خمینی، سید احمد هندی را می‌توان فردی مرفه و مالدار به حساب آورد زیرا در خانه‌اش همیشه به روی مردم باز بود و صاحب املاک وسیعی در دهی نزدیک به خمین، یک کاروانسرا، باغ میوه و همچنین خانه بزرگی در شهر خمین بود. [۶]

بخش اعظم این میراث به نوه‌های او نیز رسیده بود. آیت الله پسندیده که آگاه‌ترین فرد به حال و اوضاع خانوادگی خمینی به نظر می‌رسد، یوسف خان را یک خان محلی با خدم و حشم فراوان توصیف کرده است. عنوان آیت‌الله در قرن نوزدهم چندان لقب مرسوم نبود، ولی نوشته‌های امروزی [در جمهوری اسلامی] از این اصطلاح برای نامیدن سید احمد و سیدمصطفی

استفاده می‌کنند.[۷] هرچند به نظر می‌رسد که این دو بیش از اشتغال به امور روحانی در امور تجاری سرمایه‌گذاری کرده و امور مذهبی را بیشتر به «خوانساری‌های» خانواده واگذار کرده بودند.

در سال ۱۳۸۱/۱۹۰۲ چهار ماه بعد از تولد خمینی، پدرش سید مصطفی در جاده اراک مورد حمله قرار گرفت و کشته شد. در رژیم جمهوری اسلامی در رابطه با این قتل سخن‌سرایی‌ها شده است. برخی اظهار داشته‌اند که او به خاطر دفاع از رعیت‌های مظلوم به قتل رسیده و برخی دیگر ترور او را به دست رضاخان اولین شاه سلسله پهلوی نسبت داده‌اند. طرفه اینجاست که رضاخان در آن زمان فقط یک تازه‌وارد به بریگاد قزاق بود و این زد و خورد به مبنای یک انتقام‌جویی خانوادگی با الرعایا یک خان دیگر محلی بوده است. الرعایا یکی از مردان سید مصطفی را گرفتار کرده و سید مصطفی با زندانی کردن یکی از خدمه رقیب تلافی کرده بود. این مرد در بند سید مصطفی مرده و الرعایا با کشتن سید مصطفی، انتقام او را گرفته بود. به قول آیت‌الله پسندیده مجالس ختم آبرومندی نه تنها در خمین، اراک و گلپایگان بلکه در نجف، اصفهان و تهران نیز برای او برگزار شده بود.

بیوه سید مصطفی برای اجرای عدالت به تهران سفر کرد و پس از سه سال اعمال نفوذ و مذاکره در مرکز و عمدتاً با صدراعظم، توانست حکم اعدام یکی از قاتلان شوهرش را بگیرد. قاتل در انظار عمومی به دار آویخته شد و سر او را در بازار اصلی شهر به نمایش گذاشتند. بعد از اعدام یکی از قاتلان، همسر سید مصطفی به خمین باز گشت. در این سه سال نوزاد او در نزد یک دایه بود و آیت‌الله پسندیده می‌گوید که خمینی به شدت دایه‌اش را دوست می‌داشت. وقتی خمینی به پانزده سالگی می‌رسد مادرش نیز فوت می‌کند.

خمینی اکثر دوران تحصیلات ابتدایی‌اش را در خمین گذراند. او در ابتدا به یک مکتب محلی می‌رفت که از سوی خانواده خودش تأسیس شده بود.

در این مکتب خوش نویسی، ادبیات فارسی و عربی را همراه با خویشاوندان بزرگ‌تر از خودش آموخت. در سال ۱۲۹۸/۱۹۲۰ (در سن ۱۸ سالگی) او به اراک رفت تا در آنجا نزد شیخ عبدالکریم حائری معروف، مرجع تقلید برجسته آن زمان درس بخواند. حائری نه فقط به واسطه درس‌های حوزوی بلکه به خاطر وسواس شدیدش برای دوری گزیدن از سیاست حتی در سال‌های پر آشوب ۱۲۹۰/۱۹۱۰ نیز مشهور بود. حائری بدل به استاد و راهنمای خمینی برای ۱۶ سال پس از آن شد. البته لازم به ذکر است که اقامت خمینی در اراک چندان به طول نینجامد چرا که یک سال بعد از شروع درس، آیت‌الله حائری به همراه شاگردانش به قم نقل مکان کرد تا فیضیه، مدرسه‌ای را که دوران افولش را در قرن نوزدهم سپری می‌کرد، رونق دهد.

در دهه بعدی، قم بدل به قطب تحصیلات حوزوی ایران شد بخشی از این مرکزیت به واسطه خود حائری و بخشی به خاطر پناهنده شدن علمای شیعه از عراق و اقامت آنها در قم بود. علت دیگر نیز این بود که رضاخان، دولت را برای رسیدگی به علمای روحانی تشویق می‌کرد تا از سیاست دور بمانند. قم در اکثر سال‌های سلطنت رضاشاه به طرز مشهودی ساکت بود. کاملاً بر عکس حوزه‌های علمیه دیگر چون مشهد که به تناوب علیه اصلاحات سکولار رضاشاه می‌شوریدند. یحیی دولت‌آبادی سیاستمدار و تاریخ‌نگار نوشته است که رضاشاه، حائری را به این جهت پشتیبانی می‌کرد تا در برابر رشد جمهوری خواهی، کمونیسم و دیگر اشکال رادیکالیسم بایستد. [۸] این نظر که قم در بین حوزه‌های علمیه دارای مرکزیت دیرینه است یک «سنت ابداعی»<sup>\*</sup> و این ادعا که حوزه علمیه قم منبع و سرچشمه مقاومت علیه رضاشاه بود، دروغی برای به خدمت درآوردن تاریخ است.

---

\* *Invented Tradition.*



در دهه ۱۹۲۰ (۱۳۱۰-۱۳۰۰) خمینی نه تنها در محضر درس حائری حاضر می‌شد بلکه نزد اساتید معروف حوزه علمیه قم نیز درس می‌گرفت. این اساتید عبارت بودند از: میرزا محمدعلی، حاجی سید محمدتقی، سیدعلی یشربی کاشانی و از همه مهمتر میرزا محمدعلی شاه‌آبادی که احترامی وافر در درس مناقشه‌برانگیز عرفان داشت. درس‌آموزی‌های او نزد شاه‌آبادی شش سال به طول انجامید. عرفان به یک دلیل ساده بسیار مناقشه‌برانگیز بود. زیرا بیان می‌شد که از طریق عرفان می‌توان رابطه‌ای بی‌واسطه با خدا داشت که بالنتیجه زیرپای تشکیلات روحانیت را خالی می‌کرد. آقا محمد بهبهانی یک مجتهد برجسته در قرن ۱۹ تا آنجا با عرفان مخالف بود که به او لقب صوفی‌کش داده بودند.

در دهه ۱۳۱۰/۱۹۳۰ خمینی به مدرسه فیضیه پیوست و چندین شرح بر حدیث، اخلاق و عرفان نوشت. این کتاب‌ها که به زبان عربی نوشته شده‌اند، عبارتند از: مصابح الهدایه، شرح دعایه السحر، شرح اربعین و آداب الصلاه. برخی از این کتاب‌ها شرح و بسط تقریرات شاه‌آبادی در رابطه با عرفان است. [۹] بعد از انقلاب شرح و بسط‌های او از درس‌گفتارهای شاه‌آبادی در رابطه با عرفای قرن میانه تحت عنوان فصوص الحکم و مصباح الانس به چاپ رسید. در همان سال‌ها خمینی شعرهای عرفانی نیز به زبان فارسی سروده بود که پس از مرگ او در یک مجلد نفیس به نام دیوان شعر به چاپ رسید. یکی از این شعرها در رثای حلاج\* سروده شد — عارف قرون وسطایی که به خاطر باورهایش کشته شده بود. او مدعی بود که حقیقت را در مسجد و مدرسه هرگز نمی‌توان یافت.

---

\* حسین بن منصور حلاج.

پسران خمینی (مصطفی و احمد) اکثر زندگی بزرگسالی‌شان را به عنوان همراه و دستیار پدرشان گذراندند. مصطفی برادر ارشد در روزهای آغازین انقلاب مرد و مرگ او این شایعه را دامن زد که به وسیله رژیم کشته شده است. احمد اما تا زمان مرگ خمینی (۱۳۶۸/۱۹۸۹) در کنار او ماند و سپس مسئولیت گردآوری و نشر نوشته‌های او را برعهده گرفت او در سال ۱۳۷۳ به شیوه ای مشکوک درگذشت. سه دختر خمینی با خانواده‌های روحانی و بازاری وصلت کردند. وقتی که رضاشاه انتخاب «فامیلی» را برای افراد اجباری کرد خمینی فامیل مصطفوی را برای خود برگزیده بود ولی در اواخر عمر او نوشته‌هایش را با عنوان روح‌الله الموسوی الخمینی امضاء می‌کرد. برادر ارشد خمینی فامیل پسندیده را (که فامیلی فارسی است) برگزید و برادر دیگرش عنوان هندی را انتخاب کرد.

در سال ۱۳۱۶/۱۹۳۷ حائری فوت کرد و جایگاهش اندک‌اندک به اشغال آیت الله محمدحسین بروجردی درآمد. او نیز هم‌چون حائری، روحانی‌ای غیرسیاسی بود که توانایی‌های بالایی در رابطه با سازماندهی حوزوی داشت. در دهه ۱۳۲۰/۱۹۴۰ بروجردی با محمدرضا شاه پهلوی به موافقت نانوشته‌ای رسید که براساس آن بروجردی همچون گذشته از سلطنت پشتیبانی می‌کرد و دیگر روحانیونی را که در صدد مداخله سیاسی بودند، به سکوت فرا می‌خواند. در مقابل، شاه نیز وعده داده بود که سیاست‌های سکولار پدرش را با تساهل بیشتری ادامه بدهد و ممنوعیت علیه حجاب را بردارد. در میانه دهه ۱۳۲۰/۱۹۴۰ بروجردی به عنوان مرجع تقلید بی رقیب مطرح شد؛ یعنی افتخاری که از قرن نوزدهم نصیب هیچ روحانی دیگری نشده بود. برای رادیکال‌ها و یا حتی مسلمانان اصلاح‌طلب میانه‌رو، بروجردی نمونه یک روحانی بسیار محافظه‌کار بود که بزرگترین حامی وضع موجود به حساب می‌آمد، هرچند خودش می‌گفت که از سیاست به‌دور است. به بیان

یکی از مخالفان مذهبی شاه، آیت‌الله‌های محافظه‌کار نهاد روحانیت را به یکی از ارکان حفظ رژیم پهلوی بدل کرده بودند. [۱۰]

روابط خمینی با بروجردی بسیار نزدیک و به عنوان دستیار شخصی و جانشین او در تدریس عمل می‌کرد و در شرایط خاص حامل مورد اعتماد پیام‌های بروجردی به شاه نیز بود. آیت‌الله پسندیده اشاره کرده است که بروجردی نظر خمینی را در رابطه با بسیاری مسائل از جمله مسائل سیاسی جویا می‌شده است. [۱۱] یکی از مدرسان حوزه علمیه و هم‌کار خمینی به یاد می‌آورد که خمینی تنها کسی را که در نامه‌نگاری‌هایش آیت‌الله العظمی خطاب می‌کرد، آیت‌الله بروجردی بود. [۱۲] علاوه بر این‌ها، خمینی در طی سال‌های زندگی بروجردی توصیه او مبنی بر دوری از سیاست را به کار بسته بود. یکی از مریدان خمینی بعدها اعتراف کرد که خمینی در سال‌های زعامت بروجردی بر تدریس و مباحثه تمرکز داشت. [۱۳] یکی دیگر از این مریدان اظهار کرد که خمینی تفاوت‌های بسیاری با آیت‌الله بروجردی داشت ولی به خاطر حفظ «وحدت اسلامی» آنها را آشکار نکرده بود. [۱۴]

در سال ۱۳۲۲/۱۹۴۳ خمینی با نشر یک جزوه بی‌امضاء با عنوان کشف‌الاسرار به دنیای سیاست وارد شد. [۱۵] در لوای دفاع از تشیع در برابر وهابی‌گری، او به سکولارهای معاصر به خصوص رضاشاه، شریعت سنگلجی\* و احمد کسروی\* حمله برده بود. یکی از پیروان کسروی و روحانی سابق به نام علی‌اکبر حکیم‌زاده در اوایل دهه بیست کتابی پرسروصدا به عنوان «اسرار هزار ساله» به چاپ رسانده بود که در آن اعتبار و سندیت تاریخی اسطوره‌های مذهب شیعه را به پرسش کشیده بود. کشف‌الاسرار در اکثر

---

\* روحانی اصلاح‌طلب که آشکار از سلطنت رضا شاه دفاع می‌کرد. م

\* تاریخ‌نگار متقدم تاریخ معاصر ایران و تشیع. م

صفحات خود پاسخی به این کتاب بود. خمینی بعدها اظهار داشت برای نوشتن این جوابیه مجبور شده بود حدود دو ماه تدریس در حوزه را رها کند. [۱۶] عنوان کشف‌الاسرار نیز به نوعی وام گرفته از عنوان کتاب کشف‌القطاع بود. این نوشته معروف قرن نوزدهمی در دفاع از اصولیون در برابر اخباریون نوشته شده بود. اخباریون معتقد بودند که ایمان می‌تواند مستقیماً از کتاب مقدس اخذ شود و احتیاجی به واسطه در این میان نیست.

بعد از این کنش و واکنش‌ها خمینی دوباره از سیاست کناره گرفت. او حتی در سال‌های متلاطم ملی شدن نفت نیز سکوت پیشه کرده بود. یعنی هنگامی که ابوالقاسم کاشانی مهم‌ترین روحانی سیاسی زمان، ممنوعیت آیت‌الله بروجردی را در زمینه ورود روحانیت به مسائل سیاسی شکست و از نخست‌وزیری محمد مصدق در برابر انگلیسی‌ها دفاع کرد. یکی از پیروان خمینی بعدها مدعی شد که خمینی تحت تأثیر تبلیغات «ضد امپریالیستی و ضد رژیم مصدق» قرار نگرفته و فریب نخورده بود. [۱۷] خمینی در دهه ۱۳۳۰/۱۹۵۰ اکثر اوقاتش را به تدریس در فیضیه، یاری به بروجردی برای نظام دادن به اوقاف قم و همچنین نوشتن رساله شخصی‌اش، توضیح المسائل گذرانده بود.\* رساله خمینی در سال ۱۳۴۱/۱۹۶۱ در نجف به چاپ رسید.

اولین حضور واقعی سیاسی خمینی در سال‌های ۶۳-۶۲/۱۹۶۲-۴۲-۴۱ و اندکی پس از مرگ بروجردی و به واسطه‌ی شروع یکسری اقدامات اصلاحی [از سوی رژیم] بود که بعدها به انقلاب سفید مشهور شد. این اصلاحات از جانب نهادهای روحانی به شدت مورد حمله واقع شد و حتی روحانیون

---

\* همه روحانیون ارشد نیاز به رساله‌ای داشتند که اهمیت و اعتبار آنها را به عنوان یک آیت‌الله العظمی و مرجع تقلید تثبیت کند. آبراهامیان

بلندپایه‌ای چون محمد کاظم شریعتمداری، شهاب‌الدین مرعشی نجفی، محمدرضا گلپایگانی، احمد خوانساری و محمدتقی قمی نیز به آن معترض بودند. با این همه مخالفت خمینی فقط با بازتوزیع زمین یعنی اصلی‌ترین وجهه اصلاحات نبود. بلکه اصلاح قانون انتخابات که به زنان حق رأی اعطا می‌کرد و رفاندومی که در رابطه با تأیید انقلاب سفید برگزار شده بود، مورد حمله او واقع شد. [۱۸] بنا به گفته خود خمینی قانون جدید انتخابات غیراسلامی بود و رفاندوم برگزار شده بر سر این موضوع نیز غیرمشروع بود؛ این رفاندوم در نظر او «به اندازه رفاندوم مصدق برای انحلال پارلمان غیرقانونی بود» [۱۹]. مجموعه این اتهامات بود که باعث شد حرکت دسته‌های عزاداری محرم در خرداد ۱۹۶۳/۱۳۴۲ بدل به تظاهرات قهرآمیز علیه رژیم شود. خمینیست‌ها آغاز جنبش براندازی پهلوی را به قیام پانزده خرداد نسبت می‌دهند. یکی از روحانیون برجسته چندی پیش آشکار کرده بود که در مباحثات مربوط به این اعتراضات، خمینی اصرار داشت که روحانیت باید از مطرح کردن نقطه نظراتش راجع به اصلاحات ارضی خودداری کند، زیرا شاه به راحتی می‌تواند روحانیت معترض را با برچسب "ملاهای طرفدار زمین‌داران" بدنام کند. [۲۰]

در وقایع ۱۳۴۲/۱۹۶۳ خمینی دستگیر و به مدت دو ماه در تهران زندانی شد. در هنگام آزادی‌اش رژیم شایع کرد که او قبول کرده که از سیاست دور بماند، زیرا بر این باور است که «سیاست بالذاته پست و کثیف است». با این همه در سال ۱۳۴۳/۱۹۶۴ خمینی فرصت طلایی‌ای یافت تا به این شایعات پایان دهد. در اواخر همان سال، شاه مصونیت دیپلماتیک را برای مستشاران نظامی آمریکایی برقرار کرده بود. خمینی به فوریت این اقدام را با قانون بدنام کاپیتولاسیون (یا قضاوت کنسولی) در قرن نوزدهم مقایسه کرد و شاه را به خیانت به مملکت و به خطر انداختن اسلام متهم کرد. [۲۱] او فوراً

دستگیر شد. در آن زمان رژیم دیگر نمی‌خواست شانس دوباره‌ای به او بدهد پس او را به ترکیه تبعید کرد. خمینی بعد از ترکیه به شهر نجف واقع در عراق رفت. تبعید او و حملاتی که به قانون کاپیتولاسیون داشت، خمینی را به عنوان برجسته‌ترین آیت الله ضد رژیم برجسته کرد. دیگر آیت الله‌ها به رخدادهای اوایل دهه چهل اعتراض داشتند ولی او تنها کسی بود که عملکرد شاه را تقبیح می‌کرد؛ آنها به مصالحه رضایت دادند ولی او بر محکوم کردن این وقایع پافشاری می‌کرد.

خمینی سیزده سال به اجبار در نجف زندگی کرد. او در شش سال اول تبعید بر تدریس فقه و نه عرفان تمرکز داشت و در آن دوران به نوشتن کارهای آکادمیک حوزوی پرداخت؛ به طور خاص، مناسک الحج و یک کتاب قطور پنج فصلی به نام کتاب البیع. کلاس‌های او در رابطه با حقوق فقهی بسیار جالب توجه بود تا آنجا که این کلاس‌ها بسیار بیشتر از زمان مقرر ادامه می‌یافت. یکی از مریدان خمینی بعدها نوشت که دیگران [مدرسان حوزه] همواره شگفت‌زده بودند که چگونه خمینی می‌تواند شاگردانش را تا یک ساعت پس از پایان زمان مقرر در کلاس نگهدارد و اشتیاق آنها را همچنان حفظ کند. [۲۲] در آن سال‌ها فقط چهارده اعلامیه سیاسی از سوی او منتشر شده است.

در اوایل سال ۱۹۷۰/۱۳۴۹ خمینی بدنه اصلی روحانیت شیعه را با هفده سخنرانی در تقبیح روحانیون غیرسیاسی و کل نهاد شاهنشاهی لرزاند. به نظر می‌رسید که هدف او از این حملات آیت‌الله خوبی، مجتهد سالمند و مرجع تقلید ساکن نجف بود که مشتاق‌تر از دیگر مراجع بر تداوم راه حائری و بروجردی در زمینه جدایی دین از سیاست تأکید می‌کرد. این سخنرانی‌ها در مسجد اصلی بازار نجف ایراد شد و به سرعت در ایران تحت عنوان "ولایت فقیه: حکومت اسلامی" دست به دست شد. این کتاب مهمترین

رساله خمینی است. با افرادی که به خاطر برخی از محتویات این کتاب خجالت‌زده بودند اظهار می‌کردند که این ویراست اولیه کتاب غیرقابل اعتماد و کتاب فارسی ترجمه ضعیفی از اصل عربی آن است. حال آنکه سخنرانی‌ها به زبان فارسی ایراد شده بود و نکته دیگر این بود که خمینی نیز همچون دیگر روحانیون بلندمرتبه نمی‌توانست عربی را به روانی صحبت کند. [۲۳]

در سال‌های پس از آن خمینی به صورت مستمر سیلی از بیانیه، وعظ، خطابه، مصاحبه و اعلامیه‌های سیاسی صادر کرد. در اواخر سال ۱۳۵۷/۱۹۷۸، یعنی هنگامی که انقلاب در اوج خود قرار داشت، او تقریباً هر روز بیانیه سیاسی و یا مصاحبه داشت. [۲۴] خمینی از سال ۱۳۵۸/۱۹۷۹ تا ۱۳۶۵/۱۹۸۶، یعنی از زمان بازگشت‌اش به ایران تا زمانی که وضعیت جسمی او بسیار وخیم شد، هر هفته بیانیه و خطابه داشت. [۲۵] او حتی پس از یک سکت قلبی شدید در مارس/بهار سال ۱۳۶۵/۱۹۸۶ به نوشتن فرامین، خطابه و نصایح ادامه داد.

به نظر می‌رسد که پیام خداحافظی‌اش یا آن چه بعدها به متن کامل وصیت‌نامه سیاسی الهی امام خمینی مشهور شد، در همین زمان نوشته شده است. این متن بعدها به انگلیسی، روسی، عربی، ترکی و اردو نیز ترجمه شد. محتوای این بیانیه‌ها بیش از آن که مرتبط با مسائل دینی باشد، با موضوعات سیاسی اجتماعی مربوط بود. حتی خطابه‌های خمینی نیز بیشتر گرایش‌های سیاسی و اجتماعی او را آشکار می‌کرد. خمینی برای آنکه عموم مردم را مخاطب قرار دهد در این خطابه‌ها از زبان روزمره استفاده می‌برد و سخنرانی‌های او به صورت گسترده در رسانه‌های جمعی به خصوص تلویزیون نشر می‌یافت. استفاده او از زبان کوچه و بازار باعث می‌شد که طبقه بالای جامعه، خمینی را [به خاطر لهجه و نوع کلمات انتخابی‌اش] مسخره کنند.

از سال ۸۹-۱۳۴۱/۶۸-۱۳۴۱ خمینی حدود ۶۱۰ بیانیه، خطابه، مصاحبه و اعلامیه‌های سیاسی منتشر کرد. جمهوری اسلامی تحت هدایت فرزند او [احمد خمینی] بسیاری از کارها و البته نه تمام آنها را در یک پروژه هفده جلدی به نام "صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی" منتشر کرد. این موسسه [نشر آثار امام خمینی] گزیده‌های سخنان او را در رابطه با زن، شخصیت‌های سیاسی، شهید و شهادت، جنگ و جهاد، انقلاب اسلامی، ضد انقلاب، مردم، امت و ملت، تاریخ ایران، آزادی، گروه‌های سیاسی، استعمار، نهضت‌های آزادی‌بخش و مستضعفین و مستکبرین در کتابچه‌هایی به چاپ رساند.

این نکته که رژیم کتاب‌های سیاسی او را باز نشر می‌کند و نه آثار فقهی او را، نشان دهنده اهمیت آثار سیاسی اوست. بدون این آثار سیاسی «خمینیسم» وجود نداشت و بدون خمینیسم [به عنوان یک رویکرد سیاسی] انقلاب و یا حداقل انقلاب اسلامی به وجود نمی‌آمد و بدون انقلاب اسلامی خمینی چیزی بیشتر از یک پانوش در تاریخ ایران نبود. در کتاب پیش رو خمینیسم غالباً و البته نه در همه موارد از طریق ویراست‌های اصلی بیانیه‌ها، خطابه‌ها، مصاحبه‌های رسانه‌ها و اعلامیه‌های سیاسی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.



*Roonak Publication*

## بنیادگرایی یا پوپولیسم؟

چگونه آیت‌الله خمینی بدل به امام امت شد؟  
 او درست مثل حضرت ابراهیم عمل کرد.  
 او حامل اراده‌ی خدا بود، بت‌ها را شکست،  
 آماده بود تا پسرش را قربانی کند. علیه زورمندان زمانه  
 ایستاد و مستضعفین را علیه مستکبرین رهبری کرد.

یک نماینده مجلس شورای اسلامی  
 کیهان هوایی، ۲۱ ژوئن ۱۳۶۸/۱۹۸۸

### مقدمه

اصطلاح نجسب «فوندامنتالیست» بسیار بیش از آنکه در خور خمینی باشد به او اطلاق شده است؛ تا آنجا که حتی پیروانش در ایران وقتی معادل مناسبی در فارسی یا عربی برای این اصطلاح نیافتند با ترجمه واژه به واژه‌ی فوندامنتالیست، با افتخار کلمه‌ی «بنیادگرا» را برای او جعل کردند. این برجسب‌گذاری طنزآمیز نیز هست، چون پیروان خمینی هرگز از متهم کردن مخالفان‌شان با برجسب‌های التقاطی و غریزده دست برنداشتند [حال آن که

خود، چنین واژه‌ای را از غرب به عاریت گرفته بودند. به‌رغم استفاده‌ی گسترده از این برچسب، نگارنده بر این باور است که اطلاق اصطلاحی که برای فرقه‌ای از پروتستان‌های ابتدای قرن بیستم به کار می‌رفت، به یک جنبش سیاسی در خاورمیانه‌ی امروز، نه تنها نارسا و گمراه‌کننده، بلکه به دلایلی که در پی می‌آید، مطلقاً نادرست است.

اول این که، اگر فوندامنتالیسم به معنای پذیرش این نکته باشد که نص قرآن به دور از خطای انسانی به دست مخاطبان رسیده است، همه‌ی مسلمانان را باید فوندامنتالیست به حساب آورد؛ زیرا یکی از اصول اساسی اسلام، باور به نکته است که قرآن، سخنان بی‌خدشه‌ی خداوند است. بر پایه‌ی این تعریف، باید همه‌ی سیاستمداران خاورمیانه را که به اسلام متوسل می‌شدند، فوندامنتالیست فرض کنیم. در نتیجه سادات رئیس جمهور مصر، شاه حسن پادشاه مراکش، صدام حسین رئیس جمهور عراق، و محمدرضا پهلوی پادشاه ایران نیز فوندامنتالیست به حساب می‌آیند، چه برسد به اخوان المسلمین، وهابیون، مجاهدین خلق ایران و مجاهدین افغانی. دوم اینکه، اگر این اصطلاح درباره‌ی مؤمنانی به کار رود که توانایی دریافت معنای حقیقی دین را با مراجعه مستقیم به نص کتب آسمانی و با دور زدن روحانیون دارند؛ فقط معدودی از علمای دین اسلام در این جرگه جای می‌گیرند که به یقین خمینی در میان آنها نیست. در این میان او یکی از کسانی است که بر اهمیت سنت شیعه و احراز اعلیّت روحانیون تأکید می‌کرد. به عنوان یکی از علمای طراز اول مکتب اصولی، خمینی در مقابل اخباریون قرون گذشته قرار می‌گیرد. اخباریون این اصل را مطرح می‌کردند که مؤمنان می‌توانند اسلام را با تکیه بر نص قرآن و سنت امامان شیعه درک کنند؛ اما، خمینی و دیگر اصولیون بر این نکته پافشاری می‌کردند که قرآن آن‌چنان پیچیده است که نه تنها اکثریت درخور توجه جامعه که حتی

جبرئیل امین - یعنی کسی که قرآن را به صورت وحی برای محمد آورده است - نیز ناتوان از درک معانی باطنی آن بوده‌اند. خمینی بارها این نکته را مطرح می‌کرد که «لایه‌های باطنی» قرآن را فقط کسانی درک می‌کنند که آموزه‌های دوازده امام شیعه را بدانند، آثار علمای امروز و دیروز را خوانده باشند و مهمتر از همه از موهبت «عرفان»<sup>\*</sup> برخوردار باشند. [۱] فقط دانش‌آموخته‌ترین روحانیون که به مقامات بالای عرفانی رسیده باشند، می‌توانند جوهره حقیقی اسلام را درک کنند. خلاصه این که «حقیقت» بر همه کس، به ویژه بر عوام‌الناس، پدیدار نیست.

سوم این که، اگر فوندامنتالیسم به معنای الهام گرفتن از عصر طلایی اسلام است، باید همه‌ی مسلمانان معتقد را بنیادگرا دانست. اما اگر فوندامنتالیسم به معنای کوشش در راه بازآفرینی مجدد این عصر طلایی است، خمینی به هیچ‌وجه در این گروه جا نمی‌گیرد. البته، این مسئله صحت دارد که خمینی در سال‌های اولیه فعالیت خود، حکومت محمد بر [مدینه و] عربستان و خلافت علی را الگوهایی برای بازبانی اسلام می‌دانست. اما این گزاره نیز صدق می‌کند که در سال‌های بعد او پذیرفت که "رسول اکرم" و "حضرت علی" نیز نمی‌توانستند بر تمامی دشواری‌های مهیبی که بر امت‌شان وارد می‌آمد، فائق شوند. [۲] افزون بر این، در دوران سرخوشی از پیروزی انقلاب، خمینی مدعی شد که جمهوری اسلامی ایران از همه‌ی جوامع اسلامی پیش از خود، حتی از خلافت حضرت رسول، در جا انداختن اسلام راستین در همه‌ی ابعاد زندگی، چه در تأمین مایحتاج و چه در ابعاد معنوی آن برتر است. [۳] این سخن به این معنی است که، جمهوری اسلامی ایران جای خلافت حضرت رسول و حضرت علی را به عنوان دو الگوی عصر طلایی

---

\* *gnostic knowledge*

اسلام گرفته است؛ و این اظهارنظری است که «بنیادگرایان واقعی» را شوک زده می‌کند.

چهارم این که اگر فوندامنتالیسم بودن به معنی رد کردن مفهوم دولت-ملت مدرن و حدود و صغور دولت‌های امروزی [و باور به امت اسلامی] باشد، خمینی در این محدوده نیز نمی‌گنجد. [۴] اگرچه در مواقعی خمینی می‌پذیرفت که امپریالیسم، امت اسلامی را به دولت-ملت‌های رقیب تقسیم کرده است، اما نباید فراموش کرد که او هم آشکارا و هم به‌طور ضمنی قلمرو امروزی دولت-ملت‌ها را به رسمیت شناخته بود. او بارها از سرزمین پدری ایران، ملت ایران، ایرانیان میهن‌پرست، و ملت شریف ایران سخن می‌راند.

او حتی یکی از پیروان وفادارش [جلال‌الدین فارسی] را از ورود به انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۵۸ بازداشت چرا که [براساس اسناد ثبت احوال] پدر او در افغانستان به دنیا آمده بود [و طبق قانون اساسی رئیس-جمهور باید ایرانی‌الاصل باشد]. بیان ملی‌گرایانه همراه با استفاده از نمادهای خاص شیعه، یکی از دلایلی است که ناموفق ماندن طرفداران آیت‌الله خمینی را در صدور انقلاب آشکار می‌کند.

پنجم، اگر بنیادگرایی به معنای تصویب و به‌کارگیری قواعد و مقررات سفت و سختی باشد که ریشه در آموزه‌های اولیه‌ی اسلام دارد، باز هم خمینی در این جرگه جای نمی‌گیرد. بسیاری از قوانین سخت‌گیرانه‌ی موجود، مثلاً قوانین مربوط به حجاب در قرآن یافت نمی‌شود بلکه، ریشه در سنت‌های پس از دوران پیامبر دارد و حتی برخی از آنها را نیز می‌توان در سنت‌های عصر جاهلیت یافت. به همین ترتیب، کل ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز بیش از حکومت خلفای راشدین از جمهوری پنجم فرانسه الگوبرداری کرده است. شاهد مثال این است که هنگامی که برخی از نمایندگان مجلس در رابطه با برخی قوانین مالیاتی، چون و چرای شرعی

کردند، حجت‌الاسلام رفسنجانی رئیس وقت مجلس شورای اسلامی (و رئیس‌جمهوری بعدی) که یکی از نزدیک‌ترین یاران خمینی بود، خشمگینانه پاسخ داد: «در کجای تاریخ اسلام شما پارلمان، رئیس‌جمهوری، نخست‌وزیر و هیئت دولت می‌بینید؟ در حقیقت هشتاد درصد چیزی که ما داریم در تاریخ اسلام سابقه ندارد».[۵] گسست خمینی از سنت به‌خصوص خود را در قوانین اسلامی به عنوان دغدغه اصلی او نشان می‌داد. پیش از انقلاب، خمینی قاطعانه بر این نکته اصرار می‌ورزید که قواعد شریعت مطهر را فقط وقتی می‌توان به خوبی اجرا کرد که قضات اسلامی از هرگونه دخالت دولت، به‌خصوص از فرایند طاقت‌فرسای تجدیدنظر در احکام رها باشند.[۶] بعد از انقلاب، او «مصلحت» دید که این ساختار قضایی متمرکز را همراه روند پیچیده‌ی تجدیدنظرخواهی در آن حفظ کند برای آن که تا حدی وحدت رویه‌ی قضایی ایجاد شده و کنترل نهایی بر قضات محلی نیز حفظ شود.[۷] به‌واقع، قانون اساسی جدید حق تجدیدنظرخواهی از احکام را به رسمیت می‌شناخت.

ششم این که اگر بنیادگرایی به معنای تعلق خاطر جزمی به سنت و نفی جامعه مدرن باشد، باز هم خمینی در این تقسیم‌بندی نمی‌گنجد. او هر از چندگاهی اظهار می‌داشت که لازم است مسلمانان تکنولوژی‌های ضروری، کارخانه‌های صنعتی و آنچه را که او «تمدن جدید» می‌خواند، جذب کنند. یاران نزدیک او، سنت‌گرایان را به خاطر کهنه‌پرستی‌شان به استهزا می‌گرفتند. آنها سنت‌گرایان را متهم می‌کردند که بر سر رعایت مناسک و واجبات مته به خشخاش می‌گذارند؛ از فرستادن دختران‌شان به مدرسه خودداری می‌کنند؛ اصرار دارند که دختران خردسال، حتی وقتی که مرد نامحرمی حضور ندارد، محجبه باشند؛ تعلقات روشن‌فکری، هم‌چون هنر و موسیقی و بازی شطرنج را حرام می‌دانند و از همه بدتر تکنولوژی مدرن

همچون روزنامه، برق، ماشین، هواپیما، تلفن، رادیو و تلویزیون، را طرد و نفی می‌کنند. [۸] به قول محمدجواد حجتی کرمانی، یکی دیگر از مریدان خمینی: «این سنت‌گرایان را باید به خاطر این که خواهان رجعت ما به عهد حمار هستند، ارتجاعی بخوانیم. آنچه ما لازم داریم، نه تقدیس گذشته بلکه، رنسانسی دیگر است.» [۹] این شیوه‌ی بیان و تفکر، بدون اینکه حتی اسمی بر آن بگذاریم، این اظهارنظر شرق‌شناسانه را به استهزاء می‌گیرد که "خمینی هم فقط یکی دیگر از نمونه‌های بازگشت مکرر به سنت‌گرایی کهن است که اسلام را از ابتدای پیدایش خود آلوده است." [۱۰]

هفتم این‌که اصطلاح بنیادگرایی به دلیل وجود ریشه‌هایش در پروتستانسیم آمریکایی اوایل قرن بیستم، دلالت بر منش سیاسی محافظه‌کار دارد. این بنیادگرایان در واکنش به واعظان انجیل اجتماعی\* پدیدار شدند و اظهار کردند که هدف دین واقعی، تغییر وضع اجتماع نیست بلکه، نجات روح انسان‌هاست؛ آن هم با وفاداری به نص صریح انجیل، به خصوص درباره‌ی موضوع‌های کلیدی هم‌چون آفرینش، روز قیامت و بارداری مریم باکره. در مقابل، خمینی بدون اشاره‌ی مستقیم به این مسائل مهم اعتقادی، بیشتر به مسائل اجتماعی-سیاسی می‌پرداخت. ردپای این‌گرایی را در گفتمان خمینی در زمینه‌ی انقلاب در برابر نخبگان سلطنتی و اخراج امپریالیست‌های غربی، تحرک بخشی به ستم‌دیدگان (که او مستضعفین می‌نامید) و در قیام در مقابل ستم‌گران (به گفته‌ی او مستبکران) می‌توان رصد کرد. به واقع، خمینی موفقیت در دستیابی به قدرت را بیشتر مدیون این موضوع بود که در سخنان عمومی‌اش، به رندی، از اشاره به موضوع‌های اساسی فقهی‌شانه خالی می‌کرد و به جای آن، در نقد رژیم شاه در تأمین

---

\* *Social Gospel*

نیازهای سیاسی- اجتماعی و اقتصادی مردم سخن می‌گفت. مسایلی که رژیم شاه به گونه‌ای ملموس در تأمین آنها کوتاهی کرده بود.

و سر آخر این که اصطلاح بنیادگرا در ذهن تصویری از راست آئینی نامنعطف، چسبیدن سفت و سخت به سنت‌ها، طرد و نفی بدعت‌های روشن‌فکری (به خصوص انواع وارداتی آن) را تداعی می‌کند. در عرصه سیاست، خمینی با وجود این که همواره منکر بدعت‌گرایی بود او خود را سنتی جلوه می‌داد، به شدت منعطف، به گونه‌ای مشهود نوآور و گاه حتی بی‌اعتنا به سنت‌های مقدس بود. اهمیت خمینی از این موضوع سرچشمه می‌گیرد که او بسیاری از مفاهیم شیعه را کنار گذاشت و اندیشه‌ها، کلمات و شعارهایی را از جهان نامسلمان جذب کرد.

در چنین روندی او تفسیر بکر شیعی خویش را از دولت و جامعه تدوین کرد که محصول نهایی آن به پوپولیست‌ها به خصوص پوپولیست‌های آمریکای لاتین [هم‌چون پرون] نزدیک‌تر از بنیادگرایان متداول بود.

اصطلاح پوپولیسم نیاز به کمی بسط و گسترش دارد. منظور از این اصطلاح جنبش طبقه‌ی متوسط مرفه است که طبقات فرودست به خصوص تهی‌دستان شهری را تحرک می‌بخشد و از بیان\* رادیکال ضد امپریالیستی، ضد سرمایه‌داری خارجی و همچنین ضد قدرت مستقر بهره می‌برد. جنبش پوپولیستی در تحرک بخشی به مردم کوچه و بازار از نمادها، نقش‌ها و تصاویر کاریزماتیک بهره می‌گیرد و از زبانی استفاده می‌کند که از ارزش‌های نهفته در فرهنگ توده‌ی مردم رنگ گرفته باشد. جنبش‌های پوپولیستی خود را متعهد به ارتقای وضعیت زندگی مردم و ساختن کشوری مستقل و مصون از دخالت قدرت‌های خارجی، نشان می‌دهند.

---

\* Rhetoric



مهم‌تر از آن‌چه گفتیم، جنبش‌های پوپولیستی در حمله‌شان به سرمایه‌داری، عامدانه از تهدید خرده‌بورژوازی و اصل مالکیت خصوصی خودداری می‌کنند و به همین دلیل هم بر اهمیت انقلاب اقتصادی-اجتماعی چندان پافشاری نمی‌کنند. حال آنکه بازسازی سیاسی، فرهنگی و ملی را اولویت می‌دانند.

## نگاه خمینی به دولت

در سده‌های میانه [یعنی از ظهور اسلام تا ایجاد دولت مدرن] روحانیون شیعه برخلاف همتایان سنی خود نتوانستند نظریه‌ای استوار درباره «دولت» ارائه دهند. علمای سنی، خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس را به عنوان جانشینان مشروع پیامبر اکرم به رسمیت می‌شناختند و حکام فاتح را با اکراه، و تا وقتی که آشکارا هنجارهای اسلامی را نمی‌شکستند، می‌پذیرفتند. آنها چنین استدلال می‌کردند که [مگر پیامبر نگفته بود که امت من هرگز بر خطا نخواهد ماند؟ مگر این فرمایش قرآن نیست که: «اطیعو الله و اطیعو الرسول و اولی الامر منکم؟» مگر حکیم غزالی فیلسوف برجسته‌ی قرون وسطی، این بحث را مطرح نکرده بود که فرمان‌روایان برگزیدگان خدا هستند و طاغیان در برابر آنها به مثابه انکارکنندگان قادر متعال‌اند و چهل سال سلطنت جور بهتر از فقط یک‌سال هرج و مرج است؟ با پیروی از چنین سرمشق‌هایی، روحانیان سنی اطاعت سیاسی را وظیفه دینی می‌دانستند و سرپیچی شهروندان را کفر و بدعت فرض می‌کردند.

اما روحانیان شیعه در این زمینه مردد و متفرق بودند. آنها مشروعیت خلفای راشدین و دیگر خلفای اموی عباسی را مردود می‌شمردند و اظهار می‌داشتند که میراث حقیقی رسول اکرم به ۱۲ امام پس از او می‌رسد.

سلسله‌ای که از علی، پسر عموی پیامبر و داماد او، آغاز می‌شود و او از نگاه علمای شیعه نایب بر حق پیامبر و امام امت است. این خط با امامت فرزندان و نوادگان حسین بن علی، سوّمین امام شیعیان، ادامه پیدا می‌کند. حسین کسی بود که بر یزید خلیفه‌ی غاصب شورید و ۴۸ سال پس از مرگ پیامبر (سال ۶۱ ه.ق) در قتل‌گاه کربلا به شهادت رسید. این سلسله با آخرین فرزند ذکور از خاندان علی، یعنی امام دوازدهم شیعیان، به نام مهدی موعود یا امام منتظر و حضرت صاحب‌الزمان، پایان می‌گیرد. او یک قرن پس از شهادت حسین به ظاهر از نظرها غایب شده است ولی هنگامی که زمین را فساد و جور فرا گرفته باشد ظهور خواهد کرد و مقدمات روز موعود را فراهم خواهد آورد.

اگرچه روحانیون شیعه در این موضوع که تنها حکومت کاملاً مشروع، حکومت امام غایب است اتفاق نظر دارند، اختلاف نظرهای عمیقی درباره‌ی دولت‌های موجود (حتی دولت‌های شیعه) با یکدیگر دارند. برخی این نکته را مطرح می‌کنند که از آنجا که همه‌ی دولت‌ها، دولتِ جور محسوب می‌شوند و مؤمنان حقیقی باید از حاکمان طاغوتی پرهیز کنند؛ آنها نباید حاکمان را به رسمیت بشناسند و باید از نماز جمعه‌ای که در آن مدح و ثنای پادشاه غاصب گفته می‌شود، دوری کنند؛ اختلاف و مسائل خود را برای حل و فصل نزد خبرگان دین ببرند و نه آنکه آن را در محاکم دولتی مطرح کنند؛ وقتی در محل خطر باشند، تقیه پیشه کنند و خمس (یک پنجم اضافه در آمد سالانه) را به جای این که به دولت بدهند به رهبران دینی‌شان تأدیه کنند؛ زیرا آنان نایب بالقوه‌ی امام غایب‌اند.

اما دیگر علما، مطرح می‌کردند که فرد باید طوعاً و کرهاً دولت را به رسمیت بشناسد. آنها استدلال می‌کردند که بودن دولت جور از نبود آن بهتر است و بسیاری از ائمه خود به جد مخالف قیام مسلحانه بودند و امام

علی در جای جای نهج البلاغه نسبت به هرج و مرج اجتماعی انذار داده است. آنها هم چنین یادآور می‌شدند که امام جعفر صادق، امام ششم و مؤسس مکتب جعفری، بر این نکته پای فشرده است که: "اگر حاکم بد است از خدا بخواهید که اصلاحش کند و اگر خوب است طول عمرش را از خدا طلب کنید."

عده‌ای دیگر نه به اجبار بلکه به دل خواه دولت مستقر را به رسمیت شناختند. آنان، به خصوص پس از آن که صفویه یک سلسله‌ی شیعی را در ایران مستقر کرد، با پیروی از علامه‌ی مجلسی، روحانی معروف دوران صفویه، با این اندیشه آشتی کردند که «شاه ظل الله است» و اطاعت از او به سبب حق الهی او برای حکومت است؛ نافرمانی از شاه، لعن ابدی را به دنبال دارد و بدون وجود شاه به ناگزیر هرج و مرج اجتماعی رخ می‌دهد و شاه و روحانیت دو رکن اساسی دولت‌اند که مسؤولیت امام [را در رهبری جامعه] بین خود تقسیم کرده‌اند. برای بساختن چنین بیانی، روحانیون، نه فقط از گفته‌های حکیم غزالی بلکه، از آیه معروف قرآن: «طیعو الله و... اولی الامر منکم» بهره می‌بردند. در این روایت شیعی مفهوم دولت همچون تصویر آینه‌سان و محافظه‌کارانه‌ی علمای سنی از آن بود.

البته، در همه مباحثات مربوط به دولت که در مدت یازده قرن هر از چندگاهی مطرح می‌شده است این نکته خودنمایی می‌کند که هیچ یک از فقیهان شیعه به صورت آشکار نامشروع بودن ذاتی سلطنت را مطرح نکرده و بر حق الهی مجتهدان برای حکومت اصرار نورزیده است. [۱۱] اکثر این علما مسؤولیت‌های اصلی را که برای ولایت فقیه بر می‌شمرند، اساساً غیرسیاسی می‌دانستند. فقها بر اساس این دیدگاه می‌بایست قوانین شرعی منطبق بر نص قرآن، سنت پیامبر و احادیث دوازده امام را می‌آموختند و همچنین چگونگی «اجتهاد» و اعلام قوانین و فتاوی شرعی در مورد مسائل جدید

پیش‌رو و حکم شرعی درباره‌ی اختلافات بین افراد را می‌دانستند. هم‌چنین، توزیع سهم امام در میان بیوگان و یتیمان تهی‌دست، طلاب علوم دینی و سید اولاد پیامبر نیز از وظایف ولایت شرعیه است. به واقع از نگاه بسیاری از علمای دین ولایت فقیه فقط نوعی قیمومیت فقیه مجتهد بر آنانی است که ناتوان از حفاظت خویشند؛ چون محجور\* و صغیر و بیوه‌اند.

نزد شماری اندک از این علما ولایت فقیه به این معنی است که فقیه مجتهد حق مداخله در مجادلات سیاسی را دارند که آن هم باید موقت و هنگامی انجام شود که پادشاه، کل امت اسلامی را به مخاطره افکنده باشد. برای مثال، در سال ۱۸۹۱ م (۱۲۶۹ خورشیدی) آیت‌الله محمدحسن شیرازی یکی از مجتهدان طراز اول و مراجع تقلید، حکمی در ردّ فروش امتیاز تنباکو به کارفرمایی انگلیسی صادر کرد. او بر این حکم اصرار ورزید؛ اما مخالفت خود را، نه خطاب به شاه بلکه خطاب به مشاوران فاسد دربار او منتشر کرد و پس از آن که این قرارداد منفور لغو شد نیز پا از عرصه سیاست بیرون کشید. به همین ترتیب، در سال ۱۹۰۶ میلادی/۱۲۸۵ خورشیدی هدف علمای پیش‌گام در انقلاب مشروطیت، نه برانداختن حکومت پادشاه و نه استقرار یک دولت دینی بود، بلکه اکثر آنان در اندیشه‌ی تأسیس کمیته‌ای نظارتی متشکل از علمای طراز اول بودند تا از انطباق قوانین مصوب پارلمان بر شرع مطهر اطمینان حاصل کنند.

خمینی با همین ابهام مرسوم در اندیشه‌ی شیعی به سیاست وارد شد. در اولین اثر سیاسی او کشف‌الاسرار (۱۹۴۳/م/۱۳۲۲خ) رضاشاه معزول [در سال ۱۹۴۱/م/۱۳۲۰خ] به پهن کردن سفره برای معاصی دنیوی متهم شده بود:

---

\* محجور در اصطلاح حقوقی به کسی گفته می‌شود که از بخشی از تصرفات و اعمال حقوقی منع شده‌است.

بستن مدارس دینی، کوتاه کردن دست علما از اوقاف، رواج دادن افکار ضد آخوندی، تأسیس دادگستری به جای محاکم شرعی، مجاز دانستن خرید و فروش نوشیدنی‌های الکلی، ترویج موسیقی "غنائی"، اجبار مردان به پوشیدن لباس‌های غربی (و کلاه‌پهلوی)، تأسیس مدارس مختلط، ممنوع کردن چادر و در نتیجه اجبار زنان به این که برهنه در انظار عموم ظاهر شوند. [۱۲] در این اثر آغازین، او آشکارا تلاش برای برانداختن تاج و تخت را رد کرد و بارها وفاداریش را به پادشاهی به طور کلی، و به خصوص به سلطان عادل نمایاند. او این نکته را مطرح کرد که علمای شیعه نباید در برابر دولت بایستند، حتی اگر حاکمان احکام ضداسلامی صادر کنند؛ زیرا «قانون بد بهتر از بی‌قانونی است». [۱۳] او بر این نکته تأکید کرد که هیچ یک از عالمان شیعه حق حکمرانی علما را تأیید نکرده است و حتی علامه‌ی مجلسی از مشارکت پیروانش در امور حکومتی پشتیبانی می‌کرده و مؤمنان را به پرداخت مالیات و همکاری با اولیای امور تشویق می‌کرده است و اگر هم در شرایطی نادر حاکمان را نقد می‌کرده‌اند بدین سبب بوده که با یک شاه خاص مخالف بوده‌اند، نه اینکه مخالف «نهاد پادشاهی» باشند. او به خوانندگان کتابش یادآوری کرد که امام علی هم با بدترین خلفای پیش از خود بیعت کرده بود.

آنچه خمینی بیش از همه در کشف‌الاسرار بر آن تأکید می‌کرد لزوم احترام پادشاه به مذهب و اجازه ورود شماری بیشتر از روحانیون به مجلس و اطمینان از این مسئله بود که قوانین منطبق با شریعت مطهر باشد. او چنین مطرح می‌کرد که شرع مقدس برای حل همه‌ی مشکلات اجتماعی تجویزهایی دارد و فقهای متخصص در امور دینی همچون پزشکانی سطح بالا، مسلح به دانشی هستند که راه نجات بیماری‌های اجتماعی را در آستین دارد. [۱۵] با اینکه خمینی در کشف‌الاسرار خواسته‌های حداقلی خود را

مطرح کرده بود، پس از انقلاب پیروان خمینی اظهار می‌کردند که ایده‌های اصلی امام به تفصیل در این اثر اولیه آمده است [۱۶] با وجود این، بیهوده خواهد بود اگر در این کتاب به دنبال مباحثی کلیدی بگردیم که بعدها خمینی در انقلاب ۱۹۷۹ از آن سود برد و اصطلاحاتی چون انقلاب، جمهوریت، شهادت و مستضعفان و حتی ولایت فقیه را در آن نمی‌توان یافت.

خمینی این نگرش سنتی به دولت را در دهه‌ی ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ و حتی ۱۳۴۰ نیز، حفظ کرد. حتی در سال ۱۳۴۲ که صدای خمینی به عنوان صدای روحانیت مخالف دستگاه شنیده شد، او فراخوانی برای انقلاب و براندازی پادشاهی نداده بود؛ بلکه به شاه، به دلیل تخلف‌های ضددینی و ضدملی‌اش، انذار داده بود: «برای این که بدل به آلت دست بی‌مزد و منت توطئه‌ی امپریالیست‌های یهودی شده است؛ به زنان حق رأی اعطاء کرده است؛ و به شهروندان اجازه داده است که [در هنگام تصدی مشاغل انتخابی] به کتاب مقدس خود [حال قرآن باشد یا انجیل یا...] قسم بخورند؛ علما را به ارتجاع سیاه متهم کرده، حدود قانون اساسی را [در زمینه‌ی اختیارات پادشاه] پامال کرده است؛ مشاغل عالی را میان حامیان خود توزیع کرده، از اسرائیل در منازعه‌اش با اعراب تا جایی جانب‌داری کرده است که باعث شده «برادران سنتی‌مان به این فکر بیافتند که ما شیعیان، به‌ذاته یهودی هستیم؛ و هم‌چنین برای مستشاران نظامی آمریکایی [نه فقط برای اعضای دیپلماتیک] حق قضاوت کنسولی\* را به رسمیت شناخته است.» او فریاد می‌زد که "یک آشپز آمریکایی الان می‌تواند مراجع تقلید ما را ترور کند یا شاه مملکت را زیر بگیرد و از مجازات نترسد." [۱۷]

---

\* کاپیتولاسیون.

این اتهامات اما بیش از آنکه مقاصدی انقلابی را دنبال کند به صفت نصیحت و انداز مطرح می‌شد و خمینی در آن دوره به مخاطبانش یادآوری می‌کرد که علی با خلفای پیش از خود بیعت کرده بود. [۱۸] او تأسف عمیق خود را از بد رفتاری شاه با علما، یعنی حافظان اصلی اسلام پنهان نمی‌کرد [۱۹] و بر این نکته پای می‌فشرد که: ای کاش شاه جوان به اصلاح تن دهد و همان راهی را نرود که پدرش رفت [یعنی معزول و تبعید شد]. حتی در سال ۱۳۴۴ یعنی پس از تبعید هم، او پادشاهی را به عنوان حکومت مشروع می‌پذیرفت. به عنوان مثال، در یکی از معدود اعلامیه‌هایش در میانه‌ی دهه‌ی ۴۰ او پادشاهان مسلمان را به هم‌کاری با «عموم مسلمین» در برابر اسرائیل فراخوانده بود.

خمینی تا اواخر دهه‌ی ۴۰ ایده‌ای نو درباره‌ی دولت و جامعه نپروراند. بر ما نیز معلوم نیست که کدام جریان فکری به تغییر نگرش او منجر شد. خمینی به‌ذاته، چندان راغب به تدوین مفاهیم نو نبود و در عین حال عادت هم نداشت که در نوشته‌هایش به منابع مورد استفاده (به خصوص منابع بیگانه و سکولار) استناد کند. در ضمن او در سال‌های مهم ۱۳۴۹-۱۳۴۴، یعنی وقتی ایده‌های بدیعیش را در تبعیدگاه (نجف اشرف) می‌پروراند به‌گونه‌ای مشهود ساکت بود و سخنرانی‌ها، اعلامیه‌ها و مصاحبه‌های معدودی در این دوره از او باقی مانده است.



تمبر یادبود جلال آل احمد (۱۹۸۱م)



تمبر یادبود علی شریعتی (۱۹۸۰م)

در نتیجه، ما فقط می‌توانیم ریشه‌های این ایده‌های نو را حدس بزنیم. یک منبع ممکن است روحانیون شیعه‌ی نجف باشند که مفاهیمی نو را در جریان مبارزه با حزب کمونیست (که در آن زمان هواداران زیادی در میان شیعیان عراق داشت) ساخته و پرداخته بوده‌اند. این افکار ممکن است تحت تأثیر شاگردان جوان‌تر خمینی ایجاد شده باشد. شاید به خاطر این که در



آن سال‌ها از طبقه‌ی متوسط پایین شاگردانی هرچه بیشتر جذب خمینی می‌شدند. [۲۳]

این شاگردان نیز به نوبه‌ی خود ممکن است که از نویسنده معروف توده‌ای پیشین، جلال آل‌احمد، تأثیر پذیرفته باشند. او در «غرب‌زدگی» آغازگر گفتمانی شد که در دهه‌ی ۱۳۴۰ به دنبال ریشه‌های اسلامی می‌گشت. [۲۴] به واقع آل‌احمد تنها نویسنده‌ی معاصر است که خمینی گفته‌هایی تأییدآمیز درباره‌ی او دارد. اگرچه آل‌احمد (به‌دلیل نوشتن این کتاب) مدافع بازگشت به اسلام شناخته شد، نباید فراموش کرد که کارهای او مملو از رنگ و بوی مارکسیستی است و او در آنها جامعه را از منظر طبقاتی تحلیل می‌کند.

نگرش دیگر روشن‌فکران ایرانی، به خصوص مجاهدین، کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در تبعید، و سخنران و نویسنده‌ی تندرو، علی شریعتی، (که همگی از مارکسیسم متأخر، همچون مائوئیسم و کاستروئیسم قویاً تأثیر پذیرفته بودند) ممکن است در گذار خمینی از یک روحانی سنتی به مقام یک فعال سیاسی مؤثر بوده باشد. [۲۵] خمینی، در یکی از بیانیه‌هایش، به صورت ضمنی نقشی را که روشن‌فکران رادیکال در این گذار بازی می‌کردند، پذیرفت. او در سرزنش روحانیون غیرسیاسی گفت که این «شرم‌آور» است که روحانی در خواب بماند و با اعتراضات دانشجویان از این خواب بیدار شود. او بر این نکته تأکید کرد که: «ما نباید بیش از این ساکت بمانیم و منتظر شویم که دانشجویان ما را به انجام وظایف خودمان اجبار کنند.» [۲۶] یکی از پیروان خمینی بعدها پذیرفت که جنبش چریکی (با خاستگاه دانشجویی) تأثیری عمیق در مردم ایران به‌جا گذاشته بود و امام را برانگیخت تا مکاتباتش را با کنفدراسیون به منظور کم کردن اثر مارکسیسم [بر آنها] افزایش دهد. [۲۷] البته نباید ناگفته بماند که خمینی تنظیم

افکارش را در زمانه‌ای انجام داد که تنش‌ها در ایران به شدت افزایش یافته بود. دهقانان مهاجر حلبی آبادهای اطراف شهرها را پر کرده بودند. خرده بورژوازی از سوی کلان سرمایه‌داران مرتبط با نخبگان حکومتی و همچنین از کمپانی‌های چندملیتی احساس خطر می‌کرد. خمینی روزگاری اعلام کرده بود که «سرمایه‌داران آمریکایی در صدد دست‌اندازی به منابع ملی هستند» [۲۸] در ضمن از نظر خمینی حکومت پهلوی که با درآمد نفت فربه شده بود، به آهستگی، ولی به صورت خستگی‌ناپذیر، مؤسسات مربوط به روحانیون، همچون مدارس علوم دینی، انتشاراتی‌ها و املاک وقفی را از دست آنان بیرون می‌آورد. حتی یکی از روزنامه‌های اپوزسیون بیان کرد که «دولت در صدد دولتی کردن دین برآمده است» [۲۹].

اگر در شناخت عاملی که باعث این تغییر در گفتمان خمینی شد، چون و چرایی باشد در رخداد این تغییر شکی نیست. او سکوت طولانی‌اش را در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ (۱۳۴۹)، با انتشار کتاب معروفش، «ولایت فقیه: حکومت اسلامی» شکست. او [از آن پس] در سخنرانی‌هایش می‌گفت: شکی نیست که اسلام به صورت ذاتی با هرگونه سلطنت مخالف است. او به این موضوع نظر داشت که سلطنت نهادی طاغوتی است و بنی‌امیه‌ی مستکبر آن را از امپراتوری‌های رم و ساسانی الگوبرداری کرده‌اند. او هم‌چنین می‌گفت که پیامبران اولی‌العزم با پادشاهان مخالف بودند (مثلا موسی با فرعون)، زیرا آنان عنوان پادشاهی خود را با زشت‌کاری‌هایشان آلوده کرده بودند و امام حسین بدان سبب پرچم قیام را در کربلا بالا برد که حکومت موروثی را نفی می‌کرد و خواهان حکومت بر مبنای اصول اسلامی بود. او بعدها این بحث را مطرح کرد که رژیم‌های سلطنتی به مثابه طاغوت، عاملان شرک و افساد فی‌الارض هستند [به قول او] محمد پیامبر اسلام، اصطلاح ملک‌الملوک را

منفورترین القاب نزد خدا اعلام کرده بود (خمینی اصطلاح ملک‌الملوک را با شاهنشاه معادل می‌گرفت).

خمینی بر این موضوع اصرار داشت که مسلمانان وظیفه‌ای مقدسی بر کرده دارند و آن این است که با رژیم‌های سلطنتی مخالفت کنند. آنها نباید با این رژیم‌ها هم‌کاری کنند؛ برای مؤسسات دولتی منابعی تدارک ببینند؛ به آنها مالیات پردازند؛ و یا برای حفظ خودشان تقیه پیشه کنند؛ بلکه برعکس وظیفه مسلمانان قیام در برابر این حکومت‌هاست. او این نکته را نیز می‌افزود که اکثر شاهان جنایت‌کار، سرکوب‌گر و مردم‌کش هستند. و در سال‌های بعد این نکته را به میان گذاشت که همه‌ی شاهان بدون استثناء (حتی شاه عباس صفوی و انوشیروان که در میان ایرانیان به انوشیروان عادل معروف بود) مطلقاً بویی از عدالت نبرده‌اند. [۳۰]

خمینی در تقبیح پادشاهی و چرایی حق الهی فقها دلایل مختلفی اقامه کرد [۳۱] او خط تفارق مشخصی بین مراجع صاحب فتوا و دیگر علمای متخصص در تاریخ و الاهیات کشید و حکم قرآنی «الولی الامر منکم» را بدین معنا تفسیر کرد که مسلمانان فقط باید از مراجع صاحب فتوا پیروی کنند. زیرا پیامبر این اقتدار مطلق را برای راهبری و زعامت جامعه همراه با اختیار تفسیر و اجرای قانون شریعت برای امامان معصوم به ارث گذاشته است و به همین ترتیب، امام دوازدهم در هنگام غیبت این اختیار مطلق را به مراجع صاحب فتوا تفویض کرده است.

[خمینی این گونه استدلال می‌کرد که] مگر امام علی به مؤمنان توصیه نکرد که از مریدانش پیروی کنند؟ مگر منظور امام علی از مریدانش، کسانی نبودند که احادیث و سنت او را سینه به سینه منتقل می‌کردند و آنها را به مردمان می‌آموختند؛ مگر امام موسی کاظم (امام هفتم شیعیان) علمای مذهبی را حصن حصین اسلام معرفی نکرد؟ مگر امام دوازدهم به نسل‌های

بعد از خود توصیه نکرد که از کسانی که آموزه‌های او را می‌دانند، پیروی کنند؟ چرا که این علما همان‌گونه که امام نماینده‌ی خدا در میان بندگان است نماینده‌ی امام در میان مردمانند. مگر پیامبر، خود نفرموده بود که علمی هست که مردم را به سوی بهشت رهنمون می‌شود [علم شریعت] و صاحبان این علم چنان برتری‌ای بر مردمان عادی دارند که ماه بر دیگر ستارگان دارد؟ مگر خدا قانون شریعت را برای سعادت امت نیاورده است؟ مگر دولت را برای اعمال قانون شریعت قرار نداده است؟ مگر خداوند، مراجع مذهبی را به درک و اعمال کردن این قانون مکلف نکرده است؟ خمینی از این جملات چنین نتیجه می‌گرفت که مراجع مذهبی همان اقتدار پیامبر و امامان را [در تفسیر و اعمال] این قوانین دارند و ولایت فقیه نیز از چنین صلاحیتی در بین مؤمنان برخوردار است.

به عبارت دیگر، عدم تابعیت از این مراجع در حقیقت سرپیچی از اطاعت-الله است. خمینی در معرفی ولایت فقیه به مخاطبانش انذار داد که ممکن است «اسلام راستین» عجیب به نظر بیاید. [۳۲] چرا؟ چون اندیشه‌های نادرست در طی قرون به واسطه‌ی توطئه‌ی یهودیان، استعمارگران امپریالیست و سلطنت‌طلبان به اسلام وارد شده است؛ احادیث مهم به گونه‌ای واژگون تفسیر شده است؛ واژه‌ی فقیه از نقل قول‌های ائمه بیرون کشیده شده است و مقامات دولتی به صورت منظم این نظرگاه را تبلیغ کرده‌اند که علما و روحانیون باید در حدود مدارس علمیه باقی بمانند و از دخالت در مسائل مناقشه‌برانگیز سیاسی خودداری کنند تا آنجا که اصطلاح ولایت فقیه [یا ولایت عامه] بدین صورت تحریف شده است که فقط ولایت بر محجور و بیوه و یتیم را منظور دارد. در مقابل چنین استدلال‌هایی، خمینی به مخاطبانش یادآوری می‌کرد که روحانیون در موقعیت‌های بحرانی برای حفظ بیضه‌ی اسلام و ایران از گزند استعمارگران و سلاطین مستبد

قیام کرده‌اند: به عنوان مثال، علما در قیام تنباکو به سال ۱۸۹۱ م در انقلاب مشروطه به سال ۱۹۰۶ م، ۱۲۸۵ ه.ش و روزهای تاریک سلطنت رضاشاه و البته در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ علیه محمدرضا شاه نقش اساسی داشتند. خمینی بر این نکته تأکید می‌ورزید که در چنین قیام‌هایی علما در مجموع «هشیاری ملت» را حفظ کردند و «سدهی عظیم» در برابر استعمارگران و هم‌چنین دیگر «ایسم‌هایی» بودند که از غرب می‌آمد. [۳۳]

### نگاه خمینی به جامعه

دیدگاه خمینی درباره جامعه هم‌راستا با نظرگاهش نسبت به دولت تغییر می‌کرد. خمینی در نوشته‌های پیش از ۱۳۴۹ به پذیرش اندیشه‌های سنتی درباره جامعه گرایش داشت. اندیشه‌هایی که طرح‌های آن در نهج‌البلاغه، در آموزه‌های علمای شیعه و هم‌چنین در مرأه السلاطین (کتابی که با گذشت قرن‌ها بر حجم آن افزوده شده است) آمده بود. او انگاره‌های مرسوم پدرسالارانه را درباره مالکیت خصوصی و جامعه را می‌پذیرفت که در آن جامعه باید از سلسله مراتب برخوردار باشد؛ ولی سلسله مراتبی که در آن اқشار با یک‌دیگر رابطه‌ای دوطرفه داشته باشند. در این جامعه فقرا باید تقدیرشان را بپذیرند و بر ثروتمندان رشک نبرند و ثروت‌مندان باید شکر خدا را به جا بیاورند و از اسراف و تبذیر خودداری کنند و هم‌چنین در رابطه با فرودستان سخاوتمند و بخشنده باشند. او اغلب بر این نکته پا فشاری می‌کرد که قانون شریعت حافظ ثروت به عنوان موهبتی الهی است و دولت وظیفه‌ای مقدس برای برقراری توازن میان اқشار اجتماعی دارد.

آشکار است که در این نوشته‌های آغازین، او به ندرت از اصطلاح «طبقه» استفاده می‌کرد (اصطلاحی که در آن زمان به شدت رنگ و بوی چپ

داشت). او همچنین از به کار بردن واژه‌ی انقلاب پرهیز داشت، اگرچه گاه‌گاه از اصطلاح قیام سود می‌برد. در نگاه روحانی سنتی، انقلاب دلالت بر هرج و مرج، آنا‌رشی و جدال طبقاتی داشت. انقلاب نزد این‌ها به معنی زیر و رو شدن جهان بود.

اما خمینی در نوشته‌های پس از سال ۱۳۴۹ جامعه را به دو طبقه‌ی متخاصم تقسیم می‌کرد: که مستضعفان و مستکبران، فقرا در برابر ثروت‌مندان، ملت مستضعف در برابر حکومت طاغوت، کوخ‌نشینان در تقابل کاخ‌نشینان، طبقه‌ی پایین در تقابل طبقه‌ی بالا و همچنین طبقه مستمند در برابر طبقه‌ی اعیان قرار داشتند. پیش از آن، چنین دوگانه‌سازی‌هایی توسط چپ‌گرایان سکولار نه رهبری روحانی به کار می‌رفت. این نکته که خمینی (به عنوان موفق‌ترین سیاست‌مدار ایرانی) سوار بر مرکب تضاد آشتی‌ناپذیر طبقات استثمارشونده و استثمارکننده به قدرت رسید، البته به مذاق بسیاری از صاحب‌نظران غربی چندان خوش نمی‌آید؛ زیرا آنان تحلیل طبقاتی را با وضعیت ایران منطبق نمی‌دانند.

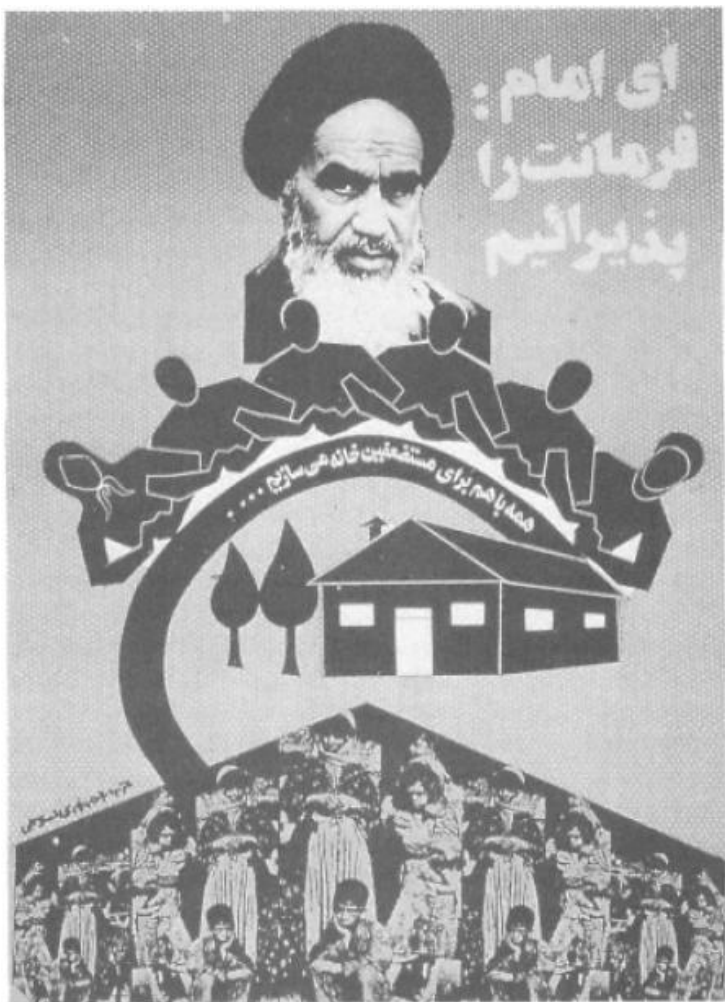
قلب این گذر [از روحانی سنتی به رهبر انقلابی] را می‌توان در استفاده‌ی خمینی از دو اصطلاح "مستضعفین" و "شهید" دید. که او از این دو واژه در نوشته‌های پیشین خود به ندرت استفاده می‌کرد. قبل از ۱۳۴۹ هرگاه لغت مستضعفین را به کار می‌برد، حال و هوای قرآنی این لغت یعنی فقرا و بیچارگان منظور نظرش بود که در زبان فقهی همان بیوه‌ها و ایتام و محجوران بودند.

اما خمینی در دهه‌ی ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ه.ش این کلمات را در همه‌ی سخنرانی‌هایش به کار می‌برد و از آن برای ترسیم وضعیت فقرای خشمگین، مردم استثمارشده و توده‌های لگدمال شده استفاده می‌کرد. پس از انقلاب او از این لغات به گونه‌ای موسع استفاده می‌کرد تا طبقه‌ی متوسط

مرفه‌الحال را نیز در صف آن بگنجانند، [یعنی طبقه‌ای] که از نظم نوین فعالانه حمایت می‌کرد. از این‌رو، از میانه‌ی دهه‌ی ۱۳۶۰/۱۹۸۰ اصطلاح مستضعفین آن‌قدر موسع و دل‌بخواه تفسیر شد که شباهت غیرقابل انکاری به سان کلوت ژاکوبن‌ها، من‌رهین سوکارنو، دس کامینسادس پرون و تراباله‌ادور وارگاس یافت.

اصطلاح «شهید» نیز چنین گذاری را از سرگذرانده بود. خمینی در آثار آغازینش به ندرت از این واژه استفاده می‌کرد و وقتی که این کار را می‌کرد منظور همان معصومان و مقدسان مذهب شیعه بود که در تبعیت از اراده‌ی الهی خود را به کام مرگ انداخته بودند. این واژه به ندرت برای ارجاع به مردم میانه‌حالی به کار می‌رفت که به هر دلیل در خیابان و در مبارزه با قدرت مستقر جان می‌باختند. به عنوان مثال، خمینی در اعلامیه‌های سالهای ۴۳-۱۳۴۲ افرادی را که در نهضت ۱۵ خرداد کشته شده بودند نه به سان شهدا که به عنوان «بیچاره‌ها» معرفی کرد؛ اما در زمان انقلاب، خمینی همواره کسانی را که در خیابان کشته می‌شدند شهیدان ارجمند و شهید انقلاب می‌نامید.

خمینی همچون دیگر کارهایش، این بار نیز، خط‌مشی دیگران را تقلید می‌کرد. در سال ۱۳۴۳ حزب توده‌ی ایران طوماری از کمونیست‌های جانباخته در مبارزه با رژیم پهلوی را به نام «یادنامه‌ی شهیدان» منتشر کرد. [۳۵] در اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰.



پوستر تبلیغاتی ساخت خانه برای مستضعفین.





پوستر: دهقانان در حال خواندن روزنامه

سازمان مجاهدین خلق جزوه‌ی معروفش به نام «نهضت حسینی» را منتشر کرد و در آن این بحث را مطرح کرد که شهدای شیعه برای برانداختن رژیم‌های زورگو و استثمارگر آستین همت بالا زده بودند؛ درست همچون چه‌گوارا که به نمادی برای دیگر انقلابیون سراسر جهان بدل شده بود. [۳۶] در اوایل دهه‌ی ۱۳۵۰ شریعتی سخنرانی‌های چند را در رابطه با مفهوم شهادت ایراد کرد و در آنها بر این نکته تأکید کرد که مؤمنان حقیقی مکلف به مبارزه‌اند و اگر لازم باشد حتی باید جان‌شان را برای رهایی کشورشان از قید زورگویان حاکم و استعمارگران فدا کنند. [۳۷] شریعتی با این سخنرانی‌ها نقل قولی قرن نوزدهمی را وارد زبان‌ها ساخت: «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا». خمینی، بعدها این جمله را یکی از شعارهای اصلی خود قرار داد. [۳۸]

در همین راستا، حجت‌الاسلام صالحی نجف‌آبادی نیز کتابی مناقشه‌برانگیز تحت عنوان «شهید جاوید» در قم منتشر کرد که در آن استدلال نویسنده بر این بود که امام حسین نه برای رسیدن به قدرت موروثی پیشین (آن‌گونه که علمای سنی مطرح می‌کنند) و نه برای تبعیت از سرنوشت از پیش مقدر شده، بلکه برای این سلاح برداشت که از نظر عقلانی به این نتیجه رسیده بود که در آن موقعیت از شانس بیشتر برای برانداختن رژیم طاغوت برخوردار است. [۳۹] شهادت [به این تعبیر] نه به معنی عمل قدیسان که به معنای قربانی کردن خود در راه برانداختن استبداد سیاسی است. این کتاب احتمالاً مناقشه‌برانگیزترین کتابی است که یک دهه پیش از انقلاب ۱۳۵۷ و به همت یک روحانی نگاشته شده است. حجت‌الاسلام شمس‌آبادی روحانی محافظه‌کار اصفهانی بر سر منبر، عمل حجت‌الاسلام صالحی نجف‌آبادی و آیت‌الله منتظری (نویسنده‌ی مقدمه‌ی این کتاب) را تکفیر و تقبیح کرد. پیروان منتظری با کشتن شمس‌آبادی و خانواده‌اش به این کار او پاسخ دادند.

شایان ذکر است که در اعلامیه‌های دهه‌ی ۵۰ خمینی به ندرت از تکیه بر اصول اعتقادی\* اثری می‌بینیم به خصوص کمتر نشانی از مناقشه‌برانگیزترین عقاید او (یعنی ولایت فقیه) در این اعلامیه‌ها وجود دارد. برخی از متحدان مکملی\* خمینی بعدها گلایه کردند که احتراز ایشان از بیان مسئله‌ی ولایت فقیه در اعلامیه‌هایشان بخشی از نقشه‌ی روحانیون بوده است تا مردم را فریب دهند. [۴۰] پیروان خمینی نیز در جواب می‌گفتند که نادیده گرفتن

---

\* *doctrinal*

\* مکلا از واژه‌های ساخته شده و جعلی در دوران قاجار است که در تضاد با معمم مطرح می‌شده و به معنای افراد کلاه پوش و در مقابل عمامه به سران است. این لغت ذاتا ترکیبی اشتباه اما مصطلح است که در اینجا نیز معنای سخن آبراهامیان را به خوبی بازنمایی می‌کند. م

کتاب ولایت فقیه توطئه چپ‌ها و لیبرال‌ها بوده است [۴۱] دلایل هر چه باشد، برخی از مشاوران مک‌لای خمینی، هم‌چون قطب‌زاده، چنان از این مفهوم بی‌خبر بودند که پس از گذشت چند ماه از انقلاب شنیدن مسئله‌ی ولایت فقیه آنها را بهت‌زده کرده بود. [۴۲]

با وجود این که خمینی عامدانه از مطرح کردن اصول اعتقادی اجتناب می‌ورزید، شاه را بر سر مسائل حساس اقتصادی-اجتماعی به چالش می‌کشید. او شاه را متهم می‌کرد که شکاف بین فقیر و غنی را بیشتر کرده است، و دوستان، خویشاوندان، مقامات بلندمرتبه و دیگر کراواتی‌ها را مورد التفات و توجه قرار داده است؛ منابع نفتی را با بزرگ کردن روزافزون ارتش و دستگاه اداری هدر می‌دهد؛ به جای توسعه صنایع واقعی، صنعت مونتاژ را رواج می‌دهد؛ حاشیه‌نشین‌ها را در توزیع نیازمندی‌های حیاتی، هم‌چون خدمات شهری، مدارس، درمانگاه‌ها، آب و برق و حمام‌های عمومی نادیده می‌گیرد؛ در توزیع مناسب زمین میان کشاورزان زحمت‌کش ناکام بوده است و با عمل‌کردهای اقتصادی‌اش باعث شده که طبقه‌ی کارگر محکوم به زندگی در فقر، بدبختی و کار طاقت‌فرسا شود؛ به واسطه‌ی عمل‌کرد اقتصادی‌اش حلبی‌آبادهای بزرگ خلق کرده و از خانه‌سازی برای افراد کم‌درآمد غفلت کرده است؛ به دلیل عدم حمایت از بازاریان در قبال رقبای خارجی و کارفرمایان مولتی‌میلیونر وابسته به دربار، آنها را به ورشکستگی کشانده است؛ مسائل اجتماعی نیز به شدت پیچیده شده‌اند، زیرا شاه در مقابله با افزایش جرم و جنایت، الکلیسم، اعتیاد به موادمخدر و فحشا شکست خورده است. [۴۳]

خمینی هم‌زمان، شاه را به حمایت از آمریکا و اسرائیل در برابر جهان عرب؛ پایمال کردن آزادی‌های سیاسی (به خصوص قانون اساسی)؛ وابسته

ساختن روزافزون کشور به غرب و استفاده از امپریالیسم فرهنگی برای تحلیل بردن اسلام و ایران متهم می‌کرد.

هم‌چنین، خمینی مرتباً هشدار می‌داد که اسلام به واسطه‌ی "هجمه‌ی"\* امپریالیسم و صهیونیسم از خارج و ستون پنجم چپ و سلطنت‌طلب‌ها و دیگر سکولارها از داخل در خطر است. این اتهام پراکنی‌ها به گونه‌ای رادیکال و عامه‌پسند وسیعاً استفاده شد، اما [خمینی] به شدت مواظب بود تا در موارد خاص (به خصوص هنگام پرسش از او درباره مالکیت خصوصی) سخنانش سر بسته و مبهم باقی بماند.

شعارهای مردم‌پسند زیر بعدها به روی پلاکاردهای تظاهرات انقلاب نقش

بست [۴۴]:

- اسلام به مستضعفان متعلق است نه مستکبران.
- اسلام طرفدار برابری و عدالت اجتماعی است.
- اسلام حرف دل کوخ‌نشینان است نه کاخ‌نشینان.
- اسلام اختلاف‌های طبقاتی را محو خواهد کرد.
- ما طرفدار اسلامیم نه طرفدار فئودالیسم و کاپیتالیسم.
- اسلام از توده‌ها قدرت می‌گیرد نه از ثروتمندان.
- با اسلام حقیقی حلبی‌آبادی نخواهد بود.
- در جامعه‌ای با اسلام حقیقی، دهقانی بی‌زمین نخواهد ماند.
- وظیفه‌ی روحانی واقعی آزاد کردن گرسنگان از چنگال ثروتمندان است.
- اسلام افیون توده‌ها نیست.

---

\* هجمه نیز اگر به معنای هجوم به کار گرفته شود اشتباه است اما این لغت از اصطلاحاتی بود که آقای خمینی بسیار به کار می‌برد.

- فقرا هوادار حضرت محمد بودند، نه ثروت‌مندان.
- فقرا برای انقلاب اسلامی شهید می‌دادند، و حال آنکه ثروت‌مندان در برابر انقلاب توطئه می‌کردند.
- شهدای انقلاب اسلامی همه از طبقات پایین بودند: کارگران، دهقانان، کسبه و بازاریان.
- مستضعفان جهان متحد شوید.
- مستضعفان جهان باید حزب مستضعفان عالم را تشکیل دهند.
- نه غربی نه شرقی فقط اسلام [یا حکومت اسلامی یا بعدها جمهوری اسلامی].

- مستضعفان عالم باید در برابر مستکبران جهان متحد شوند.

خمینی تاریخ صدر اسلام را به گونه‌ای باز تفسیر می‌کرد که در آن این مفاهیم پوپولیستی تقویت شوند. او این بحث را به میان می‌کشید که حضرت محمد برخلاف قول معروف نه یک بازرگان موفق که چوپانی بی‌چیز بوده است؛ امام علی یک مقلد بی پول بوده است نه یک تاجر برخوردار و بسیاری دیگر از پیامبران پیش از محمد، کارگرانی ساده بودند و در آرزوی روزی که مستضعفان مالکان زمین شوند و مستکبران به خاک مذلت بیافتند. خمینی در همین راستا استدلال می‌کرد که اکثر علمای شیعه، از جمله علمای طراز اول، از میان مردم معمولی برخاسته بودند و هم‌چون دیگر مردمان زندگی می‌کردند و پس از خود میراث دنیوی برجا نمی‌گذاشتند. [۴۵]

این نمایش پوپولیستی در سال ۱۳۵۷ به اوج خود رسید. در همان زمان که رژیم شاه فرو می‌پاشید، خمینی دو اصطلاح را به بیان سیاسی‌اش وارد کرد که تا پیش از آن با وسواس فراوان از به‌کارگیری آن پرهیز می‌کرد: «جمهوری و انقلاب». در این سال او بر این نکته پافشارد که انقلاب اسلامی

مسیر جمهوری اسلامی را هم‌وار می‌کند و جمهوری اسلامی نیز به نوبه‌ی خود راه را بر استقرار اسلام راستین در جامعه می‌گشاید. این جامعه درست برخلاف ایران دوران پهلوی‌هاست و در آن از نداری، گرسنگی، زاغه‌نشینی، بی‌کاری، نابرابری، بی‌سوادی، جرم و جنایت، می‌خوارگی، فحشا و استفاده از مواد مخدر، پارتی‌بازی، فساد و استثمار و استیلاهی خارجی خبری نیست و حتی مقررات دست و پاگیر اداری نیز وجود نخواهد داشت. جامعه‌ای که بر مبنای برابری، برادری و عدالت اجتماعی برپا خواهد شد.

با ارائه‌ی این مدینه‌ی فاضله‌ی معهود؛ خمینی تلاش کرد تا از دو عنصر اساسی سنت شیعه دست بکشد. در قرون متمادی، شیعه به حکومت محمد در مدینه و خلافت علی در دوره‌ی طلایی اسلام با نگاهی حسرت‌بار می‌نگریست؛ اما خمینی بر این باور بود که ایران انقلابی از جوامع صدر اسلام و مسائل غیرقابل حل آن دوران پیش افتاده است. علاوه بر آن، مذهب تشیع قرن‌ها بر این سنت استوار بود که مهدی غایب در هنگامی که ظلم و جور زمین را فراگرفته باشد ظهور خواهد کرد؛ اما خمینی معتقد بود که مهدی وقتی ظهور خواهد کرد که مسلمانان شرایط ظهور او را فراهم کرده باشند؛ یعنی به اسلام پناه ببرند و جامعه‌ای عادلانه برپا کنند و انقلاب‌شان را به دیگر کشورها نیز صادر کنند. [۴۶] باورهای سنتی سکوت و تسلیم، گویی زیر و زبر شده بود.

قانون اساسی جمهوری اسلامی و وصیت‌نامه‌ی سیاسی - الهی

### خمینی

پوپولیسیم خمینی، خود را در دو متن بسیار مهم منتشر شده پس از انقلاب نشان می‌داد: اول "قانون اساسی جمهوری اسلامی" و دوم متن کامل

"وصیت‌نامه‌ی سیاسی- الهی امام خمینی." قانون اساسی در ۲۴ آبان ۱۳۵۸ و در مجلس خبرگان که بیشتر اعضای آن از طرفداران خمینی بودند، تصویب شد و وصیت‌نامه‌ی سیاسی خمینی نیز در سال ۱۳۶۲ تقریر و در میانه‌ی دهه‌ی شصت بازنویسی و پس از مرگ خمینی، یعنی در خرداد سال ۱۳۶۸ منتشر شد.

### قانون اساسی

متن قانون اساسی در ۱۷۵ اصل، در نظر اول یک سند عمیقاً بنیادگرایانه به نظر می‌رسد. [۴۷] قانون اساسی با بیان این مسأله آغاز می‌شود که جمهوری اسلامی بر پایه اصل اعتقاد به حکومت حق و عدل الهی قرار گرفته است:

توحید و اختصاص حاکمیت و تشریح به خداوند و لزوم تسلیم در برابر او. وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین.

معاد و نقش سازنده‌ی آن در سیر نگاه انسان به سوی خدا.

در این متن هم‌چنین اعلام شده است که اصول مربوط به رهبری، به خصوص اصل ولایت فقیه (با این تصریح که رهبری فقط مختص فقیه جامع شرایط و مرجع تقلید است)، تا زمان ظهور مهدی، حضرت صاحب‌الزمان، بلا تغییر می‌ماند. البته این صراحت در متن مانع آن نشد که مجلس «خبرگان قانون اساسی» که پس از آن که در سال ۱۳۶۸ تشکیل شد این اصول را [برای توجیه انتخاب حجت‌الاسلام خامنه‌ای که فقیه جامع شرایط و مرجع تقلید نبود] به دل خواه تغییر ندهد. این حرکت تا بدان جا پیش رفت

که برای جلوگیری از ورود روحانیون رادیکال به «مجلس خبرگان رهبری» پس از آن امتحان اجتهاد برگزار کردند.\*

با نگاهی دقیق‌تر معلوم می‌شود که متن قانون اساسی، بدون توجه به مقدمه و زمینه و مستمسکات قرآنی به شدت غیربنیادگرایانه است. ساختار مرکزی این قانون اساسی مستقیماً از قوانین جمهوری پنجم فرانسه و اصل تفکیک قوای منتسکیو الگوبرداری شده است. بر مبنای این قانون حکومت به سه قوه تقسیم می‌شود. قوه اجرایی که در رأس آن رئیس‌جمهور بر دولتی متمرکز نظارت می‌کند؛ قوه قضایی که از اختیار انتصاب قضات و بازنگری و تجدیدنظر در آرای آنان برخوردار است؛ مجلس ملی که از طریق رأی همگانی افراد بالغ، چه زن و چه مرد، تشکیل می‌شود. طرفه اینکه سالیان متمادی خمینی برای غیراسلامی بودن حق رأی زنان حجت آورده بود؛ حال آن که در دوران انقلاب استدلال می‌کرد که محرومیت زنان از حق رأی، غیراسلامی است.

آنچه که به این قانون اساسی متعارف اضافه شده بود، مفهوم ولایت فقیه بود. در این قانون اساسی ولایت فقیه به رهبر انقلاب تفویض شده بود و او اختیار عزل رئیس‌جمهور، فرماندهی کل قوا، اعلام جنگ و صلح و انتصاب بخشی از اعضای شورای نگهبان و تأیید بخشی دیگر از آنان را برعهده داشت (لازم به ذکر است که مسؤولیت اصلی شورای نگهبان تطبیق قوانین مصوب

---

\* به نظر مترجم، نگارنده در این جا کمی مبهم نوشته است. در تاریخ جمهوری اسلامی دو مجلس خبرگان وجود دارد. مجلس خبرگان قانون اساسی که در سال ۱۳۵۸ به صورت انتخابی تشکیل شد و در سال ۱۳۶۸ نیز به صورت کاملاً انتصابی از سوی خمینی مامور شد که قانون اساسی جدید را بنویسد. مجلس خبرگان رهبری نیز در سال ۱۳۶۱ برای اولین بار به صورت انتخابی تشکیل شد و در سال ۱۳۶۹ نیز به صورت انتخابی استقرار یافت و وظیفه‌ی انتخاب رهبر را داشت؛ مجلس خبرگان رهبری و مجلس خبرگان قانون اساسی هر دو در خردادماه ۱۳۶۸ جلسه داشتند.



مجلس با شریعت مقدس و قانون اساسی است). در این قانون اساسی هم-چنین تصریح شده بود که اگر هیچ‌یک از مراجع عالی‌قدر موافقت مجلس خبرگان را جلب نکرد، شورایی متشکل از سه یا پنج مرجع تقلید با توافق اعضای مجلس خبرگان، رهبری را برعهده بگیرد. صالحی نجف‌آبادی (نویسنده‌ی کتاب جنجال برانگیز شهید جاوید) در کتاب جدیدش به نام «ولایت فقیه: حکومت صالحین» این‌گونه استدلال کرد که انتخاب غیرمستقیم رهبر [یعنی انتخاب اعضای خبرگان با رأی مردم و انتخاب رهبر با رأی این اعضا] به هماهنگی و همگامی در مفهوم حکومت الهی و نظارت فقها از یکسو و حق حاکمیت مردم و خواست اکثریت از سوی دیگر می‌انجامد. [۴۸] او هم‌چنین بر این باور بود که مفهوم ولایت فقیه در بطن خود مفهوم «قرارداد اجتماعی» بین حاکم مذهبی و مردم را در بر دارد.

اگرچه مرگ خمینی، کشور را بدون جانشین مشخص برای خود باقی گذاشت؛ به اصولی که بر تشکیل شورایی از مراجع تقلید اذعان داشت هیچ‌گاه توجه نشد، بلکه مجلس خبرگان قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ با علم به این مسئله که علمای مذهبی چندان اعتمادی به قرائت یک‌دیگر از اسلام ندارند، به سرعت تغییر این بخش از قانون اساسی را در دستور کار گذاشت. آنها ضرورت مرجع تقلید بودن را از اصل ولایت فقیه برداشتند تا بتوانند رهبری را از خمینی به حجت‌الاسلام خامنه‌ای، یک روحانی میان‌مرتبه، منتقل کنند. خامنه‌ای در آن دوران نه مجتهد بود و نه مرجع تقلید؛ و حتی در زبان عامه نیز با پیشوند آیت‌الله خطاب نمی‌شد. این اصلاحیه که یادآور جوهره‌ی عمل‌گرایانه منش خمینی بود، به‌طور ضمنی ریشه‌های عقلانی مفهوم «ولایت فقیه» سست می‌کرد؛ زیرا خمینی درباره‌ی مسئله ولایت فقیه گفته بود که فقط یک مجتهد عالی‌قدر مذهبی که مدارج عالی حوزوی

را طی کرده، از خبرگان حوزه‌ها بوده و به ریزه‌کاری‌های و پیچیدگی‌های فقه اسلامی آگاه بوده باشد و نه هر روحانی، می‌تواند ولی فقیه شود. ناگفته نماند که خمینی خود از بحران جانشینی‌اش آگاه بود و در اواخر عمر به فکر تعدیل‌هایی در نظریه‌ی ولایت فقیه افتاده بود. در بهار ۱۳۶۸، سه ماه پیش از مرگش، او در یک نظریه رسمی فقها را به دو گروه متمایز تقسیم‌بندی کرد:

اول گروهی که عالم‌ترین کسان به سنت مذهبی و شریعت مقدس هستند و دوم گروهی که از مسائل جهان امروز، به خصوص مسائل اقتصادی-اجتماعی و سیاسی آگاه‌اند [۴۹] و خمینی اعلام می‌داشت که گروه دوم باید حاکم باشند چرا که بیشتر از گروه اول با مسائل روز درگیرند. بعد از دو دهه اصرار بر این نکته که علمای مذهبی باید حکومت کنند، اکنون او این موضوع را مطرح می‌کرد که علمای سیاسی باید ولایت مطلقه را اعمال کنند. بعد از عمری تقبیح سکولاریسم (به عنوان یک تحفه‌ی غربی) خود او اکنون به این نتیجه رسیده بود که فهم امور مربوط به این دنیا جدا از درک و فهم صرف از شریعت مقدس است. این گذار فکری البته بازتاب دهنده ذهن یک سیاست‌مدار عمل‌گرا، نه بنیادگرایی قشری مذهب است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی مملو از دیدگاه‌های پوپولیستی است که با دو مقوله‌ی مناقشه‌برانگیز انقلاب و جمهوری آغاز می‌شود؛ و خمینی را نه تنها به عنوان رهبر انقلابی مؤسس جمهوری و عالی‌قدرترین علما می‌ستاید که او را امام خطاب می‌کند. عنوانی که ایرانیان شیعه مذهب به‌طور سنتی برای حرمت گذاشتن به دوازده معصوم از آن استفاده می‌کنند. برخی از روحانیون محافظه‌کار این استفاده‌ی بدعت‌گونه از عنوان امام را تاحدی شرک‌آمیز می‌دیدند. [۵۰]

قانون اساسی، پس از یادآوری نکته‌های از پیش گفته شده، با بر شمردن [حقوق ملت] ادامه پیدا می‌کند: مستمری بازنشستگی برای همه، امنیت اجتماعی، بیمه‌های ایام بی‌کاری و از کارافتادگی، خدمات بهداشتی و درمانی و آموزش رایگان، چه در دوره‌ی ابتدایی و چه در دبیرستان. در این قانون اساسی، هم‌چنین محو هرگونه احتکار، رباخواری، انحصار، بی‌کاری، فقر و محرومیت اجتماعی وعده داده شده، و نیز تأمین وام‌های قرض‌الحسنه و استفاده از علم و فناوری نیز در آن گنجانده شده است؛ تا آنجا که اعلام می‌کند: «برنامه‌ریزی اقتصادی باید به گونه‌ای باشد که همه‌ی افراد وقت و فرصت استعلای تکامل اخلاقی و اجتماعی را داشته باشند و بتوانند در راهبری و اداره‌ی کشورشان مشارکت کنند.» این اصول گویی برای این نوشته شده‌اند که سخنان روزنامه‌نگاران غربی را درباره‌ی با انقلاب ایران نقض کنند. سخنان این روزنامه‌گاران دال بر این بود که انقلاب ایران برای نفی و ردّ چنین جامعه‌ای رخ داده است! به واقع، قانون اساسی ایران درباره‌ی مسائل اقتصادی بسیار پیش‌روتر از اکثر قوانین اساسی کشورهای غربی است. در این قانون اساسی وعده شده است که ایران کشوری کاملاً مستقل باقی بماند؛ از شر وام‌های خارجی خلاص شود؛ هرگونه امتیاز انحصاری برای کشورهای دیگر را لغو کند؛ شرکت‌های خارجی را ملی کند، در راه اتحاد همه‌ی مسلمانان جهان بکوشد و «به مستضعفین عالم در مبارزه‌شان علیه مستکبران یاری برساند.»

به‌رغم این بیان رادیکال، قانون اساسی متعهد به حفظ مالکیت خصوصی مانده است و دولت را ملزم به داشتن بودجه متوازن کرده، خانه‌دار شدن افراد را تشویق نموده و بر اولویت بخش خصوصی در امور مربوط به کشاورزی، کسب‌وکار، خدمات و صنایع کوچک اذعان داشته است. در ضمن، به گونه‌ای عامدانه از به‌کارگیری اصطلاح «نظام توحیدی» اجتناب کرده

است اصطلاحی که مجاهدین خلق می‌خواستند به عنوان هدف نهایی جمهوری اسلامی در این سند بگنجانند. این "رادیکال‌های خالص" در مقام مخالفت با "پوپولیست‌های تمام‌عیار"، از این اصطلاح پشتیبانی می‌کردند و به ایده خود معنای ضمنی «جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی» را می‌بخشیدند که اصطلاحی مارکسیستی به حساب می‌آمد.

### وصیت‌نامه‌ی سیاسی - الهی خمینی

وصیت‌نامه‌ی ۳۵ صفحه‌ای دست‌نویس خمینی ساخت منسجمی دارد؛ اگرچه تغییرات بسیار را از زمان نوشتن تا انتشار عمومی تجربه کرده است. [۵۱] پیش‌گفتار این وصیت‌نامه با تجلیل اسلام راستین شروع می‌شود؛ اسلامی که پیام آن «آزادی و عدالت اجتماعی نه فقط برای ایرانیان و مسلمین که برای تمامی مستضعفین عالم فارغ از ملیت و مذهب است». در این وصیت‌نامه همچنین نوشته شده است که پیام اصلی اسلام را به طور دائم صهیونیسم بین‌الملل، کمونیست‌ها، امپریالیست‌های شرق و غرب، منافقین [که به ظاهر مسلمان ولی در باطن مارکسیست هستند]، لیبرال‌های غرب‌زده، روحانیون فرصت‌طلب و مستکبران منطقه (هم‌چون پادشاه سعودی، حسن‌شاه مراکش، حسین‌شاه اردن و صدام حسین) مخدوش می‌کنند.

در بخش‌هایی از این متن به گروه‌هایی خاص اشاره قرار گرفته و نکاتی به آنان گوشزد شده است:

روحانیون و حوزه‌های علمیه، تحصیل‌کرده‌های دانشگاهی، نمایندگان مجلس، قوه‌ی قضاییه، قوه‌ی مجریه، به خصوص هیئت دولت، نیروهای مسلح چه ارتش کلاسیک چه سپاه پاسداران، رسانه‌های جمعی شامل صدا و

سیما و روزنامه‌ها؛ مخالفان در تبعید به خصوص سازمان‌های مارکسیستی و آخرین ولی نه کم اهمیت‌ترین آنها: کسبه و تجار و بازاریان. خمینی در هر بخش درباره‌ی خطرهای و توطئه‌های موجود هشدار داده است؛ توطئه‌هایی که به دست ابرقدرت‌ها و ستون پنجم آنها پروراند می‌شود.

خمینی، خطاب به مجلس شورای اسلامی، بر این نکته تأکید ورزیده است که نمایندگان باید هم‌چنان از طبقه‌ی متوسط و مردم محروم بیایند، نه این که از قشر سرمایه‌دار، زمین‌دار و طبقات فرادست که «در لذت و خوشی غوطه‌ورند و از گرسنگی و فقر و پابرهنگان چیزی نمی‌دانند.» او به وزرا و مدیران دولتی یادآوری کرده است که موفقیت انقلاب از مشارکت فعال طبقات محروم ناشی شده است و هشدار می‌دهد که اگر این حمایت را از دست بدهند به سرنوشتی هم‌چون پهلوی‌ها دچار می‌شوند و عاقبت به تبعید می‌روند.

او، خطاب به بازاریان، بر این نکته اصرار ورزیده است که اسلام حافظ مالکیت خصوصی است و بازاریان را تشویق کرده است که سرمایه‌های شخصی‌شان را در کشاورزی و صنعت به کار بیندازند، تا «اقتصادی به سامان شکل بگیرد که یک پایه‌اش بخش خصوصی باشد.» و در آن مالکیت خصوصی، برخلاف نظر کمونیست‌ها [که آن را عامل شر می‌دانند،] به خاطر ایجاد عدالت اجتماعی و گرداندن چرخ‌های اقتصادی سالم محترم باشد. او وصیت‌نامه‌اش را با مخاطب قرار دادن مسلمانان و محرومین جهان پایان داده است. خمینی از آنان خواسته که در انتظار رهایی نمانند بلکه در برابر مستکبران و مستبدان محلی‌شان (کاخ‌نشینان مستبد و مسرف) قیام کنند و آنها را براندازند.

## خمینیسیم و پوپولیسیم

خمینیسیم، به رغم بعد مذهبی‌اش، در بسیاری نکات همانند پوپولیسیم آمریکای لاتین است. البته، این نکته نباید ما را شگفت‌زده کند؛ زیرا ایرانی عصر پهلوی هم اشتراکات بسیاری با آمریکای لاتین داشت: وابستگی غیراستعماری به غرب، طبقه فرادست شامل بورژوازی کمپرادور؛ طبقه‌ی متوسط ضدامپریالیست؛ طبقه‌ی کارگری که چپ در سازماندهی آن موفق نبود و هجوم مهاجران روستایی به حاشیه‌ی شهرها در قرن بیستم.

خمینیسیم، همچون پوپولیسیم آمریکای لاتین اصالتاً جنبش طبقه متوسط است که توده‌ها را تحرک می‌بخشد و بیانی رادیکال در برابر قدرت‌های خارجی و طبقات مسلط داخلی (به ویژه بورژوازی کمپرادور) دارد؛ اگرچه در حمله به قدرت مستقر مراقب است که به مالکیت خصوصی احترام بگذارد و از ارائه‌ی طرح‌هایی روشن که ممکن است زیر پای خرده بورژوازی را خالی کند، سرباز می‌زند. این جنبش آرمان‌هایی مبهم دارد؛ اما برنامه‌ای روشن را پیش‌رو نمی‌گذارد. بیان [رادیکال] چنین جنبش‌هایی از برنامه و خط‌مشی‌های این جنبش‌ها برجسته‌تر است. این‌گونه جنبش‌ها از زبان طبقاتی برای کوباندن نخبگان حاکم استفاده می‌کنند؛ اما اگر در برکناری نظم کهن موفق شوند، [رهبران جنبش] از نیاز به همبستگی جمعی و وحدت ملی دم می‌زنند. به نظر می‌رسد که آنها بیشتر متمایل به تغییر فرهنگ و عوض کردن سمت و سوی مؤسسات آموزشی [وابسته به شرق و غرب]، نه براندازی شیوه تولید و توزیع سابق‌اند. پوپولیست‌ها چهره‌ای دوگانه دارند؛ همچون ژانوس خدای رومی که یک‌رو به زمین و یک‌روی به آسمان داشت: انقلابی، به هنگام برانداختن رژیم کهن و محافظه‌کار، به هنگام برساختن نظم نو. وجهه‌ی انقلابی پوپولیست‌ها، حتی باعث می‌شود

که پذیرشی اولیه در نیروهای چپ نسبت به آنان پدید آید؛ و حال آن که بنیادگرایان مذهبی هیچ‌گاه نمی‌توانستند چنین پشتیبانی‌ای را از چپ‌ها دریافت کنند.

خمینیسم، هم‌چون پوپولیسم آمریکای لاتین اظهار می‌کرد که می‌خواهد به ریشه‌های بومی بازگردد تا بدان وسیله از دست ایده‌های جهان شمول خلاص شود و راه سومی، غیر سرمایه‌دارانه و غیر کمونیستی، به سوی توسعه پیدا کند.

اما به واقع نباید فراموش کرد که بسیاری از شعارها و مفاهیم کلیدی پوپولیسم-به‌رغم ادعای استقلال- از خارجیان و به خصوص اروپاییان به عاریت گرفته شده است. خمینیسم از سازمان‌های مردمی و سیاست‌های عامه‌پسند برای تحرک بخشیدن به توده‌ها استفاده می‌کرد؛ اما هم‌زمان بدگمانی خود را نسبت به پلورالیسم، لیبرالیسم و دموکراسی‌های مبتنی بر حق رأی پنهان نمی‌کرد. خمینیسم، نگرش‌های دو پهلو و گاه متناقض نسبت به مالکیت داشت: از یکسو می‌خواست که از مالکیت خصوصی طبقه متوسط حمایت کند و از سوی دیگر خواهان گسترش اختیارات دولت بود تا از این طریق برای طبقات فرودست مزایای اجتماعی فراهم آورد. خمینیسم، هم‌چون دیگر انواع پوپولیسم، رهبرش را به جایگاه نیمه خدایی بر فراز سر مردمانش برکشید؛ رهبری که نمادی از ریشه‌های تاریخی، تقدیر مقدر و شهدای انقلابی بود.

در این رویکرد، به‌رغم همه‌ی سخنان ستایش‌آمیز درباره مردم، قدرت از رهبر عظیم‌الشان ساطع می‌شود و نه آن که از جانب مردم بیاید. از این‌رو، عنوان امام را، نه فقط به عنوان یک لقب خالص مذهبی که، گونه‌ای دیگر از عنوان‌هایی چون رهبر بزرگ، راهبر عظیم‌الشان، رئیس بزرگ و پدر فقرا از آمریکای لاتین باید دید.

*Roopak Publication*



*Roonak Publication*

*Roonak Publication*

# دیدگاه‌های خمینی درباره به مالکیت، جامعه و دولت

«ثروت یک موهبت الهی است.»

آیت‌الله خمینی، اطلاعات ۲۹ دسامبر ۱۹۸۰

## مقدمه

اگر یکی از بورژواهای محترم نمایشنامه‌های مولیر را بتوان ادیبی پساساختارگرا به حساب آورد، خمینی را هم می‌توان فیلسوف سیاسی نامید. بیش و پیش از هر چیز، خمینی رهبری روحانی بود که خود را ناگهان در دریای موج سیاست یافت و پس از آن بود که مجبور شد نظرگاه‌هایش را در رابطه با طبیعت بشری، عدالت اجتماعی، ساختار طبقاتی، مشروعیت قانونی، قدرت دولت و کلاً تئوری‌های سیاسی بیان کند. و به علت آن که نظرگاه‌هایش اغلب به دلیل شرایط متغیر و فوریت‌های روز، عوض می‌شد؛ شگفت‌آور نیست که افکار متناقض و متباین در آن یافت شود. این تناقض‌ها

بدان اندازه است که برخی از آگاهان او را محافظه‌کار افراطی\* دانسته‌اند و بعضی دیگر او را مرجعی بنیادگرا خوانده‌اند؛ برخی او را انقلابی‌ای رادیکال به حساب آورده‌اند، حتی برخی نیز او را سوسیالیست برابری‌طلب خطاب کرده‌اند. [۱]

در این بخش بر آن نیستم که خمینی را فیلسوفی سیاسی قلمداد، یا اینکه تناقض‌های فکریش را انکار کنم؛ به وارون، قصدم این است که عقاید سیاسی‌اش را به کمک تحلیل اندیشه‌هایش درباره مالکیت خصوصی، جامعه و دولت بشناسانم.

### مالکیت خصوصی

نظر خمینی درباره بسیاری از مسائل مدت ۴۶ سال فعالیت سیاسی‌اش، تغییر کرده، اما به‌طور مشخص درباره با مسئله‌ی مهم مالکیت خصوصی ثابت مانده بود. خمینی در اولین اثر بزرگش، کشف‌الاسرار، این بحث را مطرح کرد که اسلام از مالکیت خصوصی محافظت می‌کند و بنابر این تعریف، در مقابل دیکتاتورها قرار می‌گیرد؛ دیکتاتورهایی که به خاطر سرشت [خودکامه] حکومت‌شان دارایی‌های مردم را تهدید می‌کنند. [۲] با وجود این او استدلال می‌کرد که وجود دولت لازم است، زیرا نوع بشر به ذاته شرور، خودخواه، حریص، خطرناک و درنده خوست و بدون دولت از نظم و قانون نیز خبری نخواهد بود و بدون نظم و قانون نیز امنیتی برای جان و مال افراد وجود نخواهد داشت. او هم‌چنین بر این باور بود که خداوند حق مالکیت خصوصی را به انسان اعطا کرده است و در نتیجه، هیچ‌کس حق محروم کردن دیگری از این موهبت الهی را ندارد.

---

\* Archonconservative

او این نکته را به خوانندگان کتاب گوش زد می‌کرد که قانون شریعت به یقین حامی مالکیت خصوصی است و چون شرع مقدس از طریق وحی نازل شده، هیچ قدرت زمینی این حق را ندارد که در مسئله مالکیت خصوصی دخالت کند. او در کشف‌الاسرار، نه فقط از مالکیت خصوصی طرفداری کرد بلکه، طبقه متوسط متمکن را نیز در کنف حمایت خود قرار داد. این کتاب بر این نکته تأکید کرد که حکومت باید صندوق ذخیره‌ای ترتیب بدهد که به تجار ورشکسته یاری رساند. [۳]

سپس، در همین کتاب قدمی پیشتر گذاشت و گفت که تحمیل مالیات واردات و صادرات بر بازرگانان ایرانی باید متوقف شود، زیرا این مالیات‌ها، شاق، غیرقانونی و بر ضد تجارت آزاد است. [۴] این نکته را نباید نادیده گرفت که خمینی کشف‌الاسرار را به خواست گروهی از بازاریان ثروتمند نوشت که مخالف سیاست‌های رضاشاه در ساختن یک دولت متمرکز سکولار بودند. [۵]

در توضیح‌المسائل خمینی سنت کهن شیعه را در حمایت از مالکیت خصوصی، به خصوص در مسائل اعتقادی، ادامه داد. حتی در زمینه‌ی نبش قبر و این که تحت چه شرایطی جسد مسلمان را می‌توان از قبر خارج کرد، او نیز همچون اسلافش این بحث را مطرح کرد که کاری این چنین شنیع فقط وقتی موجه است که فرد با استفاده از دارایی‌های فرد دیگر، یا در زمین فرد دیگر بدون اذن او دفن شده باشد. [۶] کوتاه سخن اینکه، احترام به مالکیت [از نگاه خمینی] مهمتر از احترام به مرده است. در بحث حج او همانند اسلافش توصیه می‌کرد که این اقدام پرخرج را فقط کسانی باید انجام دهند که از «زمین، سرمایه‌ی بازرگانی و دارایی» کافی برخوردار باشند تا از عهده‌ی این سفر برآیند. [۷]

خمینی در ولایت فقیه باز هم بر حمایت شرع مقدس از مالکیت خصوصی تأکید کرده است. او اصرار می‌ورزد که حریم خانگی فرد از تعرض مصون است و حکومت اسلامی برخلاف حکومت‌های دیکتاتوری نمی‌تواند دارایی‌های شخصی کسی را مصادره کند. حتی حضرت محمد و امام علی نیز این قدرت را که به جان و مال مردمان تعرض کنند، نداشتند. [۵] ولایت فقیه در ابتدا به شکل رشته‌ای از سخنرانی‌ها در مسجد بازار اصلی نجف مطرح شد. این نکته نیز نباید مغفول بماند که حامیان اصلی مالی خمینی در سال‌های اقامت در نجف بازرگانان ثروت‌مند ایرانی بودند. [۹]

اندیشه‌هایی همانند را می‌توان در بیانیه‌های عمومی خمینی نیز یافت. او، در سال ۱۹۶۳ م (۱۳۴۲خ) و در مجلس ترحیم طلاب کشته شده در شورش شهر قم، این نکته را مطرح کرد که چون اسلام به مردم اختیار کامل حفظ مال و خانه‌شان را داده است، مسلمانان از این حق برخوردارند که برای حفظ جان و مال و ناموس‌شان اسلحه بردارند و در صورت لزوم، حتی برای حفظ خانه‌شان کسی را بکشند. [۱۰] در سال ۱۹۶۴ م (۱۳۴۳خ) او در سخنرانی معروف ضد کاپیتالیسم خود که به سرعت به تبعیدش منجر شد، شاه را به تسلیم بازار کشور به آمریکا و اسرائیل متهم کرد. [۱۱]

در سال ۱۹۶۷ م (۱۳۴۶خ) در پیامی به مناسبت ماه محرم، او این نکته را مطرح کرد که آنچه انقلاب سفید خوانده می‌شود باعث ورشکستگی بازاریان و تجار محترم شده است [۱۲] در سال ۱۹۷۱ م (۱۳۵۰خ) در زمان برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ امین سال شاهنشاهی، او به شاه اعتراض کرد که چرا مبلغی کلان را از بازاریان محترم گرفته است تا در ریخت و پاش‌های این جشن مصرف کند. [۱۳]

در سال ۱۹۷۸ م (۱۳۵۷خ) در خانه‌ای که بازرگانان ثروتمند برایش [در حومه پاریس] اجاره کرده بودند به سر می‌برد، به روزنامه‌نگاران اروپایی گفت

که شاه می‌خواهد بازاریان را نابود کند چرا که عموم ایرانیان احترام بسیاری برای بازاریان قائل‌اند [۱۴] در سال ۱۹۷۹ م (۱۳۵۷ خ)\* در زمان فروپاشی نظام قدیم، او به مردم کشور، به‌خصوص به پاسداران انقلاب در رابطه با نقص حریم خانه و زمین افراد هشدار داد. [۱۵] او این بحث را در مراسم مختلف بیان داشت که اسلام برخلاف کمونیسم، مالکیت خصوصی را به رسمیت شناخته است و پیروان او قصد مصادره‌ی کارخانه‌ها و مزارع را ندارند [۱۶] زیرا انقلاب اسلامی برخلاف انقلاب‌های دیگر دارایی‌های مردم را به مخاطره نمی‌افکند [۱۷] و نظم جدید در تضاد آشکار با نظم کهن، به حریم خصوصی خانه‌ی افراد نهایت احترام را خواهد گذاشت. [۱۸]

در سال ۱۹۸۰ م (۱۳۵۹ خ)، در اوج آشفتگی ناشی از انقلاب، خمینی بار دیگر بر این نکته تأکید کرد «که ثروت موهبتی الهی است» [۱۹] او اصرار ورزید که جمهوری جدید [اسلامی] برخلاف سلطنت قاجار و پهلوی، با مردم کشور هم‌چون «خان‌های فئودال» برخورد نخواهد کرد [۲۱] در سال ۱۹۸۱ م (۱۳۶۰ خ) او بارها به عموم مردم یادآوری کرد که شاه مصمم به نابودی تجار خرده‌پا بود [۲۲] و بدون استقلال، از مالکیت خصوصی خبری نخواهد بود. [۲۳] در سال ۱۳۶۱ خمینی فرمان «هشت ماده‌ای امام» را با سرودهای بسیار ابلاغ کرد که در آن به نهادهای انقلابی دستور داده شده بود که احترام کامل به اموال منقول و غیرمنقول مردم (خانه، مغازه، کارگاه، مزرعه و کارخانه آنها) بگذارند [۲۴] حتی به آنان یادآور شد که حق استراق سمع تلفنی یا جاسوسی در زندگی خصوصی مردم را ندارند.

---

\* این توضیح ضروری است که در تبدیل سال میلادی به تقویم خورشیدی، سه ماهه آخر سال خورشیدی در سال بعد میلادی قرار می‌گیرند. به عنوان مثال آبان ۱۳۵۷ معادل نوامبر ۱۹۷۸ است و بهمن ۱۳۵۷ معادل فوریه ۱۹۷۹ معنا می‌شود.

البته، دادگاه‌های انقلاب در این دوره نیز به مصادره اموال، به خصوص دارایی‌های ملاکان و کارخانه‌داران بزرگ و خانه‌های لوکس اعیان رژیم سابق دست یازیدند، اما نگاه دقیق‌تر نشان می‌دهد که در مصادره‌ی این اموال، دادگاه‌ها به دقت از مناقشه بر سر اصل «مالکیت خصوصی» پرهیز می‌کردند و به جای آن، قربانیان را به بهانه‌های سیاسی و به خصوص دسیسه‌چینی بر ضد انقلاب متهم می‌کردند. آنها به خود ثروت حمله نمی‌کردند، بلکه به ثروت‌مندان حمله می‌کردند که مظنون به جرایم ضد انقلابی بودند. بدین ترتیب، انقلاب اسلامی به همان راهی رفت که انقلاب‌های انگلیس، فرانسه و آمریکا رفته بودند. البته کم‌تر کسی پیدا می‌شد که انقلاب‌های غربی را تهدیدی در برابر "تلقی بورژوازی از مالکیت خصوصی" بداند.

خمینی تعهدش را در احترام به مالکیت خصوصی در سال‌های آخر عمرش نیز اعلام داشت. او اخطار داد قضاتی که به جان و مال و آبروی مسلمین بی‌اعتنا هستند، باید هم در این دنیا و هم در آخرت جواب پس بدهند [۲۵] و اگر عراقی‌ها جنگ را برده بودند، دارایی‌های مردم را چپاول می‌کردند [۲۶] و اگر فرمان هشت ماده‌ای مغفول می‌ماند، خانه و حریم خصوصی افراد در معرض تعرض قرار می‌گرفت [۲۷] و اگر رژیم جدید مالکیت خصوصی را مثل شاه نقض می‌کرد به سرنوشت او دچار می‌شد [۲۸] و در آخر خمینی در وصیت‌نامه‌ی سیاسی-الهی‌اش به حکومت‌گران گوش زد کرد که اسلام مالکیت خصوصی را به رسمیت می‌شناسد؛ کار و کسب آزاد چرخ‌های اقتصاد را خواهد چرخاند و همین موضوع به عدالت اجتماعی برای همه، به خصوص فقرا، منجر خواهد شد. او اعلام کرد که اسلام با کمونیسم فرق اساسی دارد و اسلام به مالکیت خصوصی احترام می‌گذارد، حال آن که کمونیسم اشتراک در همه چیز از جمله در زنان را روا می‌داند. [۲۹]



آیت‌الله سیدمحمد بهشتی، معمار اصلی قانون اساسی جمهوری اسلامی، دیدگاه‌های خمینی را در قانون اساسی بازتاب داد. بهشتی در سلسله‌ای از مقالات تحت عنوان «اسلام و مالکیت خصوصی» این بحث را به میان کشید که قرآن و سنت شیعه از دارایی مشروع حمایت می‌کند (دارایی مشروع در مقابل ثروت نامشروع قرار می‌گیرد که حاصل دزدی، اخاذی و فحشاست). به این دلیل روشن که کار انسانی سرچشمه دارایی‌های مشروع است [۳۰] او این‌گونه توضیح داد که کار ممکن است بدنی یا ذهنی باشد و کار ذهنی ممکن است حساب‌داری یا خدماتی، به خصوص تجارت و بازرگانی، باشد. برخی از شهروندان به سبب سخت‌کوشی بیشتر، استعداد، یا ارث ممکن است از دیگران ثروتمندتر باشند. نابرابری اقتصادی، به خصوص در زمینه‌ی مزد و حقوق، ممکن است به سبب فراز و فرودهای بازار وجود داشته باشد که مشروع نیز هست. این افراد هستند که صاحب اموال شمرده می‌شوند و نه جامعه، اما دولت به عنوان محافظ جامعه، در نظارت بر دارایی‌های عمومی، هم‌چون آب‌های کشاورزی، منابع طبیعی و زمین‌های بایر ذی‌حق است. دولت فقط وقتی می‌تواند در فروش کالاها دخالت کند که نظام عرضه و تقاضای بازار آزاد در حقوق و دست‌مزدها تفاوت فاحشی ایجاد کند.

مباحثی مشابه در آثار آیت‌الله مرتضی مطهری، یکی از اعضای رهبری انقلاب، نیز یافت می‌شود. مطهری کسی بود که به‌محض ترورش در سال ۱۳۵۸خ [به دست گروه فرقان] خمینی او را با اصطلاحاتی چون فرزند من، حاصل عمر، متفکر، فیلسوف و اسلام‌شناس برجسته ستود [۳۱] از نگاه مطهری خداوند مالکیت خصوصی را خلق کرده است و در نتیجه، دولت وظیفه‌ای الهی بر دوش دارد که باید به‌اعلی درجه به آن احترام بگذارد. [۳۲] دولت البته می‌تواند مالیات قانونی را جمع‌آوری کند، زمین‌های بایر را در اختیار داشته باشد، اموال دزدی را باز پس بگیرد، اموال عمومی را

اداره کند، منابع زیرزمینی را مورد بهره‌برداری قرار بدهد، قوانین شرع مقدس را درباره ارث نظم و سیاق بدهد و تحت شرایط استثنایی، در عرضه کالاها دخالت کند تا بدین وسیله به افراد نیازمند کمک شود. همان‌گونه که خمینیست‌ها [این شیوهی اداره‌ی اقتصاد] را اقتصاد اسلامی خواندند، می‌توان آن را یک اقتصاد مرسوم بورژوازی نیز به حساب آورد که با اندک مایه‌ای از پدرسالاری رئوفانه تعدیل شده است. این تأکید مؤکد بر حقوق مالکیت، زیرپای نظریه ساخته و پرداخته‌ی برخی از خمینیست‌ها و حتی مستشرقان را سست می‌کند که معتقدند اسلام به ذاته از مساوات اجتماعی- اقتصادی دفاع کرده است. با وجود این، اگرچه [نظرگاه] خمینی در احترام به مالکیت خصوصی بورژوازی غربی را تداعی می‌کند، دو تفاوت ساختاری با آن دارد.

بورژوازی غربی، به خصوص فیلسوفان دوره روشن‌گری، پایه بحث خود را بر نظریه «قانون طبیعی» گذاشتند و بر این نکته اصرار ورزیدند که انسان (البته انسان مذکر) با حقوق بلافصل مالکیت و آزادی متولد می‌شود؛ اما اقتصاد اسلامی با وجود این که ثروت را به عنوان یک ودیعه‌ی الهی، تقدیس می‌کند، از «قانون طبیعی» به عنوان مفهومی بیگانه و سکولار فاصله می‌گیرد. [نظرگاه غربی حق طبیعی] انسان را موجودی عقلانی و حتی خیرخواه فرض کرده و در نتیجه او را از این ظرفیت برخوردار می‌بیند که به حقوق دیگران احترام بگذارد. [اما نظرگاه اسلامی] مردم معمولی را از ابتدا گناهکار، فاسد، حریص و نامعقول می‌انگارد و در نگاه خمینی مردم «حتی خطرناک‌تر از بهایم جنگل» اند. [۳۳] به همین دلیل، نظرگاه خمینی، بیشتر دیدگاه‌های سنت اگوستین\*، ادموند برک\*، و جوزف مایستر\* (یکی از

---

\* *Saint Augustine*

مروجان فاشیسم) را بیشتر از نظریه‌های فیلسوفان عصر روشن‌گری تداعی می‌کند.

این ویژگی‌ها به ما کمک می‌کند که چرایی گرایش بسیاری از اعضای بورژوازی ایرانی را به حکومت‌های اقتدارگرا توضیح دهیم، نتیجه‌ای که تا پس از انقلاب اسلامی چندان بدیهی به نظر نمی‌آمد [اولی پس از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی و رفتار اقتدارگرای آن به اثبات رسید] [۳۴] مفهوم «حقوق طبیعی» دست و پای بورژوازی غربی را از قید و بند دولت‌های «مطلقه»ی سلطنتی رها کرده بود. اما نفی «قانون طبیعی» به این معنی بود که بورژوازی ایرانی انتخابی نداشت به جز این که با روی خوش نشان دادن به «قانون الهی» از دارایی‌هایش محافظت کند و از این طریق، حقوق مالکیت را به وجود دولت روحانیون پیوند بزند. مشکل وقتی بیشتر شد که با رد اصل «حقوق طبیعی»، این طبقه نتوانست برای دفاع از حق مالکیت به نهادهای سنتی مسلط پناه ببرد. صرف نظر از مباحث پیش گفته، نباید فراموش کرد که نهاد سلطنت در ایران [به عنوان یک نهاد مسلط سنتی] به نقض عمده‌ی مالکیت خصوصی معروف بود.

[از نظر خمینیست‌ها] بدون حضور همیشگی ترس از دولت، به خصوص مجازات‌کنندگان، شهروندان ممکن است دچار وسوسه تجاوز به حریم و دارایی‌های همسایگان‌شان شوند. در پرتو این نگرش بدبینانه به طبیعت بشری، می‌توان انجام مجازات‌های شلاق، یا قطع عضو، به صورت عمومی را، نه به‌سان گونه‌ای دیگر از گفتمان «جرم و مجازات» (در مکتب فوکو) که معرف مدرن اما فاشیستی مفهوم قدرت دولت دید. در این نگاه، جوهره‌ی دولت چیزی جز دژخیم همگانی نیست. [۳۶]

---

\* Edmund Burke

\* Jesepe Maistre

این نکته را نباید فراموش کرد که برخی از متفکران تکرور، از جمله صالحی نجف‌آبادی، نویسنده‌ی جنجالی کتاب "شهید جاوید" و "حکومت صالحین" تلاش داشته‌اند که مکتب شیعه را با مفهوم «حقوق طبیعی»، عقلانیت و قرارداد اجتماعی آشتی دهند. [۳۷] البته، زمان نشان خواهد داد که این نگرش تا کجا می‌تواند پیش رود.

## جامعه

خمینی در اعتقاد و احترام به مالکیت خصوصی راسخ ماند؛ اما تفکرش درباره "ساختار اجتماعی مطلوب" از سه مرحله‌ی متمایز گذشت. دوره‌ی اول از دهه ۱۹۴۰ م (۱۳۲۰خ) تا اواخر دهه ۱۹۶۰ م (۱۳۴۰خ) به طول انجامید. خمینی در این دوره به طور مشخص محافظه‌کار و سنتی بود. در مرحله دوم که از زمان انقلاب ۱۹۷۰ و تا اوایل دهه ۱۹۸۰ م به طول انجامید او شیوه بیان مقابله‌جو را اختیار کرد که در فرایند برداشت نوین او از شیعه‌ی پوپولیستی پرورنده شده بود. در مرحله‌ی آخر که از تثبیت رژیم جدید تا مرگ خمینی را شامل می‌شود او به تدریج از بیان رادیکال دست کشید و گونه‌ای کمتر رزمنده از شیعه‌ی پوپولیستی را به نمایش گذاشت.

## مرحله‌ی اول ۳ ۱۹۴ (۱۹۷۰م) سلسله مراتب چندلایه

خمینی در ابتدا جامعه را به صورت سلسله مراتبی چند لایه می‌دید که از بسیاری گروه‌های شغلی (قشرها) شکل گرفته است. این اقشار عبارت بود از: روحانیون و طلاب، ملاکان و رؤسای ایلات، کارمندان دولت، کارکنان دفتری، روشن‌فکران و متخصصان، کسبه و بازرگانان، کارگران، کشاورزان و مردم ایلیاتی. از نگاه او هر قشر برای زنده ماندن به اقشار دیگر وابسته است

و هر قشر کارکرد خاص خود را دارد، و نیازمند احترام به حقوق دیگران است. این طرح خمینی از اصطلاحات استانیسیلاوسوفسکی و آنچه او "رتبه‌بندی همساز"<sup>\*</sup> می‌خواند، به عاریت گرفته شده بود.

وظیفه‌ی اصلی حکومت [از نگاه خمینی] این بود که از اسلام و توازن مابین اقشار حمایت کند. عالم روحانی (که خمینی اغلب آنان را قشر برتر می‌دانست) وظیفه داشت که اگر دولت از انجام وظایف اصلی خود سرباز زند این موضوع را به آنها گوش‌زد کند. به واقع، خمینی در این دوره استعاره‌ی ارسطویی مبتنی بر تشابه جامعه به بدن انسان را به کار می‌گرفت، [نگاه اندام‌واره‌ای یا ارگانیک به جامعه] که در آن اقشار مختلف هر یک عضوی از اندامی یگانه‌اند و بنا به تعریف، نابرابر فرض می‌شوند. خداوند چنین مقدر کرده است که مردم به مافوق خود احترام بگذارند و او را به چالش نکشند. در این نگاه، انقلاب به معنی هرج و مرج، راهزنی و خون‌ریزی است [۳۹] روشن است که خمینی در این دوره به طور ضمنی نسق‌داری و حتی برده‌داری را مشروع می‌دانست و آشکارا مشاغل پایین دستی هم‌چون کفن‌فروشی را نفرت‌انگیز<sup>\*</sup> می‌نامید. [۴۰]

منفورتر از این اقشار از نگاه او، نامسلمانان اهل کتاب (کلیمی، مسیحی، و زرتشتی) بودند که جامعه‌ی اسلامی آنها را تحمل می‌کند. آنان به دلیل نامسلمان بودن‌شان، کافر فرض می‌شوند و طبق سنت شیعه نجس به حساب می‌آیند. آنها برحسب نجس بودن‌شان نمی‌توانند با مسلمان ازدواج کنند؛ به قرآن دست بزنند؛ مرده‌هایشان را در قبرستان مسلمانان دفن کنند؛ یا این که از مکان‌های عمومی چون حمام‌های عمومی و سلمانی‌ها استفاده

---

<sup>\*</sup> *Harmonious Gradation*

<sup>\*</sup> *Loathsome*

کنند؛ یا حتی در خیابان‌ها هنگام باریدن باران قدم بزنند؛ زیرا ممکن است عرق آنها شسته شود و به مسلمانی برخورد کند. به واقع، این تلقی شیعه‌ی ایرانی از اصطلاح نجس\* وجه اشتراک بسیار با مفهوم «نجس»\* هندوها دارد تا این که شبیه به عقیده‌ی سنی‌ها در این زمینه، یعنی «آلوده»\* باشد. سنی‌ها، همانند شیعیان خارج از ایران، دستور دارند که فقط وقتی وظایف مذهبی‌شان را به جا می‌آورند، پاک\* باشند.

یازده مورد در پی آمده از نگاه خمینی نجس محسوب می‌شوند: بول، غائط، منی، بدن مرده، خون، کلب (سگ) و خنزیر (خوک)، نامسلمانان، شراب و آب‌جو، عرق شتری که از مزبله تغذیه کرده باشد. [۴۱] نویسنده‌ی زندگی‌نامه‌ی رسمی خمینی به این موضوع مباهات می‌کند که «امام» تا مطمئن نمی‌شد که پیش خدمت، مسلمان است در آن مکان چیزی نمی‌خورد و نمی‌نوشید. [۴۲] ذکر این نکته لازم است که اگرچه نامسلمانان از نگاه خمینی «نجس» به حساب می‌آمدند تا هنگامی که جزیه‌شان را می‌پرداختند، به بیعت خود با حکومت اسلامی متعهد می‌ماندند و کارکردشان را به عنوان اجتماعی مجزا (و البته نابرابر) ادامه می‌دادند و اموالشان می‌بایست مصون از تعرض شمرده می‌شد. خمینی در این‌جا نیز، همانند نگرش عمومی‌اش به اقلیت‌ها، از سنت مرسوم شیعه‌ی ایرانی تبعیت می‌کرد.

---

\* *Unclean*

\* *Untouchable*

\* *Contaminated*

\* *Uncontaminated*

## مرحله‌ی دوم (۱۹۷۰-۱۹۸۲): مستضعفین و مستکبرین

خمینی در این دوره مفاهیم زبانی و تصاویر ذهنی را از رادیکال‌های تمام‌عیاری چون مجاهدین خلق و علی شریعتی به عاریت گرفته بود. او در این مرحله جامعه را به شکل دو طبقه‌ی متخاصم\*، مستضعفین و مستکبرین، توصیف می‌کرد. پیش از این دوره، خمینی اصطلاح مستضعفین را بسیار به ندرت به کار می‌برد و وقتی هم از آن استفاده می‌کرد آن را در معنای قرآنی‌اش (یعنی افراد بی‌بضاعت و فقیر و ضعیف، فقرا) به کار می‌گرفت؛ اما در این دوره، او اصطلاح مستضعفین را به معنای «توده‌های ستمدیده‌ی خشمگین» به کار می‌گرفت. معنایی که در اوایل دهه ۱۳۴۰ خ (۱۹۶۰م) در ترجمه‌ی شریعتی و یارانش از کتاب فرانتس فانون آمده بود. آنها عنوان کتاب دوزخیان زمین\* را مستضعفین زمین گذاشته بودند.

خمینی در آستانه‌ی انقلاب، جامعه را به صورت دو طبقه‌ی در حال جنگ، با منافع اقتصادی خاص خود، تصویر می‌کرد. [۴۳] در یک‌سو، طبقه‌ی فرادست قرار داشت که در واژگان خمینی از ثروت‌مندان، استثمارکنندگان، قدرت‌مندان، فئودال‌ها، سرمایه‌داران، کاخ‌نشینان، اعیان و اشراف، صاحبان زندگی‌های لوکس و شکم‌بارگان تشکیل می‌شد. در سوی دیگر این کشاکش طبقه‌ی فرودست قرار داشت که مستضعفین، استثمارشدگان، کوخ‌نشینان، پابرهنگان، مردم کوچه و خیابان، کارگران یدی، گرسنگان، بی‌کاران، توده‌های محروم و کسانی را که از آموزش و یافتن کار، داشتن خانه و امکانات بهداشتی محروم بودند در بر می‌گرفت.

---

\* *Antagonistic*

\* *Wretched of the Earth*

خمینی می‌گفت: که مستکبرین هم‌واره از حاکمان ظالم شیطان صفت و ستم‌گر طرف‌داری کرده‌اند. آنها با حضرت محمد مخالف بودند و پیام معنوی او را وارونه می‌کردند و اکنون نیز از سلطنت پهلوی و آمریکایی‌های مستکبر پشتیبانی می‌کنند. مستضعفین در جناح مخالف آنان هم‌واره برای تحقق بخشیدن به عدالت و برقراری حکومت اسلامی می‌کوشیدند؛ پشتیبان حضرت محمد بوده و در اعتقادشان به او صادق بودند، اکنون نیز می‌خواهند در راه انقلاب اسلامی شهید شوند. خمینی این نکته را نیز می‌افزود که روحانیون توده‌های مستضعف را در راه نجات‌شان رهبری می‌کنند. [۴۴] او این نکته را نیز به‌طور ضمنی ذکر می‌کرد که طبقه فرودست به مالکیت خصوصی احترام می‌گذارد؛ و حال آنکه طبقه‌ی فرادست به دارایی‌های دیگران احترام نمی‌گذارد. [۴۵] بر اساس نظریات اسفسکی تصویر خمینی از جامعه به «دوقطبی متخاصم» شبیه بود. [۴۶]

خمینی و مریدانش در آن هنگام، اغلب اقلیت‌های دینی، به خصوص یهودیان و بهاییان را در جبهه‌ی مستکبران قرار می‌دادند. و به آنها صفات «خائن به مملکت، صهیونیست، غارت‌گران اقتصادی و دشمن اسلام و روحانیت و روشن‌فکران مسلمان» را می‌دادند. [۴۷]

با وجود این، آنها کوششی برای تفسیر مفهوم «نجس» در قالب قوانین تبعیض‌آمیز نکردند. بی‌اطمینانی آنان بیشتر در اصطلاحات سیاسی، نه در عبارات مذهبی و دینی خود را نشان می‌داد. خمینی در تصویر کردن شمای دوقطبی از جامعه، هم‌واره به تاریخ پناه می‌برد. او از این نکته‌ها دفاع می‌کرد که محمد و موسی چوپانانی فقیر بودند؛ امام علی سقایی بود که لباس‌های اضافه‌اش به مؤمنان نیازمند می‌بخشید؛ و امام علی به عنوان خلیفه‌ی مسلمین، شمعی را که برای رسیدگی به امور بیت‌المال به کار می‌برد، در هنگام پرداختن به امور شخصی‌اش خاموش می‌کرد. هم‌زمان، خمینی



می‌گفت که غزوه‌های حضرت رسول با مشرکان مکه در حقیقت یک مبارزه‌ی طبقاتی علیه استثمارگران بوده و امام حسین بدین سبب در کربلا شهید شد که سعی داشت مستضعفین را از چنگان سلاطین شیطان‌صفت رهایی بخشد. او هم‌چنین مدعی بود که اسلام قوت حقیقی‌اش را در میان توده‌های بی‌چیز یافته و شهدای مبارزات عدالت‌خواهانه (هم‌چون قیام ۱۵ خرداد) همگی از طبقه‌ی پایین بوده‌اند؛ روحانیون ارشد هم‌واره زندگی ساده‌ای داشته‌اند؛ و از میان همان مردمان بی‌بضاعت برخاسته بوده‌اند. او بر این نکته اصرار می‌ورزید که رهبران مسلمین از پارتی‌بازی برای خویشان و نزدیکان‌شان پرهیز، و با خویشاوندان خویش نیز هم‌چون دیگر اعضای جامعه رفتار می‌کردند.

خمینی در دهه‌ی انقلابی ۱۹۷۰م (۱۳۵۰خ)، نه فقط جامعه را محلی برای مبارزه طبقاتی توصیف می‌کرد، بلکه خود را متعهد می‌دانست که ثروت نامشروع کمپانی‌های خارجی، خاندان پهلوی و درباریان ثروت‌مند را بین توده‌های محروم توزیع کند. [۴۸] او هم‌چنین قول داده بود که آرمان‌شهر اسلامی را بر روی زمین برپا کند؛ آرمان‌شهری که از بی‌عدالتی، نابرابری، فقر، منازعات اجتماعی، بی‌کاری، بی‌زمین ماندن [کشاورزان]، وابستگی به خارجیان، بهره‌کشی ملوکانه، اختناق سیاسی، بیگانگی اجتماعی، فحشا، الکلیسم، اعتیاد به مواد مخدر، جرم، پارتی‌بازی، فساد دولتی و کاغذبازی اداری در آن خبری نباشد. او اعلام می‌کرد که «انقلاب اسلامی کاری بسیار بیش از آزادی از قید استبداد و استکبار برای ما انجام خواهد داد و این انقلاب نوع جدیدی از انسان را خواهد آفرید». [۴۹] و برای تعجیل در رسیدن به این آرمان‌شهر او پیروانش را فرا می‌خواند که مستضعفین عالم (چه مسلمان و چه نامسلمان) را در تقابل با طبقه‌ی مستکبر کشورشان و استثمارگران خارجی متحد کنند. [۵۰]

میریدان خمینی از او تصویر "مردی از جنس مردم" می‌ساختند. به عنوان مثال، گروهی از طلاب پیشین، کتابی شش جلدی را از خاطراتی که از او داشتند گردآوری کردند که بیشتر به دغدغه‌های او درباره حق دیگران و هم‌چنین بی‌توجهی‌اش به وسایل آسایش فردی می‌پرداخت. [۵۱] آنها زندگی خمینی را به عنوان الگوی زندگی ساده، و او را مردی معرفی می‌کردند که همچون طلاب مدارس علمیه غذایی ساده (نان پنیر هندوانه یا آب‌گوشت) مصرف می‌کند و لباس‌های ساده ولی تمیزش را تا وقتی که ممکن باشد، می‌پوشد؛ و فقط دو عمامه تابستانی و زمستانی دارد. آنها اظهار می‌کردند که او پیاده‌روی در خیابان را صبح زود و بدون محافظان (حتی در فرانسه) انجام می‌داده، و وقتی که آنها به دنبال خانه‌ای در نوفل‌لوشاتو در حومه‌ی پاریس بوده‌اند، از آنان خواسته که خانه‌ای «ساده و روستایی» بیابند و وقتی که آنها در تهران و در هنگام بازگشت فاتحانه او به دنبال محل سکونت برای او می‌گشتند، خمینی به آنها گفته بود که در اندیشه یافتن به دنبال خانه‌ای در محله‌های پولدارنشین شمال شهر تهران نباشند و به جایش در جنوب تهران و محله‌های مستضعف‌نشین خانه‌ای بیابند. به واقع نیز یارانش در ابتدا او را به صورت موقت به مدرسه‌ی رفاه (مدرسه‌ای خصوصی که با پول بازاریان خیر بنیان گذاشته شده بودند) بردند که در محل سکونت طبقه متوسط در مرکز تهران [سرچشمه] واقع بود. [۵۲]

او از چشم یارانش مردی بود که کارهای روزمره‌اش را خود انجام می‌داد. مزاحم خدمت‌کاران و همسرش نمی‌شد و حتی وقتی میهمانان بسیاری به خانه‌اش می‌آمدند در آشپزخانه به کمک خانواده می‌شتافت. یکی از شاگردانش نوشت که او اهمیت فراوان برای ملاقات با مردم عادی قائل بود. دیگر شاگردش نوشت که او بسیار مصمم بود تا ارتباطش با فرهنگ مردمی را از دست ندهد؛ تا آنجا که او صفحه به صفحه‌ی کتاب هزار صفحه‌ای و

پرفروش "شوهر آهوخانم" را خوانده بود. این رمان را یک افسر سابق عضو حزب توده‌ی محکوم به زندان ابد نوشته بود. این رمان معروف بر شرح مسائل چندهمسری در خانواده‌های بازاری متمرکز است.

او به خاطر ویژگی‌هایی مورد ستایش بود که ما آنها را به عنوان «اخلاقیات پروتستانی» می‌شناسیم که شامل صرفه‌جویی، فروتنی، وقت‌شناسی و انصاف است. او از پذیرفتن وسایل تجملی از سوی بازاریانی که تحسینش می‌کردند، سرباز می‌زد؛ از داشتن وسایلی چون فرش‌های نفیس، ماشین اختصاصی، کولر و امکاناتی چون گذراندن تعطیلات تابستانی در جایی دور از گرمای نجف پرهیز می‌کرد. وقتی که دوستانش کوشیدند میل قراضه‌اش را تعویض کنند، در جواب [محبت آنان] گفت که «مگر این خانه، خانه‌ی وزیر دولت است». وقتی آنها تلاش کردند تا خانه‌اش را رنگ بزنند او گفت که دیوار رنگ ریخته، آزارش نمی‌دهد.

او دیگران را سرزنش می‌کرد که چراغ‌ها را روشن می‌گذارند؛ آب آشامیدنی را هدر می‌دهند و پول را با سوار شدن تاکسی دور می‌ریزند. در نوفل لوشاتو به اهل خانه دستور داده بود که پرتقال‌هایی را که با تخفیف خریده بودند، پس بدهند و استدلالش نیز این بود که آنها به این همه پرتقال نیاز ندارند و در ضمن خرید این میزان پرتقال باعث بالارفتن قیمت‌ها می‌شود که در نتیجه به ضرر ساکنین محلی تمام خواهد شد. او از تماس تلفنی راه دور اجتناب می‌کرد و حتی وقتی که پسرش مصطفی در گذشته بود نیز حاضر نشد با تلفن صحبت کند.

او پارتی‌بازی را دوست نمی‌داشت و با فرزندانش هم‌چون دیگر شاگردانش رفتار می‌کرد؛ حساب و کتابش را به دقت نگه می‌داشت و با وسواس بسیار هزینه‌های شخصیش را از بودجه‌ی دفترش جدا می‌کرد. او تحمل حرف‌های بی‌ربط و به خصوص بدگویی‌های خاله‌زنکی را نداشت؛ و حتی به مدت سه

روز کلاس درسش را تعطیل کرد؛ چون شنیده بود یکی از شاگردانش نسبت به یک مرجع تقلید دیگر اظهارنظرهای بی‌ادبانه‌ای کرده است. او بسیار وقت‌شناس بود و برنامه‌ی زمانیش را چنان رعایت می‌کرد که اعضای خانه‌اش می‌گفتند که می‌توانند ساعت‌هایشان را بر طبق فعالیت‌های روزمره‌اش تنظیم کنند.

وقتی که [آیت‌الله] بروجردی [مرجع تقلید آن زمان] درگذشت، خمینی به حاشیه رانده شد؛ زیرا شاگردانش به صورت علنی او را مرجع تقلید جدید معرفی نکردند. این شاگردان باید با خمینی محاجّه می‌کردند تا او را مجبور کنند که توضیح المسائل‌اش را نشر دهد و [از این طریق] از سوی دیگران مرجع تلقی شود. این شاگردان از او نقل قول می‌آوردند که گفته است ترجیح می‌دهد یک «معلم و عالم ساده باقی بماند». این شاگردان هم‌چنین می‌گفتند: وقتی که آیت‌الله حکیم (یک مرجع تقلید دیگر) در سال ۱۹۶۵م (۱۳۴۷خ) درگذشت. خمینی به پیروانش دستور داد که از جانب او و با عنوان مرجع تقلید مجلس ختمی برای آیت‌الله حکیم نگیرند. برای یاران خمینی، این فروتنی نه فقط دلیلی بود بر این که او "مردی از جنس مردم" است بلکه ثابت می‌کرد که او پیش‌شرط‌های لازم برای رهبری جامعه‌ی اسلامی را نیز دارد.



تمبر یادبود مسیح (۱۹۸۲). این تمبر به زبان‌های ارمنی، عربی و فارسی نوشته شده است.

مرحله سوم ۱۳۶۸-۱۳۶۱ خ (۱۹۸۹-۱۹۸۲ م): به رسمیت

### شناختن طبقه‌ی متوسط

بیان پوپولیستی خمینی در دوره‌ی پساانقلابی ایران نشان داد که می‌تواند بسیار برانگیزنده باشد و خشم و نفرت را نه فقط متوجه نخبگان سلطنتی و شرکت‌های چندملیتی کند، بلکه نسبت به طبقه‌ی متوسط مرفه به خصوص در میان اقلیت‌های دینی نیز همین احساس را برانگیزد. به همین سبب خمینی [در این دوره] بیانش را کمی تلطیف کرد. او از اقلیت‌های دینی چون کلیمیان به دلیل تقدیم شهدا در زمان مبارزه با شاه تقدیر کرد. [۵۳] و میان آیین یهود، به عنوان مذهبی محترم که از میان مردم معمولی برخاسته است و «صهیونیسم» به عنوان یک «ایسم» سیاسی که خلاف دیانت یهود است و از استثمارگران حمایت می‌کند، تفاوت قایل شد. [۵۴] او می‌گفت که امام علی با همه به صورت برابر رفتار می‌کرد و فرقی بین یهودی و مسلمان نمی‌گذاشت. [۵۵] در تظاهر به حسن نیت نسبت به مسیحیان، جمهوری

اسلامی تمبری را چاپ کرد که شمایل عیسی مسیح را بر خود داشت و آیه‌ای از قرآن به زبان ارمنی بر روی آن نقش بسته بود، برای اولین بار، پس از سال ۱۹۲۱ و سقوط جمهوری ارمنستان، خط ارمنی بر روی یک تمبر ظاهر شده بود.

خمینی بیان طبقاتی‌اش را نیز تلطیف کرد. در این دوره او می‌گفت که اسلام خواستار رابطه‌ی هماهنگ بین کارخانه‌داران و کارگران، ملاکان و کشاورزان است. او هشدار می‌داد که اگر این تضاد آشتی ناپذیر طبقات آرام نگیرد، انفجار گریزناپذیر آن، کل جمهوری اسلامی را بر باد خواهد داد. [۵۶]

خمینی در راستای تلطیف بیان [انقلابی خویش] تصویر دوقطبی از جامعه را به صورت تصویری سه‌قطبی در آورد. در آن زمان خمینی به‌گونه‌ای فزاینده سه طبقه‌ی اصلی را به چشم مخاطبان می‌نشانده: طبقه‌ی فرادست که از بقایای خانواده‌های ثروت‌مند تشکیل شده است. طبقه‌ی متوسط که شامل روحانیون، روشن‌فکران، کارمندان دولت، کسبه و تجار و بازاریان بود و طبقه‌ی فرودست که کارگران، کشاورزان و حاشیه‌نشینان را دربر می‌گرفت. در تئوری اسفسکی، خمینی پیش‌انقلابی از سلسله مراتب هم‌ساز اجتماعی [برای توصیف جامعه] سود می‌جست؛ خمینی انقلابی از نظام دوقطبی آشتی‌ناپذیر استفاده می‌کرد؛ اما خمینی پسا انقلابی از نظام سه‌قطبی نیمه هم‌ساز بهره می‌برد.

در این تصویر جدید، اصطلاح مستضعفین از طبقه‌بندی اقتصادی برای نشان دادن توده‌های محروم دور شد و در عوض، درست مثل اصطلاح سان کلوت (پابره‌نه‌ها) در انقلاب فرانسه [۱۷۸۹م]، به صورت برچسبی سیاسی برای حامیان رژیم جدید درآمد که بازاریان ثروتمند را نیز دربر می‌گرفت. خمینی اظهار می‌داشت که «بازاری‌ها بخشی اساسی از توده‌های محروم‌اند و آنهایی که در انقلاب کشته شدند هم از بازار و طبقه‌ی متوسط آمده بودند و

هم از حلبی آبادها» [۵۷] خمینی در یک سخنرانی این نکته را روشن کرد که در سال‌های پس از انقلاب، طبقات محروم شامل «روشن‌فکران، روحانیون، کشاورزان، کارگران و بازاری‌ها» بار اصلی مملکت را به دوش می‌کشند [۵۸]. در یک سخنرانی دیگر او اعلام کرد که انقلاب به واسطه‌ی بازاری‌ها و مردم متوسط به سرانجام رسیده است. [۵۹] در سخنرانی یادبود قیام پانزده خرداد او اظهار کرد که شهیدان ۱۳۴۲ همانند شهدای دوران انقلاب ۵۷-۱۳۵۶ خ (۱۹۷۸-۱۹۷۹ م) همگی از طبقات پایین، «کشاورزان و کارگران و بازاریان و کسبه‌ی مسلمان» بودند. [۶۰] به همین ترتیب، او در انتخابات سال ۱۳۶۳ خ (۱۹۸۴ م) مجلس شورای اسلامی، اعلام کرد که انقلاب اگر پشتیبانی بازاری‌ها را از دست بدهد، آن هم بازاریانی که چنین نقش شاخصی در سرنگونی شاه داشتند، به سرانجام نخواهد رسید. [۶۱]

پیروان خمینی نیز این رویکرد جدید او را در به‌کارگیری اصطلاح «مستضعفین» بازتاب دادند. به عنوان مثال، رفسنجانی یکی از خطبه‌ی نماز جمعه را به تبیین این اصطلاح اختصاص داد و سخنرانی‌اش را با اطمینان دادن به مخاطبانش در این باب آغاز کرد که اسلام «موتور محرکه‌ی تاریخ» است و نوع بشر را به مقصد نهایی‌اش رهنمون خواهد شد؛ یعنی به جایی خواهد رساند که مستضعفین «وارثین زمین» شوند. [۶۲] او سپس برادران انقلابی را به نقد کشید که لغت مستضعفین را به‌گونه‌ای کاملاً نادرست برای ستایش اغراق‌آمیز از فقرا و ضعفا و مستمندان به کار می‌برند. از نگاه او این [تفسیر از کلمه‌ی مستضعفین] اشتباه است؛ زیرا قرآن لغت مستضعفین را معادل مقوله‌ای فکری متفاوت به کار گرفته و کسانی را که با مستکبران مبارزه می‌کنند، توصیف می‌کند. قرآن از این لغت برای اشاره‌ی خاص به فقرا استفاده نکرده است؛ زیرا بسیاری از فقرا اغلب سلطه‌ی مستکبران را می‌پذیرند و حتی با آنها همکاری هم می‌کنند. او چنین نتیجه می‌گرفت که

انقلاب اسلامی مؤید این نکته است که جهادگران در برابر مستکبران می‌توانند از گروه‌ها و اقلشار متفاوتی باشند. [۶۳]

تصویر جدید از جامعه در سخنرانی خمینی برای نمایندگان مجلس در سومین سالگرد انقلاب روشن‌تر خود را نشان داد. او هشدار داد که نمایندگان مجلس باید به‌طور مشخص از «طبقه‌ی متوسط» باشند و نباید تلاش کنند که جزء «طبقه‌ی فرادست» شوند و باید همواره به «طبقه‌ی فرودست» کمک کنند. خمینی از این سخن چنین نتیجه گرفت که «تا وقتی که مجلس و دولت از اعضای طبقه‌ی متوسط باشند انقلاب نیز در امان خواهد ماند». [۶۴]

در این دوره، خمینی تأکید بسیار بر اهمیت هماهنگی طبقات پایین و متوسط داشت. [۶۵] او کل ساکنان کشور را همواره به ملت مستضعفین تشبیه می‌کرد. روحانیون، دانشگاہیان، بازاری‌ها، کارگران و دهقانان در مخالفت‌شان در مقابل امپریالیسم و طبقه‌ی فرادست قدیم به‌سان دارندگان منافع مشترک توصیف می‌شدند. روحانیون چه از لحاظ تاریخی و چه از لحاظ اجتماعی نزدیک به بازاریان به حساب می‌آمدند. به نظر می‌رسید که رهبران حکومت جدید در مقابل طبقه‌ی حاکم قدیم، از اقلشار بازاری، کسبه و طلاب علوم دینی برخاسته باشند. [۶۶]

خمینی در دوره‌ی طولانی رابطه‌اش با بازاریان بر حمایتش از بازار صحه گذاشته بود. او بازاریان را به دلیل ساختن مساجد و مدارس علوم دینی، و خدمات تاریخی‌شان، اوتاد وفادار اسلام توصیف می‌کرد و بدین سبب که حمایت‌شان را از روحانیون در قضایای حساسی چون واقعه‌ی تنباکو ۱۸۹۱م و انقلاب مشروطیت ۱۹۰۵م دریغ نکرده بودند، می‌ستود. [۶۷] [او ستایشش از بازار را به آنجا رساند که ادعا می‌کرد «حاکمان رژیم گذشته جرأت نداشتند به بازار قدم بگذارند؛ اما در این دوره رابطه‌ی بازار و حکومت فرق



کرده است. رئیس‌جمهور و بازاری‌ها همه برادرانی هستند که در میان مردم عادی بالیده‌اند». حجت‌الاسلام علی خامنه‌ای، خلف آقای خمینی نیز این خط استدلال را دنبال کرد. خمینی در خطابه‌ای برای دانشجویان این نکته را مطرح کرد که اسلام به بازار احترام گذاشته است و قرآن سخنان موافقی درباره‌ی تجارت و بازرگانی دارد و این کمونیست‌ها هستند که بازار را به معنی دزدی و فساد و استثمار می‌دانند نه مسلمانان. او می‌گفت بازار به انقلاب اسلامی یاری رسانده و این حمایتش را تا بدان‌جا ادامه داده که به صورت حامی جمهوری اسلامی در آمده است. [۶۸]

## دولت

نیروهای طبقاتی که به سبب وقوع انقلاب آزاد شده بودند، خمینی را واداشتند که نه تنها تصویرش را از جامعه بازترسیم کند، بلکه باعث شدند که توجهی بیشتر به نقش دولت نشان دهد. نهادی که به سختی می‌توان اثری از آن در کارهای اولیه خمینی دید. دولت نوینی که خمینی می‌کوشید مطرح کند، نهادی به سادگی خلافت اولیه بود که در آن امام علی از گوشه‌ی مسجدی بی‌پیرایه سرزمین‌هایی پهناور را اداره می‌کرد.

[از نگاه خمینی] اراده‌ی خداوند ممکن است بدون وجود ارتشی بزرگ از مالیات‌بگیران، بوروکرات‌ها و افسران نظامی نیز اجرا شود و کارکرد اصلی دولت ساده است: اجرای قانون شریعت، حفظ نظم و قانون، اجازه دادن به قضات محلی که تصمیم‌هایی سریع و قاطع بگیرند؛ حفظ توازنی منطقی میان اقشار جامعه، هزینه کردن به اندازه درآمد «خمس» و از همه مهم‌تر مهار کردن غرایز شیطانی توده‌های مردم، به خصوص غریزه دزدی. [۶۹]

در این کارهای اولیه، دولت، نه برپایه حدود و صغورش بلکه بر اساس کسی که بر آن نظارت می‌کند، بررسی شده است. خمینی در کشف‌الاسرار،

سلطنت را به شرطی پذیرفته است که پادشاهان نصایح و رضایت علمای طراز اول را پذیرا باشند. سپس او در کتاب ولایت فقیه این نکته را مطرح کرده است که سلطنت با تعالیم اسلام تطبیق ندارد و علمای مجتهد از حق الهی حکومت کردن برخوردارند؛ اما در هر دوی این نوشته‌ها، خمینی دولت اسلامی راستین را دولتی بسیار محدود می‌داند. همین نکته شاید به محبوبیت خمینی در میان طبقه متوسط کمک کرده باشد.

واقعیت‌های سیاسی ایران انقلابی خمینی را تحت فشار گذاشت تا توجه بیشتری به مقوله‌ی دولت نشان دهد. جمهوری اسلامی برای اداره شاخه‌های گوناگون خدمات اجتماعی و هم‌چنین برای تحکیم قدرت، انتخابی به جز توسعه‌ی وزارتخانه‌ها و ادارات محلی نداشت. خمینی به این نتیجه رسید که ضروری است نظام، کمیته‌های محلی و سپاه پاسداران را مستقر کند. برای جنگ با عراق، نه تنها نیروهای مسلح موجود را نگه داشت بلکه قویاً سپاه پاسداران را گسترش داد؛ و هم‌چنین جهاد سازندگی و نیروهای داوطلب را که "بسج" خوانده می‌شدند، ایجاد کرد. برای محدود کردن رفتار خودسرانه قضات محلی، او همان نظام سنتی و زمان‌بر تجدیدنظرخواهی را ابقا کرد. خمینی این نظام تجدیدنظرخواهی را به مدت چهل سال متهم کرده بود که غیراسلامی و خلاف شرع مقدس است. برای کاهش نارضایتی‌های عمومی، او جیره‌بندی مواد غذایی و کنترل قیمت‌ها را آغاز کرد و گه‌گاه کارزاری علیه سفته‌بازان، محترکان و گران‌فروشان به راه می‌انداخت. برای اداره کارخانجات به تازگی ملی شده که از مصادره اموال کمپانی‌های چندملیتی، خاندان سلطنتی و وابستگان نزدیک‌شان به دست آمده بود، رژیم جدید چاره‌ای نداشت جز اینکه دستگاه دولت را گسترش دهد. حضرت محمد و امام علی شاید می‌توانستند اجتماع‌شان را از گوشه مسجد بچرخانند، اما خمینی می‌بایست در رأس بوروکراسی دولتی بنشیند که سه برابر بزرگ‌تر از دستگاه

دولت محمدرضا شاه بود. فقط مسئله بوروکراسی رو به رشد نبود که خمینی را مجبور می کرد توجه بیشتری به مقوله دولت نشان بدهد. تضاد میان بیان پوپولیستی از یک سو و احترام به مالکیت خصوصی از دیگر سو، نهایتاً منجر به بن بست عظیمی در ساخت جمهوری اسلامی شده بود. حمله به ثروت اندوزی در تالارهای مجلس شورای اسلامی طنین می انداخت. به خصوص این حمله از سوی کسانی صورت می گرفت که خود را نیروهای «مترقی» می خواندند و مخالفان شان را طرفدار سرمایه داری معرفی می کردند. از سوی دیگر، احترام به مالکیت خصوصی، طرفدارانی در شورای نگهبان - یعنی نهادی با اختیارات مشخص در قانون اساسی - داشت که وظیفه اش اطمینان یافتن از تطابق کلیه مصوبات مجلس با شرع مقدس بود. عجیب نیست که در فاصله سال های ۱۳۶۶-۱۳۶۰ خ، شورای نگهبان چند مصوبه از صد مصوبه اصلاحی مجلس را به این دلیل رد کرد که ناقض «تقدس» مالکیت خصوصی بود. این مصوبات شامل اصلاحات ارضی، قانون کار، مالیات تصاعدی بر درآمد، نظارت بر معاملات املاک و زمین های شهری، ملی کردن تجارت خارجی و مصادره اموال مهاجرانی (یا فراریانی) بود که به لحاظ قانونی برای ثروت اندوزی از طرق نامشروع، گناه کار شناخته نشده اند.

این بن بست با اکراه خمینی در از دست دادن طرفدارانش در میان دو طبقه بازاری و کارگر در آمیخته بود. چند صباحی خمینی کوخ نشینان را به خاطر زندگی مقتصدانه شان تکریم و کاخ نشینان را به خاطر ریخت و پاش هایشان، تقبیح می کرد. [۷۰] مدتی دیگر برای وزرا از خوبی های دولت کوچک سخن می راند و درباره خطرات «باد کردن بیش از حد دولت» هشدار می داد. او به وزرا توصیه می کرد که به جای کنترل اقتصاد بر آن نظارت کنند و کارآفرین ها را به کاری که برای آن ساخته شده اند، یعنی

کارهایی چون واردات کالا و مدیریت کارخانه‌های کوچک، تشویق کنند. [۷۱] او هشدار می‌داد که بوروکرات‌ها نمی‌توانند ملتی چهل میلیونی را بپرچانند و مردم باید حق دخالت در فعالیت‌های اقتصادی را داشته باشند و با بازاری‌ها باید به عنوان شرکایی شریف برخورد شود؛ نه آن که آنها غریبه‌هایی غیرقابل اعتماد فرض شوند. [۷۲] او همچنین اخطار می‌کرد که دولت باید منتهای تلاش‌اش را در حمایت از بازاری‌ها انجام دهد؛ زیرا آنها اصلی‌ترین رکن قدرت اسلام در تاریخ ایران هستند و دور شدن از آنها انقلاب مشروطیت ۱۹۰۶م (۱۲۸۵خ) را منحرف کرد [۷۳] و کم‌رنگ شدن حمایت آنان نیز می‌تواند به همان ترتیب به سقوط جمهوری اسلامی بیانجامد [۷۴]. خمینی اعلام می‌کرد که «اینجا یک کشور کمونیستی نیست که در آن دولت بتواند مالکیت خصوصی را نقض کند و مردم را از مزرعه و کارخانه‌شان براند، نه! این‌جا یک کشور اسلامی است که در آن ما مالکیت خصوصی را به رسمیت می‌شناسیم و اختیارات دولت را محدود نگه می‌داریم.» [۷۵]

پیام‌های متناقض خمینی، گره روابط میان شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی را سخت‌تر می‌کرد. برای سست‌تر کردن این گره، در اواخر سال ۱۳۶۶خ (۱۹۷۸م) و اوایل ۱۳۶۷خ (۱۹۸۸م) کوشید شورای نگهبان را به سمت پذیرش بخشی از مصوبات اصلاحی ملایم‌تر مجلس، هم‌چون مالیات بردرآمد و قانون کارِ تلطیف شده، براند. برای رسیدن به این مقصود، خمینی فرمانی صادر کرد که منجر به یکی از مناقشه‌برانگیزترین مباحث درباره اقتدار دولت شد. [۷۶] او سنت‌گرایان جان‌سخت را به خاطر درک نکردن درست نقش دولت مورد انتقاد قرار داد. انتقاد او از آنان به خصوص درباره نقش دولت در تنظیم قیمت‌ها و خدمات اجتماعی بود. استدلال او بر این نکته استوار بود که چون حضرت محمد از اقتدار مطلق برخوردار بوده و

این اقتدار مطلق پس از او به جانشینانش رسیده است، و چون جمهوری اسلامی خلفِ صادق پیامبر است، بالنتیجه دولت کنونی در ایران نیز از همان اقتدار مطلق برخوردار است.

هم‌چنین، خمینی مفهوم «مصلحت» را از اهل سنت وام گرفت و به تصمیم‌گیری‌هایش وارد کرد. این اصل اعتقادی به دولت اجازه می‌داد که حقوق شهروندان را بنابه مصلحت عمومی و مصالح درازمدت اسلام نقض کند. پیش از آن، علمای شیعه به دلایلی واضح با این مفهوم با حزم و احتیاط برخورد می‌کردند: خمینی به دقت شرح می‌داد که «[مصلح] حکومت در اسلام از احکام اولیه است که [حتی] بر احکام ثانویه هم‌چون نماز و روزه و مراسم حج برتری دارد. دولت می‌تواند برای ساختن بزرگراه، خانه شخصی افراد را به شرط پرداخت خسارت خراب کند. اگر دولت تشخیص دهد که ساختمان مسجدی مضر به حال اجتماع است، می‌تواند آن را خراب کند. دولت می‌تواند عقود مذهبی را به شرط این‌که این عقود به مصالح عمومی زیان رساند، فسخ کند. خلاصه این‌که دولت تا وقتی که دولتی اسلامی باشد می‌تواند در حدی فراتر از همه روحانیون عالی‌قدر و تفسیرشان از شریعت مقدس حکم براند؛ لیبرال‌های مسلمان از این تفسیر شوک‌زده شدند. آنها این حکم خمینی را نه تنها حمله مستقیم به مالکیت خصوصی می‌دانستند، بلکه مجوزی تصور می‌کردند و می‌دیدند که می‌تواند به استقرار لویاتان\* هابزی (و یا حتی بهیموتی تمامیت‌خواه) منجر شود. آن‌گونه که بازرگان (عضو نهضت آزادی) مطرح می‌کرد این تصمیم نه فقط با قول‌های پیشین خمینی در تناقض قرار داشت، بلکه مخالف شرع مقدس به روایت قرآن و سنت نیز بود. در نهایت، این حکم ناقض اسلام بود. [۷۷] آنها

---

\* هیولا - Leviathan

چنین استدلال می کردند که خلفای جور با حکمرانی مستبدانه، غارت اموال مردم و در نتیجه برانگیختن «جنگ پایان ناپذیر طبقاتی»، زیربنای جامعه مسلمین را سست کرده بودند. این عضو نهضت آزادی چنین نتیجه گرفته بود که حکم جدید می تواند همان بلا را بر سر جامعه بیاورد؛ به خصوص این که بازاری ها به این دلیل با شوق و شور از انقلاب پشتیبانی کرده اند که نظم جدید وعده‌ی احترام به مالکیت خصوصی و شرع مقدس را داده بود.

به هر روی، این نگرانی ها بیش از حد بزرگ‌نمایی شده بودند. هدف خمینی سست کردن اصل مالکیت خصوصی نبود، بلکه او می خواست [با این احکام] جمهوری اسلامی را قوام بخشد. به چشم او جمهوری اسلامی، نگهبان اسلام و در درازمدت مدافع حقیقی مالکیت خصوصی بود. از نگاه خمینی، اسلام مترادف شرع مقدس بود و بنا به تعریف، شرع، مالکیت خصوصی را مقدس می دانست. حتی پیامبر و امامان نیز با همه قدرت مطلقشان حق زیر سؤال بردن اصل مالکیت خصوصی را نداشتند. [۷۸] این تفکر به این نتیجه می رسید که جمهوری اسلامی به عنوان تجسم اسلام و شرع مقدس و سنت ائمه از حقوق پایه‌ای مالکیت خصوصی حمایت می کند. علاوه بر این، مفهوم مصلحت عامه در خاستگاه اصلی خود، یعنی مذهب سنی (با شرح و تفصیل غزالی و نظریه پردازی کلاسیک دیگر این مذهب) به دولت تا آنجا قدرت مطلق عطا می کرد که حاکمان این قدرت را در حدود قواعد ضروری شرع مقدس و نه بیش از آن عمل کنند و این قواعد نیز احترام به مذهب، زندگی، عقل، تبار و مالکیت خصوصی بود. [۷۹]

خمینی در سال های آخر عمرش نیز به گماردن مجتهدان محافظه کار در شورای نگهبان ادامه داد. او این کار را اغلب با مشورت و رضایت آیت الله های بزرگ قم (گلیپایگانی و مرعشی نجفی) انجام می داد.

این دو آیت‌الله العظمی، مراجع تقلیدی بسیار سنتی بودند که دیرهنگام به کاروان انقلابی پیوسته بودند. او به نمایندگان مجلس شورای اسلامی توصیه کرد که از تصویب مصوباتی که ممکن است مخالفت شورای نگهبان را برانگیزد، خودداری کنند. او شورای حکمیتی برای حل و فصل اختلافات این دو نهاد سازمان داد و هم‌زمان نیز بیش از نیمی از کرسی‌های آن را به مجتهدان محافظه‌کار بخشید. این شورا "مجمع تشخیص مصلحت نظام" نام گرفت. گذشته از این، خمینی به انتقاد از روحانیون سنتی درباره برخی از مسائل رو کرد؛ که مسائلی همچون مخالفت این روحانیون سنتی با موسیقی، شطرنج و تلویزیون را دربر می‌گرفت؛ اما این نقد هیچ‌گاه به‌طور مشخص به حوزه مسئله‌ای حیاتی مانند مالکیت خصوصی وارد نشد.

از سوی دیگر، او از وزیران به شدت محافظه‌کار در انظار عمومی تقدیر می‌کرد؛ مخالفت این وزرا با قانون کار بر این مبنا قرار داشت که محدودیت کار به هشت ساعت کار روزانه در قرآن نیامده بود و صاحبان مسلمان کارخانه‌ها نیازی به قانونی ندارند که به آنها بگوید چگونه با کارگران‌شان رفتار کنند. در پایان، در وصیت‌نامه سیاسی-الهی‌اش به هر سه قوه توصیه کرد که پشتیبان اقتصاد مختلط باشند. اقتصادی که در آن به مالکیت خصوصی احترام گذاشته شود؛ بازرگانان به سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های مولد اقتصادی تشویق شوند و به فقرا صدقه داده شود تا اطمینان حاصل شود که رفاه‌شان هم در دنیا و هم در آخرت تأمین خواهد شد. [۸۰]

بدین‌سان بود که نیت خمینی در زمینه قدرت بخشیدن به دولت جمهوری اسلامی (که در چشم او مهم‌ترین مدافع مصالح بلندمدت اسلام، شرع مقدس و به موجب آن مالکیت خصوصی بود) چندان به ضرر طبقه متوسط مرفه تمام نشد.

اگرچه خمینی اغلب مدافع توده‌های محروم توصیف می‌شد، سخنانش او را بیشتر سخنگوی طبقه متوسط مرفه نشان می‌داد. این موضوع دلیلی کافی برای آن است که انقلاب اسلامی انقلابی بورژوازی به شمار آید. اگر این نکته به گوش غربی‌ها عجیب بیاید به این علت است که طبقه متوسط سنتی در ایران برای حفاظت از مالکیت خصوصی، نه از زبان «حقوق طبیعی» و «روشن‌گری» که از بیان شیعه، شرع مقدس و توسل به روایات دوازده امام بهره می‌برد.



*Roonak Publication*

*Roonak Publication*

## جشن اول ماه مه در جمهوری اسلامی

این فقط امروز نیست که باید به عنوان روز کارگر فرض شود، بلکه همه روزها را باید به نام روز کارگر پاس داشت؛ زیرا کار منشأ همه چیز است، حتی بهشت و جهنم.

آیت‌الله خمینی

اطلاعات، ۲ مه ۱۹۷۹

### مقدمه

اول ماه مه ۱۳۵۸ خ (۱۹۷۹ م) یکی از جشن‌های بزرگ ملی در ایران بود. امواج تظاهرکنندگان شادمان در خیابان‌ها جاری می‌شد که روز جهانی کارگر را «بهار راستین آزادی»، پس از ۲۵۰۰ سال ستم‌شاهی می‌دانستند. از آن سال به بعد، اما، جمهوری اسلامی روز کارگر را به گونه‌ای دیگر گرامی داشت.

هیچ مناسبت دیگری به جز اول ماه مه ممکن نبود تا این حد با جمهوری اسلامی نامتجانس باشد. اول ماه مه سنت ابداع شده\* به همت جنبش سوسیالیستی قرن نوزدهم در غرب بود. [۱] این روز، تصاویر تراژیک تظاهرات هی مارکت\* را تداعی می‌کرد: تصاویر شهدای اعتصاب شیکاگو که در لحظه مرگشان مومن به سوسیالیسم، آنارشیزم و خداناباوری بودند، ماشین‌آلات سنگین، کلاه‌های پرولتری، دودکش‌های بلند و البته انترناسیونال دوم مارکسی (بدون اشاره به انترناسیونال سوم لنینی). این روز، هم‌چنین یادآور صنعتی‌سازی، اتحادیه‌های کارگری مبارزه‌جو و انترناسیونالیسم سوسیالیستی بود که هرگونه کوته نظری و خودمحوری مبتنی بر مذهب، ملیت و جنسیت را درهم شکسته بود. [۲] در طرف مخالف، جمهوری اسلامی خود را تجسم قهرمانانه اسلام ناب می‌دانست و به ظرفیت‌های سیاسی مناسک، تصاویر، نمادها و زبان آن آگاه بود و در بیان خود، همه‌ی مفاهیم غربی به خصوص اومانیزم، سوسیالیسم، و از همه مؤذیان‌تر، مارکسیسم، را مردود می‌شمرد.

این عدم تجانس، البته، یک توضیح سرراست داشت. رژیم خمینی در راستای دفاع از گونه‌ی خاص پوپولیسم جهان‌سومی خود، می‌کوشید که طبقه‌ی کارگر شهری را تحرک\* بخشد؛ خطر «چپ واقعی» را دفع کند و

---

\* *Invented tradition*

\* *Haymarket*

در ۴ ماه مه ۱۸۸۶ تظاهراتی در میدان هی مارکت از سوی کارگران رادیکال سازماندهی شد تا به کشته و زخمی شدن کارگران در تظاهرات پیشین به دست پلیس شیکاگو اعتراض شود. یک فرد ناشناس به سوی صف پلیس دینامیتی را پرتاب کرد و این اتفاق به دست پلیس بهانه داد تا به سمت تظاهرکنندگان شلیک کنند. دهها زخمی و چندین کشته محصول این اتفاق بود. این نام به عنوان یکی از نامهای ماندگار در جنبش کارگری تثبیت شد.

\* *Mobilizing*

هم‌زمان تا آنجایی که بتواند «چپ واقعی» را ذیل هژمونی خود جمع آورد. در ضمن اگرچه اول ماه مه سنتی وارداتی بود، با گذشت سال‌های بسیار به صورت جزء جدائی‌ناپذیر سنت چپ ایران درآمده و از سال ۱۳۰۰ خ (۱۹۲۱م) در هر جای ممکن، برگزار شده بود. این روز با مبارزه‌ی کارگری یعنی تظاهرات، توقف تولید، اعتصاب‌های عمومی و حتی مقابله‌ی خشونت-آمیز [با سرمایه‌داران یا حاکمان] پیوند خورده بود. علاوه بر همه‌ی این‌ها، این روز، لحظه‌ای تاریخی بود که همه‌ی نیروهای چپ اعم از استالنیست، مائوئیست، کاستروئیست، تروتسکسیت و یا سوسیال دموکرات آن را گرمای می‌داشتند. به واقع، نشانه‌ی چپ بودن در ایران گرمای داشت اول ماه مه بود، که گاه این گرمای داشت با تعطیلات رسمی مذهبی یا ملی نیز برخورد می‌کرد.

از این‌رو، رژیم اسلامی در سال ۱۳۵۸ خ (۱۹۷۹م) برای نشان دادن میزان رادیکال بودنش و تخصیص دادن سنت‌های چپ‌گرایان به خود، روز اول ماه مه را با بیان انقلابی و نمایش خیابانی جشن گرفت. اما، از آن سال به بعد، این جشن‌ها با میزان کم‌تری از حضور خیابانی، قبول‌های کم‌تر رادیکال دولت‌مردان و نیز آزادی محدودتر در مشارکت افراد، تداوم یافت. به واقع، نحوه گرمای داشت روز اول ماه مه نشانگر دوره‌ای بود که پوپولیسم خمینی از شدت وحدت افتاده، او رژیم خود را مستقر کرده و از لحاظ اقتصادی محافظه‌کاری بیشتری را در پیش گرفته بود:

به بیان دیگر، روز اول ماه مه عدسی‌ای بزرگ‌نما بود که از میان آن می‌شد رسیدن انقلاب اسلامی به دوره ترمیدوری‌اش را مشاهده کرد. از اواخر دهه ۱۳۶۰ خ (۱۹۸۰م)، روز اول ماه مه دیگر همراه با تظاهرات خیابانی و گردهم‌آیی آزاد توده‌ها نبود، بلکه به صورت نمایش‌های غیرخیابانی کنترل شده درآمده بود که برای جلب حمایت از رژیم سازمان می‌یافت.

روز اول ماه مه به عنوان گردهم‌آیی سیاسی در ۱۳۲۰-۱۲۹۹ خ

(۱۹۴۱-۱۹۲۱ م)

گروه‌های دست‌چپی در ایران، به خصوص اتحادیه کارگران چاپخانه‌ها،\* جزء اولین گروه‌هایی بودند که در اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰ م (۱۳۱۰-۱۳۰۰ خ) روز اول ماه مه را جشن می‌گرفتند. این گرامی‌داشت‌ها، البته به شکل گردهم‌آیی‌های خانگی بود و در خفا تشکیل می‌شد. اکثر این گردهم‌آیی‌ها از سوی احزاب نوپای سوسیالیست و کمونیست به صورت مشترک و همراه با متحدشان در تهران، یعنی شورای مرکزی فدراسیون اتحادیه‌های کارگری\* سازمان داده می‌شد.

این شورا در دوره اوج خود، یعنی در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۲۰ م (۱۳۵۰ خ) هشت هزار عضو از قریب به ۱۶ اتحادیه خود داشت که شامل معلمان و کارکنان شهرداری، استادکاران به خصوص حروفچین‌ها، پینه‌دوزها، خیاط‌ها، درودگران، بناها، داروسازها، تلگرافچی‌ها، و کارگران اداره‌های پست و تلفن، و کارگران روزمزد با مهارت اندک، هم‌چون شاگرد حمامی‌ها، شاگرد نانو‌ها، آجرچین‌ها و بافندگانی از تنها کارخانه‌ی مدرن تهران بودند. اکثر این عضوگیری‌ها در چاپخانه‌ها و قهوه‌خانه‌های داخل بازار و محلات فقیرنشین اطراف آن انجام می‌شد.

رهبری این شورا، نه تنها از روشن‌فکران دست‌چپی، که از تعداد قابل توجهی استادکار، هم‌چون کارگران چاپخانه‌ها، بنایان و پینه‌دوزها تشکیل شده بود. این اتحادیه‌ها «فرادینی» محسوب می‌شدند. و مسلمانان و مسیحیان (اکثراً ارمنی و آشوری) در کادر رهبری و دیگر رده‌های آنها

---

\* *Printer's Union*

\* *Central Council of Federated Trade Unions (CCFTU)*

حضور داشتند. شورا اتحادیه‌های وابسته‌ای در شهرستان‌ها، به خصوص در میان ماهی‌گیران و کارگران بارانداز در بندر انزلی، قالی‌بافان و سلمانی‌ها در مشهد و پارچه‌بافان در اصفهان نیز داشت. در اواخر دهه‌ی ۱۹۲۰م (۱۳۰۰خ) این گروه‌ها با کارگران نفت در خوزستان همراه شدند. [۳]

سازمان‌دهندگان اولیه به دو دلیل عمده از حضور خیابانی پرهیز داشتند. اول این‌که در خارج از مناطق نفتی، پرولتاریای صنعتی به شدت کم شمار بود. چنان‌که در سال ۱۹۲۵م (۱۳۰۴خ) در کل کشور کم‌تر از ۲۰ تأسیسات صنعتی مدرن وجود داشت و فقط ۵ عدد از این تأسیسات، کارخانه‌های بزرگ بودند. دلیل دوم این بود که دولت این تظاهرات خیابانی را منع می‌کرد. در اوایل دهه ۱۳۰۰خ (۱۹۲۰م)، رضاخان میرپنج فرمانده کل قوای مسلح، حکومت نظامی را در اکثر شهرها اعمال کرده و سپس در اواسط همان دهه او صاحب تاج و تخت شده بود و با مشت آهنین بر ایران حکم می‌راند. در سال ۱۳۱۰خ (۱۹۳۱م)، او قانون ضد مرام اشتراکی و مقدمین علیه قانون را به تصویب مجلس رساند که در آن همه‌ی فعالیت‌های متمایل به سوسیالیسم، کمونیسم و اتحادیه‌گرایی ممنوع اعلام شده بود.

به رغم این مسایل، اولین همایش روز اول ماه مه در سال ۱۹۲۱م (۱۳۰۰خ) در تهران برگزار شد [۴] جمعیتی نسبتاً کم در مسجد شاه، در مرکز تهران، گرد هم آمدند و حتی کارگران چاپ‌خانه اکثر چاپ‌خانه‌ها را برای گرمی‌داشت چنین روزی تعطیل کردند. در غروب همان روز، یک گروه چپ‌گرای ثناتر، کمدی‌ای سه پرده‌ای را در گراند هتل تهران که [در آن روزگار] در منطقه‌ی شیک تهران واقع بود به روی صحنه برد.

در تدارک آن روز، روزنامه‌ی حقیقت، ارگان اتحادیه کارگری، در اهمیت روز اول ماه مه سرمقاله‌ای بلند نوشت. [۵] این سرمقاله سرمشقی برای دیگر مقالات مربوط به اول ماه شد. این سرمقاله با ذکر تاریخچه‌ی مختصر این

جشن شروع شده و بر این نکته تأکید ورزیده بود که این روز یک «روز تعطیل مدرن» است که از یک‌سو، پایان حاکمیت فئودال‌ها، روحانیون و اشراف را مشخص می‌کند و از سوی دیگر بیان‌گر آغاز بردگی طبقه‌ی کارگر از سوی سرمایه‌داران و نظام کارخانه‌ای آنهاست [و این نظام اقتصادی] گرایش به ایجاد لشگر بی‌کاران دارد. این مقاله با این توصیف‌ها ادامه پیدا کرده بود که چگونه در سال ۱۸۸۹، در صدمین سالگرد انقلاب فرانسه، انترناسیونال دوم، به تشویق انگلس، روز اول ماه مه را به عنوان روز همبستگی طبقه کارگر، تقاضا برای هشت ساعت کار روزانه و گرمی‌داشت جانباختگان شیکاگو در سال ۱۸۸۷م و کمون پاریس در سال ۱۸۷۱م انتخاب کرده بود. این مقاله با این توضیح ادامه یافته بود که چگونه «روز اول ماه مه» نه تنها در خدمت جشن همبستگی طبقه‌ی کارگر که در جهت هراس‌افکنی در دل بورژوازی و حاکمان و تقاضا برای هشت ساعت کار روزانه به کار می‌آید و نشان‌گر طلوعه دوران نوین آزادی نوع بشر است. این مقاله با ذکر این نکته پایان یافته بود که پرولتای جوان ایران به پرولتاریای بین‌المللی می‌پیوندد تا خواسته‌هایی چون کار، آزادی، برابری، اصلاحات بنیادی، آزادی بیان، محو هرگونه امتیاز طبقاتی، پایان استعمار خارجی، برداشتن قانون حکومت نظامی و به رسمیت شناختن روز اول ماه مه، به عنوان تعطیل عمومی را پیگیری کند.

جشن‌هایی مشابه در دهه‌ی ۱۹۲۰م (۱۳۰۰خ) نیز برگزار شد. به عنوان مثال، در سال ۱۹۲۴م (۱۳۰۳خ) کارگران چاپ‌خانه‌ها در تهران اعتصابی یک روزه را سامان دادند و ماهی‌گیران بندر انزلی در گردهمایی داخل سالن نزدیک به بارانداز شهر شرکت کردند. [۶] در سال ۱۹۲۸م (۱۳۰۶خ) تصویری از لنین در باشگاه «اول ماه مه» رشت نصب شد که نشان‌دهنده‌ی میزان سخت‌گیری [اندک] حکومت بود. [۷] این باشگاه را گروهی از روشن-



فکران ارمنی و مسلمان فعال در اتحادیه سامان داده بودند تا مردان و زنان را برای شنیدن سخنرانی‌ها و دیدن نمایش‌ها جمع آورند. در سال ۱۹۲۸م روز جهانی زن [۸ مارس] در ایران اولین بار در این باشگاه جشن گرفته شد. [۸]

در همان سال ۱۹۲۸م (۱۳۰۷خ) در جمعه‌ی نزدیک به اول ماه مه گروهی نسبتاً کوچک از فعالان کمونیست (که تعدادشان به ۸۰۰ نفر هم نمی‌رسید) بدون سروصدا راهی یک گل‌گشت در باغی استیجاری نزدیک به تهران شدند. برنامه، شامل اجرای موسیقی، سخنرانی در باب معنای «اول ماه مه» و قرائت چکامه‌ای از ابوالقاسم لاهوتی بود که در ستایش کارگران سروده شده بود. ابوالقاسم لاهوتی شاعر انقلابی شناخته شده‌ای بود که به اتحاد شوروی مهاجرت کرد. [۹]

بیانیه‌ی اول ماه مه آنان خواهان برانداختن شاه، زمین‌داران، ملاها و سرمایه‌داران شده بود [۱۰]. در آن مراسم پرچم‌های سرخ را بر درختان باغ نصب کرده بودند. بعد از پایان این گل‌گشت، برخی از شرکت‌کنندگان بدون قرار قبلی در باشگاه حزب اجتماعیون (یا سوسیالیست) در شمال تهران آن روزگار گردهمایی کوچکی نیز برگزار کردند. این برنامه‌ی از پیش تعیین نشده، توجه پلیس را جلب کرده و شاید بسته شدن باشگاه به سبب آن بود. یکی از شرکت‌کنندگان این همایش سال‌ها بعد با مروری بر این حادثه پذیرفت که [این کار غلط بوده] و به خاطر «چپ روی کودکانه» رخ داده است.

بزرگ‌ترین این گرامی‌داشت‌های اولیه در سال ۱۹۲۹م (۱۳۰۸خ) اتفاق افتاد. رادیکال‌ها در مشهد، که بسیاری از آنها معلم، سلمانی و قالیباف بودند به صورت مخفیانه در محلی دور افتاده در چند مایلی شهر گرد آمدند و به سخنرانی‌ها گوش فرا دادند؛ و سرودهای انقلابی خواندند [۱۲]. کارگران

پالایشگاه آبادان که اتحادیه‌ای زیرزمینی را به تازگی تشکیل داده بودند جرقه‌های اعتصابی عمومی را در صنعت نفت شعله‌ور، و خواسته‌های در پی آمده را مطرح کردند:

به رسمیت شناختن اتحادیه‌های کارگری، برقراری حداقل دست‌مزد، جایگزینی [کارگران] ایرانی به جای کارگران هندی، حضور نمایندگی کارگران در دفتر کارگران کمپانی نفت ایران و انگلیس و پذیرش روز اول ماه مه به عنوان تعطیل همراه با پرداخت حقوق [۱۳] این اعتصاب چهار روز بعد، وقتی که مسئولان محلی به فرمان رضاشاه نیروهای نظامی را به منطقه گسیل داشتند و بیش از چهل و پنج کارگر سازمانده را دستگیر کرد، پایان گرفت.

حکومت بریتانیا از رضاشاه به دلیل واکنش بسیار سریع او در برابر بحران تشکر کرد و شادباش‌های خود را به این مناسبت به او ابلاغ کرد. [۱۴] اگرچه این اعتصاب توجه درخوری را در کتاب‌های تاریخ به خود اختصاص نداده، در زمان خود آن قدر مهم بود، که بریتانیا را وادار کرد کشتی‌های جنگی‌اش را به بندر آبادان اعزام کند. [۱۵]

در همان سال، در تهران، گروهی کوچک از رادیکال‌ها که جمعیت‌شان به ۲۰۰۰ تن بالغ می‌شد، در اوایل صبح برای برگزار کردن گل‌گشتی دیگر در خارج از شهر گرد آمدند و در آنجا به شعرخوانی، سخنرانی یک ساعته و گوش سپردن به موسیقی نوازندگانی که خود عضو اتحادیه بودند، پرداختند. این گل‌گشت تا بعد از ظهر به طول انجامید و هزینه‌های آن را اتحادیه‌های کارگری پرداخت کردند. جمعیتی در مسیر بازگشت بود آنقدر زیاد بود که

توجه پلیس را برانگیخت و منجر به دستگیری حدود پنجاه شرکت کننده شد که یکی از آنها به علت ضرب و شتم در زندان درگذشت.\* [۱۶]

آخرین گردهم‌آیی از این گردهم‌آیی‌های اولیه به مناسبت اول ماه مه در سال ۱۹۳۱م (۱۳۱۰خ) برگزار شد. در اوایل بهار آن سال، حزب کمونیست ایرانی، اتحادیه‌ای زیرزمینی را در کارخانه تازه تأسیس پارچه‌بافی «وطن» اصفهان سازمان داده بود [۱۷] در روز اول ماه مه، اعضای این اتحادیه به صورت مخفیانه در باغی خارج از شهر گردهم آمدند و فهرستی از خواسته‌های‌شان را مطرح کردند، که شامل هشت ساعت کار روزانه، به رسمیت شناخته شدن فعالیت اتحادیه‌ای، پرداخت حقوق برای تعطیلی جمعه و ملغی شدن تنبیه بدنی در کارخانه‌ها بود. این اتحادیه هم‌چنین از مدیریت کارخانه خواست که اعضای آن را «کارگر» و نه «عمله» خطاب کند. [۱۸] در این میتینگ پلاکاردهایی حمل می‌شد که بر روی آنها نوشته شده بود «کارگران جهان متحد شوید!». وقتی که مدیریت کارخانه از مذاکره با کارگران سرباز زد، کارگران اعتصاب کردند. اعتصاب به مدت دو هفته به طول انجامید؛ تا زمانی که مدیریت مجبور شد امتیازهایی بدهد و حکومت بیش از سی تن از سازمان‌دهندگان این اعتصاب را دستگیر کرد که یکی از آنان در زندان درگذشت. می‌توان حدس زد که علت مرگ او نیز «بدرفتاری» بوده است.

در پی این اعتصاب، رضاشاه قانون ضد مرام اشتراکی را مصوب نمود که در آن سازمان‌دهندگان کارگری و مدافعان اندیشه‌های رادیکال به ده سال زندان تهدید شده بودند. این قانون در بعضی موارد در دهه‌ی ۱۹۳۰م (۱۳۱۰خ) به کار گرفته شد؛ معروف‌ترین نمونه‌ی آن در اردیبهشت ماه

---

\* ۵ تن از این فعالین تا کناره‌گیری رضاشاه در سال ۱۳۲۰ در زندان ماندند. آبراهامیان

۱۳۱۶ خ (۱۹۳۷ م) به اجرا درآمد که پلیس ۵۳ نفر از روشن‌فکران و سازمان‌دهندگان کارگری را دستگیر کرد و این اتهام را به آنان بست که اعلامیه اول ماه مه را برای برانگیختن اعتصاب در کارخانه‌ی نساجی وطن، راه آهن و دانشگاه تهران منتشر کرده‌اند. [۲۰] این گروه بعدها به "۵۳ نفر" مشهور شد.

دکتر تقی ارانی، رهبر این گروه و استاد فیزیک دانشگاه تهران، متهم به نوشتن اعلامیه اول ماه مه شد و مأمورانی این اعلامیه را به عنوان مدرک اصلی به دادگاه ارائه دادند. این دادگاه ارانی را مقصر شناخت و او در زندان درگذشت. شاید بدین سبب که در سلولی انداخته شد که مبتلایان به تیفوس در آن زندانی بودند؛ اما، دیگران زنده ماندند تا پس از کنارگیری رضاشاه، بی‌درنگ حزب توده ایران را سازمان دهند.

#### راهپیمایی‌های اول ماه مه، (۳ ۱۹۵۱-۱۹۴۱) ۱۳۲۲-۱۳۲۰

در ۱۲ سالی که از سقوط رضاشاه تا برقراری خودکامگی پسرش فاصله بود، روز اول ماه مه به شکل تظاهرات توده‌ای در خیابان جشن گرفته می‌شد. یادآوری می‌کنم که این تظاهرات را مسئولان محلی نیز مجاز می‌شمردند. این رویداد به شکل جشن‌های توده‌ای برگزار می‌شد؛ تا حدی بدین سبب که روشن‌فکری رادیکال فربه‌تر شده و به توان بسیج بیشتری دست یافته بودند و تا اندازه‌ای نیز به دلیل سیاست صنعتی‌سازی رضاشاه که تعداد پرولتاریای شهری را به شدت افزایش داده بود. سال ۱۳۲۰ خ در کشور نزدیک به ۱۴۶ واحد کارخانه‌ی بزرگ وجود داشت که ۳۶ واحد آن کارخانه‌های نساجی، ۸ کارخانه‌ی تصفیه قند و ۸ شرکت تولید فراورده‌های شیمیایی بودند. [۲۱]

در آن سال‌ها این راهپیمایی‌ها را حزب توده‌ی ایران و مؤتلفش، شورای متحده مرکزی فدراسیون‌های کارگری (CCFTU) برگزار می‌کردند. این شورا استقرار مجددش را در اول ماه مه سال ۱۹۴۴م (۱۳۲۳خ) اعلام کرد و مقرش را در ساختمان پیشین حزب سوسیالیست\* قرار داد و اسم این ساختمان را به «باشگاه اول ماه مه» تغییر داد. در سال‌های ۱۹۴۷-۱۹۴۶م (۱۳۲۶-۱۳۲۵خ)، این شورا به داشتن ۱۸۰ اتحادیه با ۳۰۰۰۰۰ عضو مباحثات می‌کرد. در این ادعا شاید تا اندازه‌ای اغراق شده باشد؛ اما لازم است بدانیم که این شورا شاخه‌هایی در کارخانه‌های بزرگ و تأسیسات مدرن، بسیاری از کارخانه‌های کوچک و حتی در میان کارگاه‌های موجود در بازار نیز داشت. با استناد به نوشته‌های وابسته‌ی (آتاشه‌ی) کارگری سفارت انگلیس، شورا نماینده‌ی کارگران ذیل بود: ۴۵۰۰۰ کارگران صنعت نفت، ۴۵۰۰۰ کارگران ساختمانی، ۴۰۰۰۰ کارگر بافندگی، ۲۰۰۰۰ کارگر راه‌آهن، ۲۰۰۰۰ قالی‌باف، ۱۱۰۰۰ کارگر بارانداز، ۹۰۰۰ کارگر کف‌اش، ۹۰۰۰ آشپز، ۸۰۰۰ معدنچی، ۸۰۰۰ کارگر دخانیات، ۶۰۰۰ راننده کامیون و تاکسی، ۵۰۰۰ ماهی‌گیر، ۳۰۰۰ مستخدم وزارت فرهنگ، ۳۰۰۰ کارگر سلاح، ۳۰۰۰ کارگر آبجوسازی، ۳۰۰۰ کارگر مهمات‌سازی، ۳۰۰۰ درشک‌ران، ۳۰۰۰ کارگر کارخانه‌های تصفیه قند، ۲۷۰۰ کارمند بیمارستان، ۲۳۰۰ کارگر صنایع شیمیایی، ۲۰۰۰ کارگر صنایع ابریشم‌بافی، ۱۵۰۰ حمامی، ۱۲۰۰ خشت‌زن، ۱۰۰۰ مهندس و تکنسین، ۶۰۰ کارگر الکتریکی، ۱۵۰ روزنامه فروش. [۲۲] این شورا وابستگی نیز در مشاغل غیرصنعتی داشت که آرامنه و آشوریان در آن دست بالا را داشتند. اینان، از جمله نجارها، داروسازها، قنادها و شاگرد سینمادارها را در بر می‌گرفتند.

---

\* اجتماعيون.

حزب توده ایران بزرگ‌ترین جشن اول ماه مه خود را در سال ۱۳۲۵ خ  
(۱۹۴۶م) سازمان داد. راهپیمایی‌های عظیم خیابانی، پایان جنگ جهانی  
دوم و قدرت جنبش کارگری را بازتاب می‌داد. در آستانه این روز، دولت  
[قوام] تحت فشار حزب توده ایران روز جهانی کارگر را (هر چند به روز  
چهارشنبه افتاده بود) تعطیلی با حقوق اعلام نمود.

در ساعت هفت صبح آن روز کارگران کارخانه‌های بزرگ تهران، که بیشتر  
آنها از ناحیه نزدیک به میدان راه‌آهن در جنوب غرب تهران آمده بودند،  
راهپیمایی‌شان را به سمت مقر شورای متحده در میدان فردوسی (شمال  
تهران آن زمان) آغاز کردند. گروه‌های موسیقی، سرودهای اتحادیه‌ای را اجرا  
می‌کردند و پرچم‌هایی با این مضمون‌ها را حمل می‌کردند: «کارخانه‌داران!  
کارگران بیدار شده‌اند» و «نان، کار، بهداشت برای همه.» در مقر شورای  
متحده آنها به دانشجویانی پیوستند که از سمت دانشگاه تهران به آن سو  
راهپیمایی کرده بودند. ارگان شورای متحده مرکزی (ظفر) اعلام کرد که در  
این جشن خیابانی نزدیک به ۸۰۰۰۰ شرکت کرده‌اند و آن را به صورت  
بزرگ‌ترین اجتماع روز اول ماه مه، نه فقط در ایران که در کل خاورمیانه، در  
آورده‌اند. [۲۳] بنا به گفته‌ی گزارش‌گر [این روزنامه] خیابان‌ها پر از مردان  
زنان و کودکانی بود که میخک‌های سرخ به یقه‌های‌شان زده بودند و به  
سرودهایی که خوانده می‌شد گوش فرا می‌دادند، یا مشغول تماشای نمایش -  
های خیابانی و رقص‌های محلی بودند و در برخی از نقاط رقص و پای‌کوبی  
می‌کردند. [۲۶]

از نگاه دونالد ویلبر، مورخ معروف آمریکایی و مأمور مخفی CIA،  
تأثیرگذارترین قسمت این تظاهرات، حضور کارگران خشک‌شویی‌ها بود. او  
می‌نویسد: «من مطمئنم که آنها کت و شلوارهای مشتری‌های‌شان را

پوشیده بودند حداقل مطمئنم که یکی از این کت و شلوارها متعلق به عضوی از سفارت است.» [۲۵]

این جشن‌های خیابانی با شعرخوانی کارگر یک کارخانه و خواندن پیام اصلی‌ترین سازمان چپ‌گرای زنان از زبان نماینده‌ی آن سازمان، پایان گرفت. هم‌چنین، صدر شورای متحده مرکزی از جان‌باختگان زندان‌های رضاشاه یاد و فهرستی از خواسته‌های اتحادیه را اعلام کرد که شامل برابری دست‌مزد زنان و مردان، اشتغال بی‌کاران، سرپناه برای بی‌خانمان‌ها، پشتیبانی از آرمان جمهوری خواهان اسپانیا و از همه مهم‌تر تقاضای تصویب قانون کار بود. این قانون کار می‌بایست هشت ساعت کار در هفته را تضمین می‌کرد؛ اتحادیه‌های کارگری را به رسمیت می‌شناخت و روز اول ماه مه را به عنوان روز تعطیل عمومی می‌پذیرفت. جشن‌هایی مشابه نیز در مراکز شهرستان‌ها، حتی شهرهای کوچک، همچون قم، کرمان، رفسنجان، ملایر، اردکان، اراک و نائین، برگزار شد.

در برخی از نقاط، اتحادیه‌ها تجمع‌شان را در زمین‌های فوتبال محلی برگزار کردند. [۲۶] در آبادان، جایی که شرکت نفت پرداخت حقوق روز تعطیل اول ماه مه را به رسمیت شناخته بود، طول صف راهپیمایان سه کیلومتر و شاید به عظمت تظاهرات تهران بود. پلاکاردها به زبان‌های فارسی، عربی، ارمنی، آشوری و هندی بود که ترکیب قومی کارگران شرکت نفت را بازتاب می‌داد. سازمان‌دهندگان این تظاهرات که برخی از آنان فعالان قدیم اعتصاب شرکت نفت ۱۳۰۸ خ (۱۹۲۹ م) اردیبهشت (ماه مه) ۱۳۰۶ خ (۱۹۲۹ م) بودند تقاضاهای در پی آمده را مطرح می‌کردند:

مسکن بهتر، تعیین حداقل دستمزد، داشتن جیره‌ی غذایی بیشتر، به رسمیت شناختن اتحادیه‌ها و تهیه قانون کار. براساس گزارش انگلیسی‌ها، رهبران اتحادیه‌ها بیشتر رانندگان، کمک راننده‌ها و نگهبانان تأسیسات

بودند. [۲۷] این جشن خیابانی در آبادان و منطقه‌ی نفتی آنقدر تأثیرگذار بود که کنسول بریتانیا در اهواز گزارش داد که: «قدرت واقعی استان در دست حزب توده است.» [۲۸] در ضمن سرهنگی انگلیسی که مسئول امنیت منطقه‌ی نفتی بود هشدار می‌داد که، تظاهرات خیابانی روز اول ماه مه این نکته را اثبات کرد که «حزب توده نیروی مسلط آن منطقه است» و امنیت منطقه‌ی نفتی و پالایشگاه و هم‌چنین پرسنل انگلیسی بستگی به حسن نظر و رضایت حزب توده دارد. این گروه‌های توده‌ای به گونه‌ای فزاینده بریتانیا را هدف گرفته بود. در یکی از این میتینگ‌ها، یک سخنران زن شرکت نفت را به غارت منابع کشور متهم کرده، و ملی کردن فوری کل صنعت نفت را خواستار شده بود. [۲۹]

شاید اولین بار بود که خواست ملی شدن نفت در خیابان‌های شهرهای ایران به گوش می‌رسید. بریتانیا با تکرار اقدام خود در سال ۱۳۰۸ خ (۱۹۲۹م) دو کشتی جنگی را به آبادان گسیل داشت، نیروهای نظامی‌اش را در بصره تقویت کرد و برنامه‌های احتیاطی را برای حمله‌ی نظامی به خوزستان طرح‌ریزی کرد. [۳۰]

مطبوعات حزب توده در پوشش رسانه‌ای اول ماه مه ۱۳۲۵ خ (۱۹۴۶م) نه تنها عکس‌هایی از تظاهرات عظیم مردم که تصاویری از شرکت زنان را نیز منتشر کردند که برخی از آنها محجبه و برخی دیگر بی‌حجاب بودند. این تصاویر، هم‌چنین مردانی را نشان می‌داد که کلاه‌های کارگری به سر گذاشته بودند. پرچم‌های ایران به روشنی در کنار سخن‌رانان به نمایش گذاشته شده بود. همه این تظاهرات به غیر از تظاهرات کرمانشاه به صورت صلح‌آمیز برگزار شد. در کرمانشاه، پلیس در هنگام خروج کارگران از سینمایی که فیلمی از سینمای شوروی را نشان می‌داد، به آنها حمله کرد. شش کارگر کشته شدند که این‌ها اولین جان‌باختگان اول ماه مه در ایران بودند. اگرچه



این تظاهرات ادعاهای شورای متحده را درباره شمار زیاد اعضایش ثابت نمی‌کرد، اما این مسئله را نشان می‌داد که جنبش کارگری، نیرویی درخور توجه در سیاست ایران است؛ چنان‌که دو هفته پس از اول ماه مه، دولت قوام اولین قانون جامع کار را از تصویب گذراند. قانونی که البته پس از استقرار مجدد خودکامگی شاه به بایگانی سپرده شد.

اول ماه مه زیر چکمه‌های خودکامگی ۱۳۵۶-۱۳۲۲ خ (۱۹۷۸-۱۹۵۳ م)

خاطره‌ی این جشن‌های توده‌ای به خصوص در میان نسل قدیمی کارگران صنعتی باقی ماند. این مسئله به‌رغم سرکوب دولتی و تغییرات اجتماعی شگرفی اتفاق افتاد که در دهه‌ی ۱۳۴۰-۱۳۵۰ خ (۱۹۶۰-۱۹۷۰ م)، یعنی در فردای کودتای ۲۸ مرداد رخ داده بود. رژیم پس از کودتا، متینگ‌های اول ماه مه را ممنوع کرده، و به‌گونه‌ای مؤثر کل حزب توده، به خصوص اتحادیه‌های کارگری را بی‌اثر ساخته بود. در آن سال‌ها سندیکا‌های دولتی را به وجود آورده بود که برخلاف اتحادیه‌ها در کارخانجات منفرد و جدا از هم تشکیل شده بودند. خبرچین‌ها آن‌قدر در تأسیسات صنایع بزرگ نفوذ کرده بودند که پلیس مخفی تزار نیز نتوانسته بود به چنین موقعیتی در برپایی یک دستگاه جاسوسی برسد. [۳۱] اول ماه مه فقط در زندان‌ها، [۳۲] و یا در خانه‌های شخصی، آن هم تحت پوشش عروسی و جشن‌های خانوادگی، [۳۳] و در کارخانه‌هایی که چپ‌گرایان توانسته بودند منتخب اعضای سندیکا‌های زرد باشند، برگزار می‌شد. [۳۴] در تبعید نیز روز اول ماه در نشریات چپ‌گرا و بدون توجه به خاستگاه سیاسی آنها، با وسواس بسیار، گرمی داشته

می‌شد. به واقع، گرامی‌داشت روز اول ماه مه نقطه افتراق نشریات چپ‌گرا با دیگر نشریات بود.

صنعتی‌سازی، نسلی جدید از کارگران صنعتی ایجاد کرده بود. تا نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰م (۱۳۵۰خ) ایران صاحب ۹۰۰ کارگاه صنعتی بزرگ یا متوسط بود که ۲۷۰۰۰۰ کارگر در آنها به استخدام درآمده بودند. [۳۵] این تعداد افراد شامل کارگران کارخانه‌های نساجی اصفهان، تهران، کاشان، بهشهر و کرمانشاه، ذوب‌آهن اصفهان و کارخانه نورد اهواز، پالایشگاه‌هایی در شیراز، تبریز، قم، تهران و کرمانشاه [غیر از آبادان]، کارخانجات تولید کفش در تهران، تبریز، اصفهان، تأسیسات پتروشیمی در آبادان، شیراز و جزیره‌ی خارک، کارخانه‌های تولید ماشین‌آلات در تبریز، اراک و آبادان، ذوب آلومینیوم در ساوه، اهواز و اراک، تأسیسات مونتاژ ماشین، تراکتور و کامیون در ساوه، تهران، اراک و تبریز و کارخانه‌های تولید مواد غذایی و فرآوری نوشیدنی (شراب و آبجو) در بسیاری از مراکز شهری بزرگ بود. نزدیک به نیمی از این کارخانه‌ها در نزدیکی تهران و در حومه‌ی غربی، شرقی و جنوبی آن قرار داشت. اگر مزدگیران شرکت‌های ترابری، چوب‌بری، بنادر، معادن و ماهی‌گیران را بر این کارگران اضافه کنیم شمار طبقه‌ی کارگر مدرن به نیم میلیون نفر نیز می‌رسد. در حدود ۲۰ درصد کارگران کارخانه‌های بزرگ در سندیکا‌های حکومتی نام‌نویسی کرده بودند؛ اما یک بررسی مخفی نشان می‌داد که اعتماد اندکی به این سندیکاها وجود دارد. [۳۶]

این سال‌ها شاهد مهاجرت عظیم دهقانان بی‌زمین به شهرها بود. شمار این مهاجران هم بر شمار اعضای طبقه کارگر قدیم صنعتی و هم بر نسل جدید این کارگران برتری داشت؛ در حقیقت، شهرنشینی از صنعتی‌سازی

جلوتر افتاده و موجد حاشیه‌نشینی پراکنده، حلبی‌آبادها و اسکان غیررسمی\* شده بود. اکثر این نواحی از کافه و قهوه‌خانه، به عنوان محل تجمع مردان کارگر، بی‌بهره بود.

مابین سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۷م (۱۳۳۵-۱۳۶۹خ)) جمعیت تهران از یک میلیون و پانصد و دوازده نفر به چهار و نیم میلیون تن رسید. این افزایش جمعیت در اصفهان از ۲۵۴۰۰۰ نفر به ۶۷۰۰۰۰ نفر، در مشهد از ۲۴۱۰۰۰ نفر به ۶۷۰۰۰۰ نفر، در شیراز از ۱۷۰۰۰۰ نفر به ۴۱۶۰۰۰ نفر و در قم از ۹۶۰۰۰ نفر به ۲۴۶۰۰۰ نفر رسیده بود. [۳۷]

تا سال ۱۳۵۵خ (۱۹۷۶م) تقریباً نزدیک به نیمی از جمعیت در مراکز شهری ساکن شده بودند. مهاجرانی که نتوانسته بودند در کارخانه‌های تازه تأسیس کاری بیابند می‌کوشیدند که با رو کردن به دست‌فروشی خیابانی، خدمات خانگی و یا به عنوان کارگران غیرماهر روزمزد، به خصوص در صنایع ساختمانی به بیکاری خود پایان بدهند. [۳۸]

با وجود این، خاطره‌ی اول ماه مه زنده ماند؛ زیرا روزنامه‌های دولتی برگزاری چنین جشن‌هایی را در دیگر کشورها گزارش می‌دادند، شبنامه‌های چپ‌گرایان این روز را گرامی می‌داشتند و بسیاری از کارگران نسل قدیم نیز در تظاهرات توده‌ای سال‌های ۱۳۹۴۱ (۱۹۵۳م) (۱۳۳۲-۱۳۲۰خ) به صورت فعال شرکت کرده بودند. رژیم که متعهد به تخصیص یک روز تعطیل برای گرامی‌داشت کارگران در قانون کار بود در سال‌های میانی دهه‌ی ۱۹۷۰م (۱۳۵۰خ) به صورت علنی مراسم اول ماه مه را به جا می‌آورد. [۳۹]

چنین رویکردی به این علت در پیش گرفته شده بود که رژیم برای مقابله با خیزش قدرتمند مجاهدین و چریک‌های فدایی خلق نیاز به پشتیبانی

---

\* Squatter

کارگران صنعتی داشت که هم‌واره به تعداد آنها افزوده می‌شد. هم‌زمان، رژیم می‌خواست خاطره‌ی تقابل خشونت‌آمیز کارگران چیت جهان\* در روز اول ماه مه سال ۱۹۷۱م (۱۳۵۰خ) را از خاطره‌ها پاک کند.

در ابتدای دهه‌ی ۱۳۵۰خ (۱۹۷۰م)، شاه فعالیت‌های سندیکاها را دولتی را گسترش داد و آنها را در اختیار حزب تازه تأسیس رستاخیز قرار داد و به آنها روزنامه‌ای اهدا کرد، لویحی در زمینه‌ی ارتقای قانون کار به تصویب رساند که پایه‌ی دست‌مزد واقعی را افزایش داد و این افزایش برای کارگران ماهر تا ۲۲ درصد نیز می‌رسید. [۴۰] اول ماه مه سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۶خ) شاه ۴۰۰۰ نفر از نمایندگان سندیکاها را در محوطه‌ی کاخ سعدآباد به حضور پذیرفت. او به آنها وعده‌ی خانه، سهام کارخانه و تعطیل روز کارگر و «اجرای عدالت علیه اجحاف کارفرمایان» را داد. [۴۱] در اول ماه مه سال ۱۹۷۵م (۱۳۵۴خ)، حزب رستاخیز کنگره‌های ملی سازمان داد که به مسائل کارگری اختصاص یافته بود. [۴۲] در همان هفته، ولیعهد در مراسمی رسمی در کاخ نیاوران به کارگران نمونه مدال اهدا کرد [۴۳] در ماه مه سال ۱۹۷۶م (۱۳۵۵خ) شاه به کنگره‌ی سندیکاها کارگری که در استادیوم اصلی تهران برگزار شده بود، استانداردهای بهتر زندگی را وعده داد. [۴۴] به همین ترتیب، در سال ۱۹۷۷م (۱۳۵۶خ) شاه فرمان داد که اجرای قانون کار به کارخانه‌های کوچک و کارگاه‌های اطراف بازار تعمیر یابد. این کارگاه‌ها در قانون پیشین کار از اعمال قانون مستثنی شده بودند. [۴۵]

## روز اول ماه مه ۱۳۵۸

---

\* - نساجی چیت جهان در کرج واقع بود. کرج اصالتاً روستایی در حومه‌ی غربی تهران بود که به سرعت تبدیل به حاشیه صنعتی تهران شده بود.

طرفداران خمینی به رغم وجهه‌ی پوپولیستی‌شان در ابتدا به اول ماه مه توجه اندکی نشان دادند. به واقع، آنان و نیروهای انتظامی در اوایل اردیبهشت، وقتی که دریافتند احزاب چپ‌گرا تدارک سهم برگزاری گسترده این رخداد را دیده‌اند، به شدت غافلگیر شده بودند. [۴۶] برای عقب نماندن از قافله، حزب جمهوری اسلامی - که در آن زمان هسته‌ی اصلی طرفداران خمینی را تشکیل می‌داد - با عجله و در آخرین دقایق تدارک تظاهرات اول ماه مه اختصاصی خود را دید. برای کمک به [افزایش شمار شرکت‌کنندگان در این تظاهرات] دولت حداقل دست‌مزدها را بالا برد و آن روز را تعطیل عمومی با حقوق اعلام کرد. خمینی سخنرانی پرشوری به مناسبت این روز ایراد کرد و به کارگران هشدار داد که مراقب «بی‌اعتقادهای» باشند و اظهار داشت که محافظ اصلی کارگران، اسلام است. او گفت: «هر روز باید روز کارگر باشد؛ زیرا کارگر منشأ همه چیز است، حتی بهشت و جهنم و اجزای اتم» [۴۷] این سخنان از نظریه مارکسیستی «ارزش» نیز رادیکالتر می‌نمود!

در آستانه‌ی اول ماه مه همه‌ی روزنامه‌های کثیرالانتشار، از جمله روزنامه‌های وابسته به حزب جمهوری اسلامی، مقالاتی اختصاصی در رابطه با طبقه‌ی کارگر منتشر کردند. این مقالات کم و بیش، شامل تاریخچه‌ای از اول ماه مه بود که از قتل عام هی‌مارکت\* آغاز می‌شد، با مطلبی درباره انترناسیونال دوم ادامه پیدا می‌کرد و با یادآوری سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۴۱م (۱۳۳۲-۱۳۲۰خ) [در ایران] پایان می‌گرفت. بیشتر مقاله‌هایی که درباره تظاهرات سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۲۰ نوشته می‌شد، به نقش حزب توده اشاره‌ای نداشتند. برخی دیگر اندازه و رزمندگی این تظاهرات را بزرگ‌نمایی، و اظهار کرده بودند که این [رزمندگی و مبارزه‌ی طبقاتی] امکان فراتر رفتن به

---

\* Haymarket

انقلابی موفقیت‌آمیز را داشت، اگر «فرمیست‌ها» رهبری حزب را قبضه نکردند.

از اوایل صبح آن روز چهار تظاهرات جداگانه در تهران شکل گرفت. طرفداران حزب جمهوری اسلامی از سه جهت به سمت میدان امام حسین حرکت کردند: آنها از میدان راه‌آهن و میدان شوش که در مجاورت حاشیه‌نشینان جنوب تهران بود؛ از میدان انقلاب، نزدیک دانشگاه تهران در غرب، و از منطقه صنعتی نارمک در شرق به راه افتادند. بنا به نوشته‌ی روزنامه‌ای ضد روحانی این تظاهرات از میدان انقلاب تا میدان امام حسین به طول سه کیلومتر امتداد می‌یافت. [۴۸] این تظاهرات هم از سوی شوراهای کارخانه‌هایی که حزب جمهوری اسلامی در آن دست بالا را داشت و هم از سوی جامعه روحانیت [مبارز] تهران پشتیبانی می‌شد.

فراخوان‌دهندگان این تظاهرات به تظاهرکنندگان انذار داده بودند که فقط پلاکاردهای رسمی را حمل کنند که بر آن این جمله نقش بسته بود «هر روز، روز کارگر است». [۴۹] این میتینگ با سخنرانی نماینده جبهه‌ی آزادی‌بخش فلسطین، آیت‌الله بهشتی، رهبر حزب جمهوری اسلامی و ابوالحسن بنی‌صدر که بدل به مشاور نزدیک خمینی شده بود، پایان گرفت.

هم‌زمان، ائتلافی از گروه‌های چپ به رهبری فدائیان و پیکار (مائوئیست) از خانه کارگر نزدیک به ساختمان مجلس در جنوب تهران به سمت میدان فردوسی تظاهرات کردند. خانه کارگر که یک مرکز اجتماعی بود در جریان انقلاب به دست گروه پیکار افتاده بود. بنا به نوشته‌ی روزنامه‌های طرفدار این جریان‌ها نیم میلیون نفر در این تظاهرات شرکت کرده بودند. [۵۰]

حزب توده از وسط شهر، میدان سپه، به سمت دروازه شمیران راهپیمایی کرد و در آنجا تظاهرکنندگان به سخنرانی یک کارگر دخانیات و پیام اتحادیه‌های کارگری کمونیست فرانسه گوش فرا دادند.

این تظاهرات را بیست و سه سندیکا فراخوانده بودند. برخی از این سندیکاها تازه تأسیس بودند؛ و حال آن که برخی دیگر همان سندیکاهای دولتی بودند که به دست طرفداران حزب توده فتح شده بودند. بعد از سخنرانی در پیچ شمیران، برخی از تظاهرکنندگان طرفدار حزب توده به تظاهرات حزب جمهوری اسلامی که به سوی میدان امام حسین، پیوستند. برخی از پلاکاردهایی که آنان حمل می کردند به زبان ترکی و برخی به زبان فارسی بود.

اریک رولو،\* سردبیر لوموند،\* نوشت تقریباً نیمی از اتحادیه‌های کارگری تهران از تظاهرات حزب توده پشتیبانی کرده بودند [۵۱] دیگر ناظر خارجی پذیرفت که حزب توده نسبت به دیگر سازمان‌های چپ از پشتیبانی بیشتر در میان کارگران کارخانه‌ها برخوردار است. هر چند که این ناظر خارجی به این که حزب توده "اتحادیه‌های سنتی" را بر "شوراهای کارگری مردمی ترجیح داده بود." نگاهی انتقادی داشت. [۵۲]

مجاهدین خلق تظاهرات‌شان را در دانشکده‌ی کشاورزی [و منابع طبیعی] کرج برگزار کردند. به واقع این گروه در سال‌های میانی دهه‌ی ۱۹۶۰م (۱۳۴۰خ) به صورت زیرزمینی در همین مکان شکل گرفته بود. این تظاهرات را نیز سازمان‌دهندگانی کارگری که در جریان اعتصاب خونین اردیبهشت ۱۳۵۰خ (۱۹۷۱م) نساجی جهان چیت کرج شرکت داشتند، فراخوان داده بودند. مجاهدین در آن زمان در شورای کارگری آن کارخانه دست بالا را داشتند. [۵۳] علاوه بر خواسته‌های سیاسی تظاهرات مجاهدین

---

\* Eric Rouleau

\* Loumond

خواسته‌های دیگری همچون حداقل دستمزد، قانون کار مطلوب و دستمزد برابر زنان و مردان در قبال کار مساوی آنان را نیز مطرح کردند. خبرگزاری‌های ایرانی که حاکمیت به دقت آنها را رصد می‌کرد، جرأت نکردند که این چهار تظاهرات را از نظر میزان مشارکت با یکدیگر مقایسه کنند؛ اما اریک رولو گزارش داد که میزان مشارکت در هر یک از این تظاهرات کمابیش مساوی بوده و در هر یک چند صد هزار نفر شرکت کرده بوده‌اند. [۵۴] روزنامه نیویورک تایمز تظاهرات حزب جمهوری اسلامی را ۳۰۰۰۰ نفر، اما تظاهرکنندگان عضو حزب توده و دیگر جریان‌های چپ را نزدیک به ۱۰۰۰۰۰ نفر برآورد کرد. [۵۵] جدا از این برآوردها، آنچه ما مطمئنیم این است که این بزرگ‌ترین جشن خیابانی بود که در تهران برگزار می‌شد.

هر کدام از این چهار تظاهرات با مضمونی مشترک سروکار داشتند: تأکید بر اهمیت اول ماه مه، ضرورت تصویب قانون کار مترقی‌تر که این روز را به رسمیت بشناسد، برپایی اتحادیه‌های مستقل، حق اعتصاب، هشت ساعت کار در روزه و چهل ساعت کار در هفته، مزد برابر در ازای کار مساوی (حتی روحانیون متعلق به حزب جمهوری اسلامی نیز خواستار این بودند که زنان معادل مردان دستمزد دریافت کنند). [در بیانیه‌های] هر چهار تظاهرات، وفاداری به جمهوری اسلامی به رهبری امام خمینی اعلام شده، به ملی کردن مؤسسات اقتصادی بزرگ فراخوان داده و از هوشیاری مسلحانه در برابر قدرت‌های امپریالیستی به خصوص ایالات متحده دفاع شده بود. حتی پوستره‌های حزب جمهوری اسلامی هم پر از مشتهای گره کرده و گل‌های سرخ بود که در قدیم این نشانه‌ها به حزب توده تعلق داشت. برخی از شعارنویسندگان حزب توده نیز تبار آذربایجانی بسیاری از کارگران تهران را بازتاب می‌داد. [۵۶]



با وجود شباهت‌ها، هر یک از تظاهرات‌ها تفاوت‌هایی مهم نیز داشتند که برخی آشکار و برخی دیگر زیرکانه پنهان شده بود. مجاهدین، هم‌چون حزب جمهوری اسلامی از تصاویر مذهبی و اصطلاحاتی مانند مستضعفین و کارگر سود برده بودند. شعارهای اصلی حزب جمهوری اسلامی این بود: کارگران، رنج‌بران، اسلام برای شماس‌ت «کارگران، امروز روز شماس‌ت» «کمونیست، عامل امپریالیست» «برابری، برادری، حکومت عدل علی» «حزب ما حزب الله است رهبر ما روح‌الله است». این پوسترها مناره‌ها را در کنار ماشین‌آلات صنعتی و گل‌های سرخ به تصویر کشیده بودند (این گل‌ها بیشتر به نظر گل سرخ می‌رسیدند تا آن که میخک باشند. میخک گلی بود که سازمان‌های سکولار ترجیح می‌دادند). شعار اصلی مجاهدین در آن روز این بود: «اسلام راستین جامعه بی‌طبقه‌ی توحیدی به ارمغان خواهد آورد».

در دیگر سو، حزب توده و دیگر جریان‌ات چپ‌گرای غیرمذهبی از نشانه‌ها و زبان غیرمذهبی بهره گرفته بودند، آنها از حضور زنان بی‌حجاب استقبال می‌کردند و در کنار خواسته‌های کارگری، خواستار «زمین برای کشاورزان» می‌شدند. در ضمن از اصطلاحاتی چون طبقه و سرمایه‌داری بیشتر استفاده کرده بودند و به جای این که روز اول ماه مه را یک «مراسم رسمی» جلوه دهند، آن را «عید» و «جشن» کارگران می‌خواندند. شعار نوشته‌های آنان خطاب به «کارگران جهان» بود و نه فقط «کارگران». پوستره‌های آنان زنجیرهای از هم گسسته و رنگ سرخ در پرچم‌ها، ستاره‌ها و گل‌های میخک را به تصویر کشیده بود.

این پوسترها همچنین زنان بی‌حجاب و مردانی با عضلات پولادین را نشان می‌داد که کلاه‌های کارگری بر سر داشتند. پوستره‌های فدائیان منظومه‌ی شمسی را به نمایش گذاشته بود که هم دانش و هم جهان‌شمولی آرمان‌های بشری را بازنمایی می‌کرد و از سوی دیگر برآمدن خورشید نشانه‌ی آمدن

عصر نوین نیز بود. این نماد و نشانه از جنبش‌های کارگری قرن نوزدهم اروپا به عاریت گرفته شده بود. حزب توده شعار دهه‌ی ۱۹۴۰م (۱۳۲۰خ) خود را احیا کرده بود که «نان برای همه، آموزش برای همه، بهداشت برای همه» بود. خانه‌ی کارگر [اشغال شده به دست گروه پیکار] بر حقوق بی‌کاران تأکید کرده بود و هم حقوق بی‌کاری و هم برنامه برای ایجاد کار را تقاضا می‌کرد.

نشریات سکولار و چپ‌گرا اشعاری به مناسبت این روز منتشر کردند که پر از استعاره‌های مارکسیستی بود: لنین، پرچم‌های سرخ، انقلاب اکتبر، طلایعی عصر صنعتی نو، و همبستگی بین‌المللی کارگران. [۵۷]

راهپیمایی‌های اول ماه مه تقریباً در همه‌ی شهرهای بزرگ، هم‌چون آبادان، اصفهان، تبریز، اهواز، قزوین، شیراز، یزد، اراک، سنندج، همدان و اردبیل برگزار شد. حجت‌الاسلام رفسنجانی سخنران تظاهرات آبادان بود که از سوی نفت‌گران ترتیب داده شده بود. در این راهپیمایی‌ها کسی کشته نشد، ولی در برخی نقاط متعصبان مذهبی که به عنوان «حزب‌الله» شناخته می‌شدند به چپ‌گرایان حمله بردند که این خود نشانه‌ای از رخدادهایی بود که در آینده به وقوع پیوست. [۵۸]

دیگر نشانه‌ی نامیمون آن روز ترور آیت‌الله مطهری به دست گروه فرقان بود. \* آیت‌الله مطهری یکی از نزدیک‌ترین مشاوران خمینی بود. این واقعه تأثیری بلندمدت در برگزاری روز اول ماه مه در سال‌های آینده گذاشت.

---

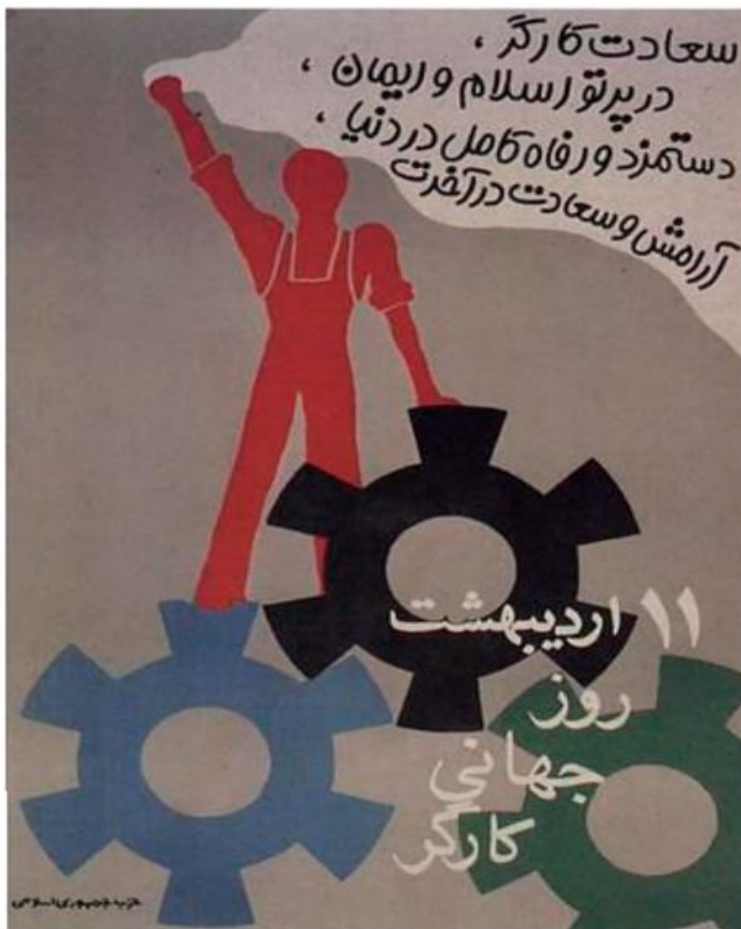
\* فرقان یک گروه زیرزمینی بود که از هواداران مبارز علی شریعتی تشکیل می‌شد.

## اول ماه مه سال ۱۳۵۹ خ (۱۹۸۰م)

از جهات بسیار، این روز نیز هم‌چون نمایش سال اول ماه مه سال پیش از آن بود؛ با این تفاوت مهم که این روز در میانه‌ی بحران گروگان‌گیری سفارت آمریکا برگزار شد. با نزدیک شدن آن روز، دولت آن را تعطیل عمومی خوانده؛ حداقل دست‌مزد فوق‌العاده‌ای مسکن کارگران را افزایش داد و رأی‌گیری آتی [در مرحله‌ی دوم انتخابات] مجلس را، به این دلیل که با این مناسبت تداخل پیدا می‌کرد، به تأخیر انداخت. روزنامه‌های متعلق به رژیم [جمهوری اسلامی] مقاله‌های مختص به این روز را منتشر کردند. در یکی از این مقاله‌ها ادعا شده بود که اولین راهپیمایی ماه مه در سان-فرانسیسکو برگزار شده! مضمون اصلی این تظاهرات نیز باید ضدامپریالیستی باشد و جمهوری اسلامی به همه‌ی دنیا نشان داده که امپریالیسم می‌تواند از جانب «کارگران، کشاورزان، کارمندان و تجار بازار شکست داده شود» [۵۹] خمینی یک سخنرانی آتشین دیگر به مناسبت «روز کارگر» ایراد کرد. او کارگران را «چراغ راهنمای بشریت» خواند و آنان را به عنوان مفیدترین طبقه جامعه ستود؛ به مناسبت تقدیم شهدایی بسیار در راه انقلاب به آنان تبریک گفت و کارگران را تشویق کرد که سفت و سخت در برابر همه‌ی دسیسه‌های امپریالیسم بایستند. [۶۰]



پوستر روز جهانی کارگر، طراحی شده توسط  
حزب جمهوری اسلامی در سال ۱۹۸۰م.



پوستر روز کارگر متعلق به حزب جمهوری اسلامی در سال ۱۹۸۰. این پوستر نویدبخش سعادت کارگران در این دنیا و آخرت است.



پوستر روز کارگر متعلق به حزب جمهوری اسلامی در سال ۱۹۸۰م. این پوستر نشان می‌دهد که چنین دست‌هایی هیچ‌گاه به جهنم نمی‌روند.



پوستر سازمان مجاهدین خلق به مناسبت  
روز کارگر در سال ۱۹۸۰م.

در میانه‌ی آن روز حزب جمهوری اسلامی جمعیتی عظیم را در خارج از سفارت سابق آمریکا گرد آورد که در آن روزها «لانه‌ی جاسوسی آمریکا» خوانده می‌شد. این جمعیت از حومه‌ی صنعتی شهر، یعنی از راه‌آهن، میدان شوش و میدان خراسان در جنوب، از میدان امام حسین در شرق تا میدان آزادی و انقلاب در غرب، از پل امامزاده داوود در شمال غربی تا خانه‌ی کارگر در جنوب تهران (که در آن سال حزب جمهوری اسلامی و شوراهای اسلامی کار<sup>۱</sup> متعلق به این حزب آن را اشتغال کرده بودند) گرد آمده بود.

شعارها و پلاکاردهای حزب جمهوری اسلامی به صراحت بر تبعیت از نظام جمهوری اسلامی و رهبری امام خمینی تأکید می‌کرد. آنها اتحاد جماهیر شوروی و چین را، هم‌چون انگلیس و ایالات متحده به دلیل سیاست‌های امپریالیستی‌شان محکوم می‌کردند؛ و خواستار ملی‌سازی تجارت خارجی و تصویب قانون کار، ترغیب کارگران به بهره‌وری بیشتر و محکوم کردن اعتصاب به عنوان "خراب‌کاری ضد انقلابی" بودند. رهبر حزب جمهوری اسلامی که برای جمعیت سخنرانی می‌کرد هشدار داد که آمریکا در حال توطئه‌چینی برای سرنگونی جمهوری اسلامی به کمک افسران سلطنت‌طلب و روشن‌فکران دانشگاهی «چپ‌نما» است. او گفت: «آنان که که کارگران را به اعتصاب کردن تحریک می‌کنند، چپ‌های آمریکایی هستند» [۶۱] او به صراحت اعلام کرد که اول ماه مه را باید نه فقط به عنوان روز کارگر که به عنوان روز معلم<sup>\*</sup> نیز گرامی داشت. تظاهرات با تأکید مجدد به پشتیبانی از پیکار مستضعفین جهان علیه مستکبرین امپریالیست خاتمه پیدا کرد. ارگان حزب روزنامه جمهوری اسلامی تیتر اول خود را چنین انتخاب کرد: کارگران ایران یک‌صد فریاد زدند «مستضعفین جهان علیه مستکبرین متحد شوید!».

---

\* به یاد آیت‌الله مطهری. آبراهامیان



کمی بعد در همان روز، حزب توده راهپیمایی خود را از میدان توپخانه (که در آن موقع نامش به میدان امام خمینی تغییر کرده بود) به سمت خیابان طالقانی و سفارت سابق آمریکا برگزار کرد. این تظاهرات از سوی شصت و دو سندیکا و شورای کارگری فراخوانده شده بود. علاوه بر تجدید میثاق با جمهوری اسلامی و امام خمینی، در شعارهای حزب خواسته‌های سال گذشته برای اصلاحات اجتماعی، هم‌چون اصلاحات ارضی، دست‌مزد برابر در ازای کار مساوی و قانون کار جدید را تکرار شد.



پوستر حزب توده به مناسبت روز کارگر در سال ۱۹۸۰م.

ماست جشن جهانی کارگری اول ماه مه ۱۹۸۰  
(۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۹)



لوگوی حزب توده به مناسبت روز کارگر در سال ۱۹۸۰م. این لوگو به زبان‌های فارسی، ترکی و کُردی خواستار همبستگی کارگران است.

در کنار این شعارها، تظاهرکنندگان شعارهایی دیگر را نیز فریاد می‌کردند: «لیبرال، جاده صاف کن آمریکا» «مشارکت کارگران در چرخاندن کارخانه» و «بوذر دشمن سرمایه‌داری».\* اگرچه مضامین دینی در این شعارها وارد شده بود، اما هنوز زنان بی‌حجاب در صفوف تظاهرات به چشم می‌خوردند. [۶۲]

البته، این نکته قابل یادآوری است که در ویژه‌نامه اول ماه مه روزنامه‌ی «مردم» ارگان کمیته مرکزی حزب، نویسنده یکی از مقاله‌ها بر این نکته

---

\* بوذر یکی از یاران حضرت محمد بود که تجمل و شکوه و جلال خلفای اولیه را محکوم می‌کرد.  
آبراهامیان

تأکید کرده بود که اول ماه مه حقوق زنان را نیز هم‌چون حقوق مردان برای سازماندهی در اتحادیه‌های کارگری گرامی می‌دارد. این روزنامه در کنار این مقاله‌ها عکس‌هایی از زنان بی‌حجاب تظاهرکننده در مراسم قبلی اول ماه مه در سال‌های ۱۹۷۹م (۱۳۵۸خ)، ۱۹۵۳م (۱۳۳۲خ)، ۱۹۴۶م (۱۳۲۵خ) دوباره منتشر شده بود. [۶۳] چنین عکس‌هایی از دید روحانیون پنهان‌نماند. علاوه بر تظاهرات یاد شده در خیابان‌های اطراف سفارت آمریکا، دیگر گروه‌ها نیز میتینگ‌های مخصوص به خود را برگزار کردند. فدائیان در میدان بزرگ آزادی گرد آمدند و حزب‌اللهی‌هایی که با کامیون به آنجا آورده شده بودند با سنگ به آنها حمله بردند. احتمالاً این افراد را حاکمیت سازمان داده بود. مراسم پیکار در خارج از دانشگاه تهران برگزار شد. مجاهدین در جنوب میدان راه‌آهن جمع شده بودند که با حمله حزب‌اللهی‌های موتورسوار روبه‌رو شدند.



پوستر حزب توده به مناسبت روز کارگر در سال ۱۹۸۰م.

مسعود رجوی رهبر مجاهدین به دلیل تهدید جانی نتوانست در این مراسم حضور یابد. حتی جبهه‌ی ملی که متعلق به طبقه‌ی متوسط بود نیز مراسم کوچکی به مناسبت این روز در خیابان کارگر در شرق [مرکز] تهران برگزار کرد. [۶۴]

### اول ماه مه در سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۸۱ (۱۳۷۰-۱۳۶۰)

از سال ۱۳۵۹خ (۱۹۸۰م)، جمهوری اسلامی همه تلاش خود را به کار بست تا اول ماه مه را به زیر بیرق خود درآورد. رژیم این عمل را با انحصاری کردن، محدود کردن، پاک‌سازی و کوچک‌سازی تظاهرات انجام داد. روزهای اول ماه مه تا سال‌های اولیه دهه‌ی ۱۹۹۰م (۱۳۷۰خ) نیز برگزار می‌شد؛ ولی شکل و محتوای آن عمیقاً تغییر کرده بود.



پوستر حزب توده به مناسبت روز کارگر در سال ۱۹۷۹م.

جمهوری اسلامی این روز را با امحای منظم و قاعده‌مند مخالفانش به صورت انحصاری درآورد. در سال ۱۹۸۰م (۱۳۵۹خ) سازمان پیکار مغضوب

واقع شد و در [خرداد] سال ۱۹۸۱م (۱۳۶۰خ) مجاهدین خلق، جبهه‌ی ملی و بسیاری از گروه‌های مارکسیستی، هم‌چون سازمان چریک‌های فدایی خلق (اقلیت)\* نیز ممنوع شدند.

در سال ۱۹۸۲م (۱۳۶۱خ) دو سازمانی که خود انتظار داشتند نقش اپوزسیون وفادار و قانونی رژیم را بازی کنند- یعنی حزب توده و فداییان (اکثریت)- به همین سرنوشت دچار شدند و جمهوری اسلامی به‌گونه‌ای گسترده کادرهای آنها را دستگیر کرد.\* با وجود این که تظاهرات اول ماه مه این گروه‌ها، به رغم اندازه و وسعت بیشترشان، نسبت به سال‌های قبل، از هرگونه انتقاد مستقیم به حاکمیت خالی بود، نتوانست جلوی هجوم حاکمیت را بگیرد [۶۵] این مسئله به هیچ رو تصادفی نبود که حاکمیت اول ماه مه سال ۱۹۸۳م (۱۳۶۲خ) را برای پخش اعترافات از پیش ضبط شده‌ی بخشی از رهبری حزب توده انتخاب کرد. در این سخنرانی، نورالدین کیانوری اعتراف کرده بود که برای «اتحاد شوروی جاسوسی کرده»، «علیه امام خمینی توطئه‌چینی کرده»، و «در حمایت از جمهوری اسلامی صداقت به خرج نداده است.» [۶۶] و در پایان باید گفت که در سال ۱۹۸۷م (۱۹۶۶خ)، و با انحلال خودخواسته‌ی حزب جمهوری اسلامی،\* خانه‌ی کارگر و شوراهای اسلامی کار وابسته به آن تدارک برگزاری میتینگ‌های اول ماه مه را بر عهده گرفتند. در بعضی سال‌ها این تظاهرات از همراهی نیروهای مسلح داوطلب- به خصوص سپاه پاسداران- نیز بهره‌مند می‌شد.

---

\* این گروه برخلاف رقیب انشعابی‌اش اکثریت به صورت علنی و آشکار جمهوری اسلامی را به چالش می‌کشید. آبراهامیان

\* این مسئله در مورد حزب توده بیشتر از فداییان صادق است. ضربه اصلی را فدائیان در سال ۱۳۶۵خ خوردند.م.

\* علت اصلی این انحلال اختلاف بین محافظه‌کاران و پوپولیست‌های رادیکال بود. آبراهامیان



تمبر یادبود روز کارگر ۱۹۸۲م

رژیم، روز اول ماه مه را با جمع کردن آن از خیابان و راندن به مکان‌های سرپسته، محدود کرد. در ابتدا آن را در میدان‌های شهر یا محوطه‌ی دانشگاه برگزار می‌کرد، سپس هم‌چون زمان شاه در استادیوم‌های ورزشی و سرآخر و پس از مرگ خمینی این مراسم را در آرامگاه بزرگ و سرپوشیده‌ی او برگزار می‌کرد. در مراسم اولیه جشن‌ها شاد و دسته جمعی بود و کارگران فعالانه در آن شرکت کردند و تفکر سیاسی‌شان را بروز می‌دادند؛ اما مراسم بعد به نمایش‌های رسمی، خشک و کنترل شده بدل شد که در آنها سپاه پاسداران، کارگران را با اتوبوس به محل مراسم می‌آورد تا آنها به صورت سربه‌زیر و منفعلانه به سخنان مقامات رسمی گوش فرا دهند. مناسبت‌های اولیه میزان تأثیرگذاری جامعه بر دولت را بازتاب می‌داد؛ اما مراسم بعد قدرت فائقه دولت را بر جامعه نشان می‌داد.

رژیم، به شیوه‌های متعدد این مراسم را از رنگ و بوی [خاص خود] تهی کرد. به گونه‌ای فزاینده این روز را «روز کارگران و معلمان» می‌نامید و سهمی بیشتر نیز در آن به مسئله شهادت مطهری می‌داد. رژیم، اکثر خواسته‌های رادیکال را از این مراسم زدود. خواسته‌هایی هم‌چون: حق اعتصاب، مزد برابر برای کار مساوی، ملی کردن بازرگانی خارجی و صنایع بزرگ. در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰م (۱۳۶۰خ) مضمون غالب این تظاهرات تحریک بخشیدن مردم در برابر «امپریالیسم آمریکا و عراق فاشیست» بود؛ اگرچه به افزایش سطح سواد و معنویات در میان طبقه‌ی کارگر نیز توجه می‌شد.



تمبرهای یادبود روز کارگر و معلم ۱۹۸۷م. بر روی تمبر یادبود روز معلم، تصویر آیت‌الله مطهری قرار دارد.

تنها خواست رادیکال چپ که هنوز باقی مانده بود درخواست قانون کار جدید بود. در این میان برخی از سخنرانان دولتی می‌گفتند که مارکسیست-



ها اهمیت مذهب را برای سازمان‌دهندگان کارگری قرن نوزدهم آمریکا  
عامدانه نادیده گرفته‌اند [۶۷] روزنامه‌های دولتی نیز با اطلاق اصطلاح  
پاسداران کار به برگزارکنندگان مراسم اولیه‌ی اول ماه مه در آمریکا به آن  
رنگ و بوی دولتی می‌دادند. آنها اصطلاح پاسداران کار را از ترجمه‌ی  
«شوالیه‌های کار» به دست داده بودند. \* [۶۸]

رژیم، هم‌چنین همه تلاش خود را به کار بست تا از اهمیت اول ماه مه  
بکاهد. از این روز در تقویم رسمی نشانی یافت نمی‌شد؛ حال آن که این  
تقویم‌ها افزون بر سی تعطیل عمومی، هم‌چون تعطیلات مربوط به محرم،  
رمضان، سال نو ایرانی، تولد حضرت محمد و امام جعفر صادق، سالگرد  
تأسیس جمهوری اسلامی، انقلاب اسلامی و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲خ، را  
برشمرده بودند. برخی از روحانیون برجسته پیشنهاد داده بودند که روز  
کارگر باید هم‌زمان با تولد امام غایب گرامی داشته شود. [۶۹] از اواخر دهه‌ی  
۱۳۶۰خ (۱۹۸۰م) میتینگ‌های اول ماه مه نزدیک به غروب برگزار می‌شد و  
به همین دلیل کارخانه‌ها ساعت‌های کاری مفیدشان را از دست نمی‌دادند.  
روزنامه‌های دولتی نیز به شدت پوشش رسانه‌ای خود را از این مراسم دریغ  
می‌کردند. در اوایل دهه‌ی ۱۳۶۰خ (۱۹۸۰م) این رسانه‌ها بخش اعظم  
صفحه‌ی اول خود را به این مراسم اختصاص می‌دادند و حتی ضمیمه‌های  
اختصاصی منتشر می‌کردند. از اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰م (۱۳۶۰خ) دیگر به چاپ  
مقاله‌های مختصر در صفحات داخلی بسنده می‌کردند و در برخی از سال‌ها  
در مقایسه با رویداد اول ماه مه فضای بیشتری به «مطهری» و روز معلم

---

\* پاسدار واژه‌ای بود که در افواه عامه، در اوایل انقلاب و تا اواخر دهه‌ی شصت، به عنوان معادل  
سپاهی و بسیجی به کار می‌رفت.م

اختصاص می‌دادند. [۷۰] هم‌چنین، رژیم مایل بود که این مراسم فقط در پایتخت برگزار شود.

کاهش اهمیت روز اول ماه مه را می‌توان به آسانی در چگونگی توجه به این روز یافت. خمینی آخرین سخنرانی‌اش را به مناسبت اول ماه مه در سال ۱۹۸۲م (۱۳۶۱خ) ایراد کرد. در این سخنرانی، او کارگران و کشاورزان را به عنوان دو بال قوی کشور مخاطب قرار داد، حضرت محمد و امام علی، امام صادق، امام محمد باقر را به عنوان کارگران سخت‌کوش یدی توصیف کرد، و متذکر شد که رسول اکرم برای کار بدنی آن‌قدر اهمیت قائل بود که به دستان پینه بسته‌ی کارگری بوسه زده بود. [۷۱] او از حدیثی کهن نقل قول آورد که در آن رسول اکرم اعلام کرده بود: «عرق کارگر در چشم خداوند ارزش خون شهید را دارد». او هم‌چنین خط فاصل روشنی بین کارگران یدی و سرمایه‌داران کشید؛ یعنی مابین کارگرانی که از سعادت مادی و معنوی به واسطه کار سخت و صرفه‌جویی‌شان برخوردارند و کسانی که در گناهان دنیوی و اخلاقی به واسطه‌ی کاهلی، ملال، شکم‌پرستی و تنبلی‌شان غوطه‌ورند. او می‌گفت: «یک روز عمر کارگر از همه زندگی سرمایه‌دار ارزشمندتر است».

این سخنرانی شاید «پوپولیستی‌ترین» سخنرانی خمینی بود. با وجود این، در سال‌های میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰م (۱۳۶۰خ) خمینی سخنرانی‌های اول ماه مه را به رئیس‌جمهوری و نخست‌وزیرش واگذاشت و در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰م (۱۳۶۰خ) رئیس‌جمهوری و نخست‌وزیر نیز این وظیفه را بر دوش وزیر کار و رئیس‌خانه‌ی کارگر گذاشتند.

[تلاش رژیم برای] تغییر ماهیت این رخداد را به خوبی می‌توان در سال ۱۹۹۰م (۱۳۶۹خ) دید. گردهم‌آیی اول ماه مه در کنار آرامگاه خمینی و در ساعت‌های بعدازظهر برگزار شد. مشارکت‌کنندگان در آن که بیشتر کارگران

مرد بودند که از کارخانه‌هایشان با اتوبوس به محل مراسم آورده شدند. مخاطبان وظیفه‌ای جز آرام نشستن و گوش سپردن به مجموعه‌ای از سخنرانان نداشتند. آنان در زمان‌های مناسب فریاد موافق می‌کشیدند به خصوص وقتی که یکی از سخنرانان اعلام کرد که «خداوند نیز کارگر است». سخنان سخنرانان آکنده بود از اصطلاح «انشاءالله» که در ادبیات مذهبی به معنای واگذار کردن تقدیر به خداوند است.

قطع‌نامه‌ی خوانده شده در پایان این گردهم‌آیی با فریادهای موافق مخاطبان روبه‌رو شد. در این قطع‌نامه بار دیگر بر پشتیبانی از جمهوری اسلامی تأکید شد؛ قطع‌نامه هم‌چنین بر تعهد به افزایش بهره‌وری، نیاز به طرح و اجرا کردن پروژه‌های کاری، حقوق بی‌کاری، برنامه‌های سوادآموزی و از همه مهم‌تر تصویب قانون کار تأکید کرده بود. تصویب قانون کار مدت زیادی به طول انجامیده بود. واقعیت این بود که جمهوری اسلامی ۱۱ سال پس از تأسیس خود، هنوز قانون کار جدید نداشت.

تصویب نشدن چنین قانونی خود نشان‌دهنده‌ی جوهره‌ی پویولیستی رژیم بود: نمایشی پرسروصدا از وعده‌های رادیکال، اما عمل‌کردی اندک در عرصه‌ی عمل برای بهبود وضعیت زندگی کارگران. حتی نمادهای رادیکال نیز از توان خود تهی شده بودند. روزنامه‌های رسمی به جای یک گل میخک سرخ و سرزنده، دسته گل‌های بزرگ و پرتجمل به چاپ رساندند؛ از آن نوع دسته گل‌هایی که در مراسم ختم یا خانه‌های بورژواها می‌توان یافت. در غروب آن روز یک گروه تئاتر کارگری نمایشی تحت عنوان «هر روز مثل روز دیگر است» به اجرا گذاشت.

رژیم روز اول ماه مه را به زیر بیرق خویش آورد؛ اما واقعیت این است که این روز زنده ماند؛ و حتی به شکل رام شده‌اش نیز، قدرت نمادین سنت چپ در ایران مدرن را بازتاب داد.

*Roonak Publication*

*Roonak Publication*

*Roopak Publication*

## فصل چهارم: استفاده و سوء استفاده از تاریخ

ما همه چیز را مدیون روحانیت هستیم. تاریخ نشان داده است که در هزاره‌ی گذشته روحانیت رهبری نهضت‌های انقلابی و مردمی را بر عهده داشته است و این روحانیت است که اولین شهدا را تقدیم جنش کرده است. این روحانیت است که همیشه از مستضعفین در برابر پول پرستان دفاع کرده است.

سخنرانی آیت‌الله خمینی  
اطلاعات، اول مارس ۱۹۸۹

در این چند ماهه اخیر که در زندان بودم این فرصت را یافتم که تاریخ، به خصوص تاریخ چپ ایران، را مطالعه کنم... من می‌خواهم نتایجم را با مردم، به خصوص جوانان، در میان بگذارم تا آنها گمراه نشوند.

دبیر اول حزب توده  
اعترافات تلویزیونی ۲۸ اوت ۱۹۸۳

### تاریخ بازگونه

در شب اول ماه مه ۱۳۶۲خ (۱۹۸۳م)، صدا و سیمای جمهوری اسلامی مخاطبانش را شگفت زده کرد. تلویزیون ایران رهبران کهنه‌کار حزب توده

ایران را نشان داد که به جرائم و تخلفات بزرگشان، از جمله وابستگی «به ایدئولوژی بیگانه» اعتراف کردند [۱] اعترافات تلویزیون در ذات خودش امری چندان جدید نبود. از سال ۱۳۶۰ صفی طولانی از مخالفان [جمهوری اسلامی] همچون مصدقی‌ها، طرفداران پیشین آیت‌الله خمینی، سلطنت‌طلب‌ها و اعضای مجاهدین خلق به تلویزیون آمده و پذیرفته بودند که در «توطئه چینی‌های خبیثانه» شرکت، و در «ارتباط خائنه با قدرت‌های خارجی» نیز قرار داشته‌اند. هیچ کدام از محتویات اعترافات رهبران حزب توده نیز بدیع نبود؛ زیرا چپ ایران از قدیم الایام متهم به توطئه چینی و خیانت به کشور، پراکندن تخم اندیشه‌های بیگانه و از همه بیشتر جاسوسی برای اتحاد شوروی بود.

آنچه در اعترافات سال ۱۳۶۲- که تا ده ماه بعد هم به صورت متناوب پخش می‌شد- موجب شگفتی بود تکیه بیش از حد بر تاریخ بود.

مسئله تاریخ در اعترافات سه تن از مهمترین رهبران حزب توده خود را بیشتر نمایان کرد: نورالدین کیانوری، دبیر اول ۷۱ ساله حزب، احسان طبری ۶۸ ساله، اصلی‌ترین نظریه‌پرداز حزب توده از میانه دهه ۱۳۲۰ خ (۱۹۴۰ م) و محمود اعتمادزاده (معروف به م.آ به آذین) نویسنده معروف و هوادار پیگیر\* حزب توده از اوایل دهه بیست. اولین برنامه تلویزیونی با اعترافات به آذین شروع شد که در این اعترافات سه نکته برجسته بود:

این درس که اسلام فقاهتی درک درست از گذشته را در اختیار می‌گذارد؛ اینکه تعبیر مارکسیستی از تاریخ نادرست است؛ و این که تندروهای سکولار در ایران به واسطه‌ی ایدئولوژی بیگانه‌شان به مردم ایران خیانت کرده‌اند.

---

\* کسی که عضو حزبی نیست ولی از برنامه‌های آن حزب جانبداری می‌کند. *Fellow-Traveler*



اعترافات سه رهبر حزب توده از همین الگو پیروی می‌کرد. آنها با درود به «امام خمینی رهبر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی» شروع کردند. سپس بر این نکته انگشت گذاشتند که زندان کوتاه مدت‌شان این فرصت را برای آنها فراهم آورده که تاریخ را بیشتر مطالعه کنند. کیانوری اولین اعتراف طولانی خود را با این نتیجه‌گیری پایان داد که چپ نیازمند مطالعه عمیق و دقیق جامعه و تاریخ ایران است. طبری (البته یک‌سال بعد) اعلام کرد که در زندان به این تشخیص رسیده است که همه کارهای زندگی‌اش پیش از این که مسئولان زندان او را با نویسندگان اسلامی، به خصوص آیت‌الله مطهری آشنا کنند، تباه و نادرست بوده است. طبری توضیح داد که کتاب‌هایش به سبب استفاده از منابع بیگانه (اروپایی، صهیونیستی، فراماسونی و مارکسیسم اردوگاهی) و همچنین استناد به آثار کسروی و سنگلجی بی‌مصرف بوده‌اند و او اشکال‌های کار کسروی را در زندان به‌دلیل خواندن کتاب امام‌خمینی - کشف الاسرار - درک کرده است. یکی دیگر از رهبران میان‌رتبه حزب توده پیش از اعدام، دفاعیه‌اش را به این نکته اختصاص داده بود که از زندان‌بانان به‌سبب تبدیل زندان به دانشگاه تشکر کند.

همه رهبران حزب توده [که به اعتراف وادار شده بودند] اعلام داشتند که کاش بتوانند اشتباهات‌شان را افشا کنند و مانع گمراهی نسل جوان‌تر شوند. به عنوان مثال، طبری به جوانان هشدار می‌داد که مارکسیسم بی‌تردید آنها را از مردم، تاریخ و فرهنگ خودشان جدا می‌کند. رهبران حزب توده روحانیت را بدین سبب که قهرمانانه مردم را در طول تاریخ راهبری می‌کرده، تحسین کردند. به آذین اظهار داشت که روحانیت در طول هزاران سال رابطه نزدیکی با مردم مستضعف داشته است.



تمبرهای یادبود پیشگامان نهضت اسلامی در سال ۱۹۸۳ م.  
 شیخ فضل الله نوری، آیت الله مدرس، میرزا کوچک خان و نواب صفوی.

کیانوری نیز اعلام کرد که مارکسیسم در برابر روحانیت هیچ امیدی برای موفقیت ندارد؛ زیرا آنان نه فقط مسلح به «اسلام مبارز» بلکه متکی به پشتیبانی مردم نیز هستند. علاوه بر این، همه‌ی این رهبران متفق القول بودند که «ایدئولوژی بیگانه» باعث وابستگی‌شان به «روس‌ها»<sup>\*</sup>،

<sup>\*</sup> نویسنده در اینجا کلمه *Soviet* را به کار برده که معادل شوروی‌ها می‌شود؛ ولی از زبان افرادی که به اعتراف وادار شده بودند لغت «شوروی‌ها» به گوش نمی‌رسید؛ بلکه آنها وادار شده بودند که به‌رغم عادت دیرین خود اتحاد شوروی را «روس‌ها» بنامند. م

توطئه‌چینی، درک نکردن درست جامعه‌ی خود، قبله درست کردن از روشن‌فکران [سکولار] و بی‌اعتنایی به فرهنگ مذهبی کشورشان شده است. کیانوری، در اولین مصاحبه تلویزیونی، سرچشمه «همه» تخلفات [حزب] را ایدئولوژی بیگانه دانست. در دیگر برنامه‌های تلویزیونی او از «تخلفات» صحبتی نکرد بلکه به جای تخلف واژه‌هایی هم‌چون «گناه، بیماری و خیانت بزرگ» را به کار برد.

نمونه‌ای روشن‌تر این بود که هر یک از این رهبران حزب چهار برهه‌ی تاریخی را برمی‌شمردند که چپ در آنها به ایران خیانت کرده است: انقلاب مشروطه، به خصوص خلع سلاح قهری جنگ‌جویان ستارخان [در پارک اتابک] در سال ۱۲۸۸خ (۱۹۱۰م)؛ جنبش جنگل در سال‌های ۱۲۹۴-۱۳۰۰خ (۱۹۱۵-۱۹۲۱م)؛ که با مرگ رهبر آن میرزا کوچک‌خان در کوهستان‌های جنگلی گیلان پایان یافت؛ به قدرت رسیدن رضاشاه در سال‌های ۱۳۰۰-۱۳۰۴خ (۱۹۲۱-۱۹۲۵م) و به خصوص جبهه مخالفی که مدرس پس از به سلطنت رسیدن رضاشاه تشکیل داده بود؛ و دولت دکتر مصدق در سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۳۲خ (۱۹۵۱-۱۹۵۳م) که با سقوط دولت او به سبب وقوع کودتای تلخ ۲۸ مرداد پایان گرفت. از زمان اعترافات تلویزیونی سال ۱۳۶۲ این چهار برهه‌ی تاریخی به صورت دائم در تبلیغات رسمی ظاهر می‌شد. در روزنامه‌ها، اخبار رادیو، تریبون نماز جمعه، کتاب‌های درسی و حتی نشریات روشنفکری. مقام‌های رسمی حکومتی گاه از این اعترافات برای اثبات ادعاهای خود استفاده می‌کردند. جمهوری اسلامی به یقین بی‌دلیل با تاریخ به‌سان مستی چرند و پرند برخورد نکرده است. به واقع، این نظام، در روند دستیابی به "حقیقت تاریخی"، دشواری‌های چشم‌گیر را- به شیوه‌هایی کمابیش نامتعارف- تحمیل کرده است.

این فصل سه هدف مرتبط با هم را دنبال می‌کند. اولین هدف توصیف چگونگی بهره‌برداری رژیم از این برهه‌های تاریخی به مثابه «لحظات معنی‌دار» است که در آن چپ به ملت خیانت کرده است، حال آن که در همان بازه‌های زمانی روحانیت در برابر امپریالیسم، فئودالیسم و استبداد ایستاده بود. از این‌رو، این فصل به کشف جنبه‌هایی از این لحظات تاریخی خواهد پرداخت که جمهوری اسلامی آن را برجسته کرده، کوچک شمرده شده یا حتی به‌طور کامل نادیده گرفته است.

هدف دوم این فصل است که نشان دهد رژیم چگونه تاریخ را به کار می‌گیرد تا مشروعیت مذهبی و نیز مشروعیت مردمی پیدا کند. اگرچه خمینی (دست‌کم در رساله‌ی دینیش) از متون مقدس برای اثبات حق حاکمیت روحانیون سود برده، جمهوری اسلامی از این حربه نیز سود می‌برد که روحانیون کشور را با شجاعت و شهامت از دست امپریالیسم، فئودالیسم و استبداد نجات داده‌اند. این نوع طلب مشروعیت چندان بر پایه حقوق الهی نیست، بلکه براساس کارکرد سکولار [حاکمان] در حفظ استقلال ملی قرار دارد.

هدف سوم این فصل نشان دادن این موضوع است که تبلیغات رژیم فقط برای به حاشیه راندن چپ طراحی نشده بلکه هدف آن جلب نظر ملی‌گرایان غیرمذهبی (که در ایران به عنوان مصدقی شناخته می‌شوند) نیز بوده است. در تاریخ‌نگاری ایرانی، این چهار برهه‌ی تاریخی، بسیار مناقشه‌برانگیز بوده است؛ به خصوص بدین سبب که ملی‌گرایان برجسته را از چپ‌گرایان شاخص در تاریخ ایران جدا می‌کرده است. به عنوان مثال میان ستارخان نجات‌دهنده انقلاب مشروطیت و پیرم خان سوسیال دموکرات ارمنی رئیس نظمیه تهران؛ میان کوچک‌خان جنگلی و حیدرخان عموآغلو رهبر حزب کمونیست؛ بین آیت‌الله مدرس و سلیمان میرزا اسکندری بنیان‌گذار حزب

اجتماعیون (سوسیالیست) و صد البته میان مصدق و کیانوری و دیگر رهبران حزب توده ایران. ذکر این نکته نیز ضروری است که جمهوری اسلامی - هم چون اکثر حکومت‌ها که خواهان ساده‌سازی مسائل\* هستند - حداکثر تلاش‌اش را می‌کند تا مسائل به شدت پیچیده‌ی ایدئولوژیک را به تقابل‌های ساده‌ی فردی تقلیل دهد که در آن یک طرف تجسم خیر و طرف مقابل تجسد شر محض باشد.

### انقلاب مشروطیت ۱۲۹۰ - ۱۲۸۴ خ (۱۹۱۰ - ۱۹۰۵ م)

انقلاب مشروطیت در سال ۱۲۸۴ خ (۱۹۰۵ م)، به صورت جنبش گسترده‌ی شهری، تحت رهبری سه تن از روحانیون بلندمرتبه‌ی تهران، سید عبدالله بهبهانی، سید محمد طباطبایی و شیخ فضل‌الله نوری شروع شد؛ اما این جنبش در سرانجام خود دست‌خوش تجزیه شد. در ابتدا شیخ فضل‌الله نوری در سال ۱۹۰۸ جذب سلطنت‌طلبان شد و بدین سبب شاه توانست پارلمان را به توپ ببندد و برخی از انقلابیون را اعدام کند. این رخداد آتش جنگ داخلی را شعله ور کرد. در سال‌های ۱۹۰۹ - ۱۹۰۸ م شیخ فضل‌الله نوری، با تغییر جبهه به سود سلطنت‌طلبان، هم‌قطاران سابقش را به تقلید از بیگانگان، کنار گذاشتن شرع مقدس، عضویت مخفیانه در فرقه ضاله بابی فراماسونری و آوردن افکار بدعت‌آمیز هم‌چون آزادی، برابری، آناشیسیم، نهیلیسیم، سوسیالیسیم و ناتورالیسیم\* متهم می‌کرد. [۲] او رهبران مشروطه‌خواه را به خاطر ارتداد و فساد فی الارض (که هر دو بر مبنای شرع

---

\* یک اصطلاح است و به معنای کاهش کیفیت یک امر برای جلب مخاطبان بیشتر است *Lowest Common Denominator*

\* اولویت و برتری قوانین طبیعی بر قوانین الهی.

مقدس گناهان کبیره محسوب می‌شوند) تکفیر کرده بود. [۳] پس از جنگ داخلی، شیخ فضل‌الله نوری خود به اتهام افساد فی‌الارض به دار آویخته شد.\*

نقار بعدی در سال ۱۲۸۹ خ (۱۹۱۰) پیش‌آمد که مجاهدان مسلح به سرکردگی ستارخان (قهرمان جنگ داخلی) از دستور دولت برای خلع سلاح سرپیچی کردند. بعد از یک درگیری کوتاه ولی خون‌بار در پارک اتابک تهران پیرم خان ارمنی، رئیس تازه منصوب شده‌ی نظمیه‌ی تهران، موفق به خلع سلاح آنان شد. پیرم خان از عشایر بختیاری و هم‌چنین از سربازان کارآزموده‌ی ارمنی در جنگ داخلی برای این کار استفاده کرد. پیرم خان، هم‌چنین از پشتیبانی حیدرخان عمو اوغلو که به تازگی در تأسیس حزب سکولار دموکرات هم‌کاری کرده بود، برخوردار بود. [۴] پس از واقعه‌ی پارک اتابک، ستارخان، که در آن حادثه مجروح شده بود، از سیاست کناره گرفت و همراهانش نیز پراکنده شدند. برخی ستارخان را به سبب نجات تبریز از دست مستبدین در جریان جنگ داخلی و هم‌چنین مقاومت در برابر خلع سلاح جنبش انقلابی گرامی داشته، و قهرمان واقعی انقلاب مشروطه دانسته‌اند. آنها هم‌چنین ستارخان را «شهید» می‌دانند و ادعا می‌کنند که مرگ او، چهار سال پس از واقعه پارک اتابک، به دلیل زخم‌هایی بوده که در آن رخداد برداشته بود.

ارزیابی‌های پیروان خمینی و نیز خود او از انقلاب مشروطیت همواره یک-سان نبود. گاهی اوقات، به ویژه پیش از برگزیدن گفتمان پوپولیستی، آنها انقلاب مشروطیت را از پایه و بنیاد توطئه‌ای انگلیسی می‌دانستند که در سفارت انگلیس طرح‌ریزی شد و توسط عمال انگلیسی‌ها به اجرا درآمد تا

---

\* اشاره به خطابه آیت‌الله زنجانی رئیس دادگاه.

شریعت مقدس را تضعیف کنند. [۵] در زمان‌هایی دیگر، به خصوص در دوره‌ای که رتوریک پوپولیستی در اوج خود بود آنها از انقلاب مشروطیت به عنوان تلاش جمعی ضد امپریالیستی تقدیر می‌کردند. البته به گفته آنان این انقلاب را در ابتدا روحانیت رهبری می‌کرد و در ادامه با طرح و توطئه تندروهای سکولار مصادره شده بود. [۶]

خمینی می‌گفت: انقلاب مشروطه «خوب شروع شد، ولی به سبب حضور افرادی منحرف در آن مصادره، و در نتیجه از مردم دور شد.» [۷] یکی از مشاوران نزدیک خمینی گفت: چپ‌گرایان خیانت خود به ملت ایران را در اوایل سال ۱۹۰۹م شروع کردند؛ یعنی هنگامی که آشوب‌گران قفقازی تخم تفرقه و نفاق را در میان روحانیت پراکندند و باعث اعدام شیخ فضل‌الله نوری و ترور آیت‌الله بهبهانی شدند. [۸]

در گفتمان پیشاپوپولیستی آنان، شیخ فضل‌الله نوری قهرمانی راستین بود. جلال آل‌احمد در جزوه‌ی معروفش به نام غریب‌دگی، نوشته بود: "شیخ فضل‌الله نوری بدان سبب در برابر جمعیت هوچی در میدان توپخانه اعدام شد که می‌خواست اسلام را از دست‌اندازی امثال ملک‌خان ارمنی و طالبوف، سوسیال‌دموکرات قفقازی، حراست کند. من نعلش آن بزرگوار را بر سر دار هم‌چون پرچی می‌دانم که به علامت استیلا‌ی غرب‌زدگی بر بام سرای این مملکت افراشته شد." [۹] فریدون آدمیت، یکی از پیش‌تازان تاریخ‌نگاری انقلاب مشروطیت، در پاسخ به این نظرگاه، بر این باور بود که تجلیل آل‌احمد از فرهنگ سنتی و بدگویی او از افکار غربی، بی‌تردید به این نتیجه می‌رسید که ایرانیان اصلاً نمی‌بایست تلاشی برای رها کردن خود از چنگ نهادهای سنتی و از جمله استبداد شرقی انجام می‌دادند. [۱۰]

خمینی نیز [همچون جلال] یکی از ستاینندگان شیخ فضل‌الله نوری بود. او می‌گفت «دشمنان اسلام» شیخ فضل‌الله را با فریفتن مردم و دیگر آیات

عظام، اعدام کرده بودند. [۱۱] مریدان خمینی، شیخ فضل‌الله را به عنوان «اولین شهید جنبش اسلامی در ایران معاصر» بزرگ می‌داشتند. آنها مدعی بودند که مستشرقان، هم‌چون ایرانیان سکولار، توطئه کرده‌اند تا او را به عنوان یک «ملای مرتجع» تخریب کنند. آنها می‌گفتند که او به دست ارمنی‌ها، فراماسون‌ها و دیگر غرب‌زدگان اعدام شد. [۱۲] در مقاله‌ای در روزنامه این مدعیان تا به آنجا پیش رفتند که مدعی شدند که فرمان قتل او از اداره روابط خارجی انگلیس آمده است. [۱۳] نکته مهم دیگر این است که در تمبرهای پستی چاپ شده در جمهوری اسلامی، شیخ فضل‌الله نوری و نه آیت‌الله طباطبایی با بهبهانی را، به تصویر کشیده‌اند.

کیانوری در اعترافات تلویزیونی‌اش این روایت رسمی از شیخ فضل‌الله را پذیرفت و از آنجا که شیخ فضل‌الله نوری پدر بزرگ کیانوری نیز بود این اعترافات جنبه‌ی شخصی و فامیلی نیز به خود گرفت. البته، شایع بود که پدر کیانوری، شیخ مهدی نوری و فرزند ارشد شیخ فضل‌الله، نیز یکی از همان جماعتی بود که در مراسم اعدام شیخ هلهله می‌کردند. [۱۴] این شایعه که شیخ مهدی نوری برای اعدام پدرش هورا می‌کشیده به شدت مشکوک است؛ زیرا راوی این جریان مفسر به شدت محافظه‌کار انگلیسی است که نه فقط در مسئله مشروطیت به‌طور کامل طرفدار روسیه و سلسله قاجار بود، بلکه همواره مایل بود ثابت کند که ایرانیان (به خصوص آزادی-خواهان مشروطه‌طلب) از هرگونه گرایز انسانی و تعلقات فامیلی به دورند. [۱۵] مهدی ملک‌زاده، یکی از تاریخ‌نگاران پیشرو که خود در انقلاب مشروط شرکت داشت، این شایعه را به عنوان یک داستان سراسر جعلی رد کرده است. [۱۶]

در تفسیری "پوپولیستی‌تر" از انقلاب مشروطیت، جمهوری اسلامی اذعان می‌کند که قهرمانان واقعی انقلاب آیت‌الله بهبهانی و طباطبایی و متحدان-



شان در اردوی ستارخان بوده‌اند. بر پایه این نظرگاه، همه چیز تا پیش از سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۰۹ به خوب پیش می‌رفت؛ اما بعد از این که سکولارهای تندرو حزب دموکرات دو آیت‌الله معظم را کنار گذاشتند؛ آیت‌الله بهبهانی را ترور کردند و مجاهدان راستین را به زور خلع سلاح کردند، همه چیز رو به انحراف رفت. این نظرگاه انقلاب مشروطیت را به یک تصویر بزرگ‌تر پیوند می‌زد که در آن، کل تاریخ ایران معاصر (از غائله تنباکو در سال ۱۸۹۱ تا انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹) به صورت مبارزه ضد امپریالیستی مردم فقط به رهبری روحانیت آزادی‌خواه، تصویر شده بود. [۱۷]

هر دوی این روایت‌ها، با نادیده گرفتن نقش دیگر گروه‌های اجتماعی انقلاب مشروطیت را تحریف کرده‌اند. در این روایت‌ها تاجرانی که کل بحران از مناقشه‌ی آنان با دولت آغاز شد، اصناف بازاری که موج انسانی انقلاب را رقم زدند، روشن‌فکرانی که در انجمن‌های مخفی به هماهنگی جنبش یاری رساندند، اشراف اصلاح‌طلب که حکومت مستقر را از درون تضعیف کردند، و مردان ایل بختیاری که به اتفاق ارمنیان و گرجیان داوطلب بخش اعظم مقابله مسلح با استبداد صغیر را بر عهده داشتند، نادیده گرفته شده‌اند. [۱۸]

افسانه‌سرایی حول محور شیخ فضل‌الله نوری واقعیت‌های تاریخی درباره‌ی او از نظرها پنهان کرده است. شیخ فضل‌الله نوری، تا اوایل قرن بیستم، روابطی حسنه با روسیه داشت [۱۹] او از اعتراضات اولیه بازاریان در برابر اروپاییان [بلژیکی‌ها] بر سر حقوق گمرکی حمایت نکرد؛ با مشروعیت بخشیدن به معامله‌ی فروش یک قبرستان به روس‌ها برای تأسیس بانک استقرایی، رسوایی بزرگی آفرید- که با نیش قبر مردگان باعث ایجاد اعتراضاتی خودجوش شد [۲۰] او در تیرماه ۱۲۸۶ خ (۱۹۰۷ م)، و وقتی که همان بانک روسی به تامین مالی او پرداخت، یک گردهم‌آیی ضد مشروطیت

در میدان توپخانه به راه انداخت. [۲۱] در به توپ بستن مجلس شیخ فضل‌الله نوری مهم‌ترین ایدئولوگ درباری از کار درآمد. او محمدعلی شاه را به عنوان نگهبان اسلام ستود و ادعا کرد که حکومت‌های انتخابی با نص اسلام در تضادند و اطاعت از سلطان حکم الهی واجب بر همگان و روحانیون است. [۲۲] علاوه بر این، او جان رهبران مشروطه‌خواه را با متهم کردن آنها به بی‌خدایی، شرک و کفر و بابی‌گرایی مخفی، به خطر می‌انداخت؛ زیرا این اتهامات باعث می‌شد که متعصبان [با دست آویز قرار دادن این اتهامات] به خشونت دست بزنند. به واقع، شیخ فضل‌الله نوری، بیشتر به این دلیل که جان رهبران مشروطه‌خواه را به خطر انداخته بود و مسئول قتل آنها به حساب می‌آمد و کم‌تر به سبب حمایت از شاه در دادگاه مشروطه‌خواهان به مرگ محکوم شد. کتاب‌های درسی [جمهوری اسلامی] در توصیف دلیل اعدام شیخ فضل‌الله نوری از عبارت ستایش‌آمیز آل‌احمد درباره‌ی او استفاده می‌کنند و این نکته را بر آن می‌افزایند که رئیس آن دادگاه خود را به غرب فروخته بود. آنها از بهانه‌های کودکانه‌ای نیز استفاده می‌کنند، مثل اینکه پیرم خان (ارمنی کم‌سواد و بی‌بهره از آموزش حقوقی) در دادگاهی عالی که یک آیت‌الله العظمی را به مرگ محکوم کرد حضور داشت! [۲۳]

قضاوت خمینی نسبت به شیخ فضل‌الله و مشروطه‌خواهان تا اندازه‌ای مبهم و ریاکارانه بود. او مشروطه‌خواهان را متهم می‌کرد که چرا لغو سلطنت را خواستار نشدند و هم‌زمان از شیخ فضل‌الله طرفداری می‌کرد؛ شیخ فضل‌اللهی که همان اصلاحات مشروطه‌خواهان را نیز بر نتابیده بود. ولی از این کلام خمینی چنین برداشت می‌شد که گویی شیخ فضل‌الله مخالف سلطنت بوده است؛ و حال آن که واقعیت مسلم این است که مشروطه‌خواهان طالب سلطنت حداقلی بودند؛ اما شیخ فضل‌الله در حمایت از «سلطنت غیرمشروط به مجلس منتخب مردم» احتجاج می‌کرد. این ادعا

که شیخ فضل الله یکی از طلایه‌داران جنبش ضد سلطنت بوده، وارونه کردن تاریخ است.

افسانه‌سرایی پوپولیست‌های مذهبی درباره‌ی طباطبایی، بهبهانی و ستارخان نیز به همان اندازه [جعلیات پیرامون شیخ فضل‌الله نوری] پیچیده و متناقض است. طباطبایی نه فقط لیبرالیسم اروپایی را تحسین می‌کرد که عضو نه‌چندان مخفی لژ فراماسونری تهران بود [۲۵] بهبهانی در واقعه تنباکو (۱۸۹۱م) و هم‌چنین در جریان اعطای امتیاز انحصاری نفت (۱۹۰۲م) که در آن انگلیسی‌ها از امتیاز نفت (دارسی) برخوردار شدند سکوت اختیار کرده؛ شاید به این دلیل که «حق السکوت» مناسبی دریافت کرده بود.\*

با وجود این که برخی از تاریخ‌نگاران، ستارخان را به عنوان نجات‌بخش تبریز و «گاریب‌ادی»\* ایران می‌ستایند، بسیاری از هم‌زمان انقلابی‌اش او را راهزنی دائم‌الخمر و غارت‌گر شناخته‌اند. [۲۶] در باور پوپولیست‌های پس از انقلاب ۵۷ ستارخان به این علت خلع سلاح شد که به عنوان یک انقلابی مصمم، خواهان تکامل و پیش رفتن انقلاب بود. حال آن که نگرانی اصلی حکومت آن دوران برای خلع سلاح این بود که درگیری‌های مسلحانه گروه‌های مسلح در تهران باعث لبریز شدن کاسه‌ی صبر عامه مردم شود [۲۷] مقاومت ستارخان نیز در پارک اتابک نیز، نه به دلیل پایداری بر اصول انقلابی، بلکه بر سر مبلغی بود که دولت می‌خواست در ازای خلع سلاح او و هوادارانش به آنها بپردازد. [۲۸]

---

\* ۱۹۰۱ درست است. م

\* گاریب‌ادی انقلابی ایتالیایی که در آن کشور به نوعی قهرمان ملی محسوب می‌شود. م

بسیاری از هواداران او در اواخر کار، جنگاوران گرجی بودند که نه راهی به خانه و نه دورنمایی روشن از کار و زندگی در ایران داشتند. ستارخان نیز با حزب محافظه کار اعتدالیون در ارتباط بود که سیاستمداران ثروتمند و حتی سلطنت‌طلبان پیشین آن را راهبری می‌کردند. این حزب درباره مسائل اجتماعی، هم‌چون اصلاحات ارضی، کار کودکان، مالیات تصاعدی بر درآمد، آموزش زنان و برابری در مقابل قانون، با دموکرات‌ها مخالف بود. دست آخر این‌که، توصیف ستارخان به عنوان نجات‌دهنده تبریز و انقلاب مشروطیت، در حقیقت نادیده گرفتن نقش بختیاری‌ها، آرامنه و گرجیان در جنگ‌های تعیین‌کننده دوره‌ی استبداد صغیر است و این‌که نجات تبریز از اشغال سلطنت‌طلبان بیشتر مدیون مداخله‌ی به موقع ارتش تزاری بود که ستارخان خود نیز از آن به عنوان تنها بدیل موجود برای شکست و قحطی استقبال کرده بود. [۲۹]

### نهضت جنگل (۱۳۰۰ - ۱۲۹۴ خ، ۱۹۲۱ - ۱۹۱۵ م)

میرزا کوچک‌خان، چهره مشهور نهضت جنگل و صدر آن، توجهی افزون‌تر را نسبت به دیگر شخصیت‌های تاریخی اوایل قرن بیستم ایران به خود جلب کرد. ناسیونالیست‌ها او را «وطن پرستی سرکش»، «رهبری فسادناپذیر» و «جنگجویی خستگی‌ناپذیر» می‌دانند که کوه‌های شمال ایران را به سودای آزاد کردن کشور از دست نیروهای روس و انگلیس اشغال کرده بود [۳۰]. براساس این تفسیر، نهضت جنگل نزدیک بود موفق شود؛ اما چون خواسته‌های قربانی کردن ایران برای سازش با انگلیس بود، این نهضت شکست خورد [۳]. از نگاه اصلاح‌طلبان محلی، کوچک‌خان برای خودمختاری منطقه گیلان، و در مقابل زمین‌داران فئودال و رهبران فاسد ایلی می‌جنگید. [۳۲]

از نگاه برخی چپ‌گرایان، کوچک‌خان چه‌گواریی دیگر بود و جنگل‌های گیلان نیز همان سیرامائیسترای کوبا، و پیروان ریشوی او همان دهقانان انقلابی و جمهوری شورایی گیلان او با عمر کوتاهش طرحی اولیه از انقلاب کوبا بود.

از نگاه هواداران خمینی، کوچک‌خان شهیدی معمم بود که پرچم اسلام را در مقابل غرب برافراشته بود و در شرایطی کشته شد که هم‌زمان با سلطنت‌طلبان و کمونیست‌ها می‌جنگید [۳۳] او در جنگل‌های کوهستانی گیلان به سبب توطئه کمونیست‌ها از سرما یخ زد و اصول اخلاقی او نیز اجازه نمی‌داد که به اتحاد شوروی پناهنده شود. [۳۴] انقلاب اسلامی از کوچک‌خان با چاپ تمبر و پوستر و هم‌چنین چاپ مقالات، کتاب‌ها و تخصیص بخشی از کتاب‌های درسی تاریخ قدردانی کرد. صدا و سیمای جمهوری اسلامی نیز سریالی حماسی به نام کوچک‌خان جنگلی را در چهارده قسمت روانه‌ی آنتن کرد.

البته، مخالفان کوچک‌خان نیز احترام حداقلی برای او قائل بودند. افسر انگلیسی در هیأت نظامی اعزام شده که از طریق گیلان به منطقه‌ی قفقاز سفر می‌کرد کوچک‌خان را به عنوان رابین هود کناره خزر توصیف کرد که دارایی ثروت‌مندان را می‌گیرد و به تهی‌دستان می‌دهد. [۳۵] او هم‌چنین کوچک‌خان را فردی ثروت‌مند معرفی کرد که از شجاعت، جاذبه شخصی و شخصیت قوی برخوردار است [۳۶] والی گیلان پس از قائله گیلان، کوچک‌خان را فردی شجاع و وطن‌پرستی مردم دوست معرفی کرد. [۳۷] در میان این تعاریف، تاریخ‌نگاران اتحاد شوروی او را به عنوان ناسیونالیستی خوش‌نیت معرفی کرده‌اند که به خدعه مشاوران ارتجاعی به کشتن حیدرخان عموآغلو دست یازید. [۳۸] در مقابل، تحسین‌کنندگان کوچک‌خان

می‌گویند که کشته شدن تلخ حیدرخان بدون دستور و آگاهی او انجام گرفت و یا حتی اقدامی دفاعی در مقابل توطئه‌ای کمونیستی بود.

تصویری که جمهوری اسلامی از کوچک جنگلی ارائه می‌دهد، چندان کامل نیست. یک دلیل این موضوع این است که چنین تصویری این واقعیت را که کوچک‌خان محافظه‌کاری اجتماعی بود، نادیده می‌گیرد. کوچک‌خان در نهضت مشروطیت در کنار زمین‌داران مرفه شمالی جنگلیده بود و پس از فتح تهران نیز عضو حزب محافظه‌کار اعتدالیون شده بود. در مواردی، او با قاجارها هم‌کاری کرده بود. عنوان صدر جنگل و والی فومن (در گیلان) را احمد شاه قاجار به او داده بود. در مواردی او با بریتانیایی‌ها، رضاخان، یا حتی وزرای مرتجع کابینه در تهران مذاکره کرده بود؛ هر چند که حامیانش در [جمهوری اسلامی] می‌کوشیدند واقعیت را وارونه جلوه دهند و طرف واقعی مذاکره‌ی او را نیروهای ترقی‌خواه حکومت معرفی کنند. [۳۹] در سال ۱۹۱۹م او حتی می‌خواست از قرارداد بدنام انگلیس-ایران (معروف به قرارداد ۱۹۱۹) حمایت کند. اگر کوچک‌خان را یک شورشی بدانیم، او را باید در سنت رابین‌هود و دیگر شورشیان «بدوی»<sup>\*</sup> به حساب بیاوریم. [۴۰]

تصویر جمهوری اسلامی از کوچک جنگلی، او را بسیار فراتر از واقعیت‌های موجود می‌برد. نهضت جنگل - اگر بشود اسم آن را نهضت گذاشت - در سال ۱۹۱۵ میلادی به یاری متحدین جنگ جهانی اول (آلمان، اتریش و عثمانی) شکل گرفت [۴۱] در اوج موفقیت جنبش و در میانه‌ی جنگ جهانی اول، جمع کل نیروهای مسلح جنگلی‌ها از ۲۰۰۰ نفر تجاوز نمی‌کرد و در سال ۱۹۱۹م که آن جنبش تقریباً مرده بود فقط می‌توانست ۵۰۰ مرد مسلح را جمع آورد. در آن سال کمک‌های مالی خارجی ته کشیدند و حساب‌دار

---

\* *Primitive rebels*

میرزا کوچک‌خان آن‌چه را که مانده بود، با خود برد. سیاست‌مداران محلی، دکتر حشمت طالقانی، دست راست میرزا را تنها گذاشتند و او به دست ماموران حکومتی افتاد. وثوق الدوله، نخست‌وزیر طرفدار انگلیس به سرعت دستور داد که او را به دار آویزند. هم‌زمان، کوچک‌خان مخفیانه با همان کابینه مذاکره می‌کرد. آن‌چه باعث شد نهضت در سال ۱۲۹۹ خ (۱۹۲۰ م) جانی دوباره بگیرد نه مخالفت با قرارداد مناقشه‌انگیز ۱۹۱۹ م بین انگلیس و ایران، بلکه ورود ناگهانی ارتش سرخ به بندر انزلی بود. مداخله‌ی ارتش سرخ نیز، نه برای کمک به جنبش جنگل بلکه، برای تعقیب و بیرون راندن روس‌های سفید و حامیان انگلیسی‌شان از منطقه‌ی خزر بود.

نیروهای جنگلی، حتی پس از کمک ارتش سرخ استقرار «جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران در گیلان» نیز ضعیف و پراکنده ماندند. خمینیست‌ها نام این دولت را ساده کرده و آن را «دولت جمهوری» می‌نامند [۴۲]. کوچک‌خان در جمهوری شوروی سوسیالیستی نیز بیش از ۳۰۰ مرد مسلح در اختیار نداشت که بسیاری از آنان نیز اشراف محلی بودند. احسان‌الله خان دوستدار، دموکرات انقلابی، حدود ۲۰۰ مرد مسلح در اختیار داشت که بیشتر آنان روشن‌فکران رادیکال تهرانی بودند. خالوقربان، جنگ سالار کُرد کرمانشاهی نیز کم‌تر از ۱۵۰ مرد مسلح داشت که همه آنها کُردها و لُرهای منطقه‌ی کرمانشاهان بودند.

حزب کمونیست ایران ۳۰۰ نفر نیرو داشت که بسیاری از آنان ایرانیان آذری زبان اهل باکو بودند. در این زمان ارتش سرخ بیش از ۱۰۰۰ نفر نیروی مسلح داشت. [۴۳] بنا به گفته‌ی گریگور یقیکیان (مترجم مورد اعتماد میرزا کوچک‌خان) برخی از سربازان ارتش سرخ از ارامنه باکو بودند که برای خدمت به ایران داوطلب شده بودند. در آن زمان شایعاتی از سوی جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان پخش شده بود که مسلمانان،

مسیحیان گیلان را قتل عام کرده‌اند [۴۴] یقیناً که خود نیز ارمنی بود به طور قطع این شایعات را رد می‌کرد. با وجود این لازم است بدانیم که روابط بین این گروه‌های قومی همواره دچار تنش بود. خاطرات بسیاری وجود دارد که احساس بدگمانی میان گیلانی‌ها و غیرگیلانی‌ها و هم‌چنین تهرانی‌ها، گُردها و آذری زبان‌های اهل باکو را بازگو می‌کند. [۴۵]

اگرچه خمینیست‌ها، ناسیونالیست‌ها و برخی چپ‌گرایان نهضت جنگل را جنبشی دهقانی می‌دانند، هیچ یک از منابع دست اول شواهدی را بر این ادعا ارائه نمی‌دهد. جمعیت روستایی ممکن است برای جنگلی‌ها سرپناه و غذا تأمین کرده باشد، ولی افراد اندکی از آنها به جنگلی‌ها پیوسته بودند. البته این مسئله چندان تعجب‌آور هم نیست؛ زیرا حامیان اصلی مالی کوچک‌خان تاجران و زمین‌داران محلی، هم‌چون میرزااحسین‌خان کسمایی بودند. ساکنین فومنات (پایگاه اصلی کوچک‌خان)، گُردها و تالشی‌ها بودند که به شدت به فئودال زمین‌دار خود وابسته بودند. این فئودال میزبان کوچک‌خان در آن منطقه بود و مردان مسلح تحت فرمان او از تعداد سلاح به دستان جنگلی بیشتر بود. [۴۶] از یک گزارش ارتش سرخ در سال ۱۹۲۰م چنین بر می‌آید که خبری از جنبش انقلابی دهقانی در ایران نیست. [۴۷]

سرنوشت جمهوری شوروی سوسیالیستی گیلان در اوایل تابستان ۱۹۲۱ تا ۱۳۰۰م رقم خورد. احسان‌الله خان بدون مشورت با همکارانش پیش‌روی به سوی تهران را آغاز کرد این اردوکشی که با آمادگی ناکافی همراه بود، سرنوشتی فاجعه‌آمیز را نیز رقم زد. خالوقربان و بسیاری دیگر از تفنگ‌داران کوچک‌خان به صلحی جداگانه با کلنل رضاخان [رضاخان میرپنج] رسیدند و برخی از آنان نیز بدل به هواداران دو آتشه‌ی او شدند. وقتی که ارتش سرخ (پس از این که بریتانیا خروج از ایران را پذیرفت) تخلیه نیروهایش از گیلان



را آغاز کرد [۴۸] کوچک‌خان به انزلی رفت تا ارتش سرخ را تشویق به ماندن کند [۴۹] رویکرد ناسیونالیست‌ها به این رخداد تاریخی تناقض‌آمیز بود. آنها اتحاد شوروی را به دخالت در امور ایرانیان متهم، و هم‌زمان آن را به سبب پشتیبانی نکردن بیشتر از کوچک‌خان تخطئه می‌کردند [۵۰] با این پیش‌فرض، شاید ارتش سرخ می‌بایست به دخالت خود تا سقوط دولت مرکزی تهران ادامه می‌داد.

تصویر جمهوری اسلامی از کوچک‌خان رابطه‌ی پیچیده‌ی او را با نیروهای چپ ساده می‌کند. کوچک‌خان از انقلاب اکتبر استقبال، و عنوان شوروی سوسیالیستی را برای حکومتش انتخاب کرد؛ از اتحاد شوروی اسلحه گرفت و از ورود ارتش سرخ با سرود «مارسیز» و «انترناسیونال» استقبال کرد. او خواهان حمایت لنین، به خصوص در برابر احسان‌الله‌خان، جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، و کمونیست‌های آذری زبان اهل باکو بود که آنها را عمال بریتانیا و جهال می‌خواند که نقابی قلابی به عنوان کمونیست‌های ایرانی به صورت زده‌اند. [۵۷]

آخرین مقابله‌ی او با چپ (به نقل از منابع جمهوری اسلامی) نه بر سر مذهب، حجاب یا تقدس خانواده، که بر سر اصلاحات ارضی بود. حیدرخان عمو اغلو که در اکتبر سال ۱۹۲۰م رهبری حزب کمونیست ایران را با حمایت شخص لنین به دست آورد، حاضر بود دیگر اقدامات رادیکال را، به جز اصلاحات ارضی، برای اتحاد با کوچک‌خان فدا کند. در سپتامبر ۱۹۲۱م، فقط پانزده ماه پس از استقرار جمهوری شوروی سوسیالیستی در گیلان، کوچک‌خان دستور قتل حیدرخان را صادر کرد. سه ماه پس از آن نیز بدن کوچک‌خان در ارتفاعات گیلان یخ زد. تنها کسی که با او تا این پایان تلخ باقی ماند یک انقلابی روس به نام «گائوک» بود. تاریخ نگاران رسمی مایل‌اند

که از «گائوک» نامی نبرند، یا اگر نامی هم از او می‌برند از نام مستعار ایرانی او «هوشنگ» استفاده کنند [۵۲].

## مخالفت با سلطنت رضاشاه

جمهوری اسلامی، روحانیت را سنگر مقاومت علیه رضاشاه می‌نماید و ادعا می‌کند که علمای عظام، نه فقط در سال ۱۹۲۱م برابر به قدرت رسیدن او ایستادند، بلکه، کوشیدند جلو پادشاه شدن او را نیز بگیرند (۱۹۲۵م) و در نتیجه بار مبارزه با سلطنت مطلقه‌ی او را به دوش کشیدند. آنها مدعی‌اند که چپ به نقشه زیرکانه‌ی رضاشاه برای رسیدن به سلطنت در سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۲۱م یاری رساند و در دوران دیکتاتوریش نیز با او هم‌کاری می‌کرد. در ترسیم چنین تصویری، جمهوری اسلامی بر آیت‌الله سیدحسین مدرس تمرکز می‌کند. خمینی خود گفته بود «مدرس زنده است تا تاریخ زنده است» [۵۳]. در روزنامه اطلاعات «مدرس» عصاره مبارزات روحانیون با استبداد و امپریالیسم معرفی شد. [۵۴] و ابراهیم میرفخرایی اصلی‌ترین زندگی‌نامه نویس\* میرزا کوچک‌خان اظهار کرد که مدرس نماد جاودان نبرد انقلابی روحانیت با استبداد، امپریالیسم و فئودالیسم بود. [۵۵]

[با همه تعریف‌های پیشین] به نظر می‌رسد که حرمت و اعتبار مدرس خدشه‌ناپذیر است. مدرس از خانواده‌ای روحانی تبار در شهر اردکان برخاسته، و از حوزه‌ی علمیه اصفهان فارغ‌التحصیل و از حضور در کلاس‌های درس روحانیون برجسته در نجف برخوردار شده بود و خود نیز به تدریس فقه و حکمت در اصفهان پرداخته بود. او از انقلاب مشروطیت حمایت کرده، و ریاست مجمع ایالتی اصفهان را عهده‌دار شده بود. او یکی از اعضای

---

\* *Hagiographer*، نویسنده‌ی زندگینامه‌ی مقدسین.

بلندمرتبه حزب اعتدالی در مجلس دوم و سوم بود. در اوایل کار به عنوان سخنگوی روحانیون نجف نقش ایفا می‌کرد و بعدها نماینده تهران و رئیس مجلس نیز شد. او در مقام وزیر عدلیه در «دولت مقاومت ملی» خدمت کرد که در طی جنگ جهانی اول و برای مقاومت در برابر اشغال ایران به دست روس و انگلیس تشکیل شده بود. او قرارداد انگلیس-ایران ۱۹۱۹م را محکوم کرد و افرادی دیگر (از جمله شاخص‌ترین آنها میرزا کوچک‌خان) را قانع کرد که آن را محکوم کنند. علاوه بر همه‌ی این‌ها، پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹خ (۱۹۲۱م) به زندان افکنده شد.

در سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۰۰خ (۱۹۲۵-۱۹۲۱م) او یکی از اعضای برجسته‌ی مجلس و رهبر حزب اعتدالی بود. او در پایان مجلس دوره پنجم رهبری مخالفت با جانشینی سلطنت سلسله پهلوی به جای سلسله قاجار را برعهده داشت. در سال ۱۹۲۵م از فعالیت سیاسی منع شد، از تروری نافرجام جان به در برد، و به خراسان (کاشمر) تبعید شد و در سال ۱۳۱۷خ (۱۹۳۸م) به دستور مستقیم رضاشاه او را خفه کردند. [۵۶] کنسول بریتانیا، که دلیلی برای علاقه‌مندی به او نیز نداشت، او را مردی توصیف کرد که به سبب زندگی ساده و انتقادهای بی‌باکانه‌اش از قدرتمندان، یا حتی شاه، برخوردار از حمایت طبقات پایین دست بود. [۵۷]

ملک‌الشعراى بهار شاعر معروف و نویسنده‌ی تاریخ عنصر احزاب سیاسى ایران، او را «بزرگ‌ترین رجل سیاسى ایران مى‌خواند که در طى ششصد سال اخیر ایران پا به عرصه گذاشته است». [۵۸]

جمهوری اسلامی مدرس را بزرگ می‌دارد؛ همزمان، سلیمان میرزا اسکندری، بنیانگذار حزب سوسیالیست را خوار می‌شمارد. سلیمان میرزا اسکندری بازمانده فرقه دمکرات اول و اصلی‌ترین وزنه مخالف مدرس در پارلمان بود. جمهوری اسلامی، سلیمان میرزا را سیاست‌مداری کهنه‌کار و

فاسد توصیف می‌کند که با خارجی‌ها مرتبط بوده و از دیکتاتوری رضاشاه جان سالم به در برده تا رهبری حزب توده را برعهده بگیرد. این روایت رسمی بر این نکته تأکید می‌کند که سلیمان میرزا شاهزاده‌ی قاجار بود و از این نکته یاد نمی‌کند که این اصل و نسب اشرافی، مانعی برای مشارکت در انقلاب مشروطیت و یا حتی رهبری جنبش جمهوریخواهی در مقابل قاجارها در سال ۱۹۲۴م نبود.

به واقع، در کودتای محمدعلی شاه در سال ۱۲۸۷خ (۱۹۰۹م) برادر بزرگ او [یحیی میرزا، پدر ایرج اسکندری یکی از دبیران حزب توده] به دست سلطنت‌طلبان کشته شد و خود او نیز فقط با خوش‌شانسی کامل جان سالم به در برد.

تصویر رسمی جمهوری اسلامی از سالهای ۱۹۲۵-۱۹۲۱، خام‌دستانه مخالفت با رضاشاه و رفتار پیچیده‌ی مدرس را ساده‌سازی می‌کند. مدرس با وجود این که به شهادت رسید، استاد مسلم تغییر چهره بنا به اقتضای سیاسی بود. حزب اعتدالی از زمین‌داران بزرگ، رهبران ایلات و عشایر، قاجاریان ثروتمند و کارمندان عالی‌رتبه دولت تشکیل شده بود. او نه تنها با احمدشاه، بلکه با سیاست‌مدارانی کهنه‌کار چون قوام‌الملک، قوام‌السلطنه، وثوق الدوله، شاهزاده فرمان‌فرما و سردار اسعد بختیاری نیز متحد می‌شد. یعنی کسانی که جمهوری اسلامی آنها را به عنوان «فئودال‌های فاسد غربزده» توصیف می‌کند.

مدرس حتی با رضاخان نیز توافق‌هایی برقرار کرده بود. در سال ۱۳۰۱خ (۱۹۲۲م) او از وزارت جنگی رضاخان حمایت کرد، از رضاخان در برابر سیدضیا (که هم‌دستش در کودتا بود) برای رسیدن به نخست‌وزیری پشتیبانی کرد و این پشتیبانی جزئی از معامله‌ای بود که موجب اخراج سلیمان میرزا اسکندری از کابینه شد و به مبارزه‌ی او برای استقرار

جمهوری خاتمه داد. کنسول بریتانیا گزارش داده بود که مدرس و دیگر راست‌گرایان مجلس رضاخان را به «چرخ ارابه» خود بسته‌اند. کنسول در ادامه پیش‌بینی کرده بود که «به واقع رضاخان آنها را به چرخ ارابه خود خواهد بست».[۵۹]

علاوه بر آن چه ذکر شد زبان مدرس، به‌رغم روحانی بودن او، بیشتر رنگ سکولار و نه مذهبی داشت.[۶۰] او مخالفتش با کودتای ۱۲۹۹ و قرارداد انگلیس و ایران در سال ۱۹۱۹م، جنبش جمهوری‌خواهی سال ۱۹۲۱م و تغییر سلسله از قاجار به پهلوی در سال ۱۹۲۵م، و بحث‌های دوره‌ای درباره حق رأی زنان را بیش از این که بر پایه‌ی شریعت قرار دهد، براساس قانون مشروطیت و قوانین مصوب مجلس (در سال‌های ۱۹۰۹-۱۹۰۶م)، و حق حاکمیت مردم و حقوق مجلس منتخب می‌گذاشت. بحث‌ها و دیدگاه‌های او، بیش از این که با پوپولیسم مذهبی سازگار باشد با لیبرالیسم سکولار هم‌خوانی داشت. او اغلب خطی واضح میان سیاست و مذهب می‌کشید، امری که از نظر پیروان خمینی تخلفی آشکار و مایه‌ی نگرانی به حساب می‌آمد. مدرس، حتی به وزیر عدلیه رضاشاه [داور] کمک کرد تا پیش‌نویس قانون مدنی را تهیه کند، این قانون بیش از هر چیز مورد تنفر خمینی قرار داشت. بهار در توضیح بریدنش از دموکرات‌ها و روی آوردنش به اعتدالی‌ها، مدرس را به خاطر مقاومتش در برابر وسوسه استفاده از مذهب در برابر مخالفان تحسین کرده و نوشته بود که بسیاری از حامیان مدرس در دوره‌های بعد مجلس، هم‌چون او سکولارهایی بودند که می‌خواستند مذهب از سیاست دور بماند.[۶۱] جمهوری اسلامی اغلب ستایش و تحسین ملک‌الشعراى بهار از مدرس را نقل قول می‌کند؛ ولی اشاره‌ای به دلیل این ستایش ندارد؛ و البته به این موضوع نیز اشاره‌ای نمی‌کند که بهار به عنوان سکولار عضو حزب دموکرات در سال ۱۹۰۹م وارد این حزب شد و در سال ۱۹۵۱م، یعنی

هنگام مرگش در رأس جمعیت مبارزه برای صلح (که یکی از سازمان‌های پوششی حزب توده بود) قرار داشت.

در بیان علت مخالفت مدرس با رضاشاه، تصویری کلی که جمهوری اسلامی ارائه می‌دهد، حتی کج و معوج‌تر از قبل است. مخالفت مدرس نسبت به برکناری سلسله قاجاریه به هیچ‌رو بر پایه دلایل مذهبی نبود. [زیرا] علمای طراز اول غیر از او به طور ضمنی یا آشکارا از تغییر آن سلسله حمایت کرده بودند یا حتی برخی از این علما در تاج‌گذاری ناپلئون‌وار رضاشاه شرکت داشتند و چه بسا آرزومند این بودند که خود تاج را بر سر رضاشاه بگذارند. اگر بدانیم که هیچ یک از علمای برجسته در دوران رضاشاه کشته نشدند، متوجه می‌شویم که شهادت مدرس نیز یک مسئله سیاسی خاص و نه روالی برای حذف روحانیون بوده است. [در مقابل] چپ‌گرایان بسیاری از زندانیان سیاسی دوران رضاشاه را تشکیل می‌دادند و برخی از آنان نیز جان‌شان را در طی آن سال‌ها از دست دادند. علاوه بر این، سلیمان میرزا اسکندری و دو تن از یارانش در حزب سوسیالیست، تنها منتخبان مجلس مؤسسان در سال ۱۹۲۵ بودند که به استقرار سلطنت پهلوی رأی ندادند و بدیهی بود که به فوریت از فعالیت‌های سیاسی کنار گذاشته شوند، که شدند.

### کابینه دکتر مصدق ۱۳۳۲-۱۳۳۰ خ (۱۹۵۳-۱۹۵۱ م)

مصدق به رغم مرگش در سال ۱۳۴۶ خ (۱۹۶۷ م) هم‌چنان در نظام جمهوری اسلامی نیز به زیست خود ادامه داده است. او بدین سبب زنده مانده است که با بسیاری از مؤلفه‌های سیاسی که جمهوری اسلامی به آنها ارج می‌نهد، پیوند خورده است. با وجود این، بخشی از ابعاد وجود اجتماعی

او به جمهوری اسلامی نزدیک است. او سابقه‌ای بی‌خدشه در مخالفت با پهلوی‌ها داشت. با انتقال سلطنت از سلسله قاجاریه به پهلوی‌ها در سال ۱۳۰۴ خ (۱۹۲۵ م) مخالفت کرده و به همین سبب به مدت ۱۶ سال از هرگونه فعالیت سیاسی منع شده بود. شایع است که او نیز قرار بوده به سرنوشته مدرس دچار شود. مصدق در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۲۰ خ (۱۹۵۲-۱۹۴۱) رفتارهایی از شاه را که برخلاف قانون اساسی بود، پیگیرانه به چالش می‌کشید. بعد از سرنگونی در اثر کودتای ۱۳۳۲ خ (۱۹۵۳ م)، دکتر مصدق را زندانی و پس از آزادی به حصر خانگی در احمدآباد فرستادند و در آنجا نیز درگذشت. مصدق سابقه‌ای بی‌خدشه نیز در ضدیت با امپریالیسم داشت. او قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و کودتای اسفند ۱۲۹۹ خ (۱۹۲۱ م) را محکوم کرده بود.

او مخالف هرگونه قرارداد استعماری به هر شکل آن و هم‌چنین مخالف اتحاد نظامی با قدرت‌های بزرگ بود. مصدق مخالفت با اعطای امتیاز نفت شمال به اتحاد شوروی را در سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۳ خ (۱۹۴۵-۱۹۴۴ م) رهبری کرده بود و البته، هم او کارزار برای ملی شدن نفت را در سال ۱۳۳۰-۱۳۲۹ آغاز کرد. به واقع، او یکی از اولین رهبران غیرمتعهد\* جهان بود. علاوه بر این، مصدق، قدرت شاه و امپریالیسم انگلیس را به پشتیبانی قدرت مردم به چالش کشید. او اغلب مجلس را دور می‌زد و به‌طور مستقیم به مردم متوسل می‌شد. حتی یک‌بار هم پارلمان را «لانه‌ی دزدها» خواند. یکی از نمایندگان سلطنت‌طلب معروف [حسن امامی] در یکی از سخنرانی‌هایش با تغییر و شدت اظهار کرده بود:

---

\* رهبران غیرمتعهد در اینجا به معنی رهبران کشورهایی جهان سومی است که عضو جنبش غیرمتعهدها بوده‌اند و نظرشان عدم وابستگی به دو اردوگاه بوده است. م.

این آقا نخست‌وزیر است یا رهبر اوباش؟ این چگونه نخست‌وزیری است که هر وقت با مخالفتی در مجلس برخورد می‌کند می‌گوید من «با مردم سخن می‌گویم». من همیشه فکر کرده‌ام که این مرد برای مشاغل بالا نامناسب است، اما به مخیله‌ام هم نمی‌رسید و در بدترین کابوس‌هایم هم نمی‌دیدم که مردی هفتاد ساله این‌گونه به اوباش مراجعه کند. مردی که مجلس را با کمک اوباش مقهور خود کند مایه‌ی تهدیدی عمومی است. [۶۳]

مصدق روحانی نبود و هیچ‌وقت نیز از مذهب برای مقابله با دشمنانش بهره نبرد. بالعکس، او انسانگرایی سکولار بود که فرزند خلف دوره‌ی روشنگری فرانسه به حساب می‌آمد. رساله‌ای که او برای دریافت درجه‌ی دکتری حقوق در دانشگاه لوزان نوشته بود به سکولار کردن قوانین در ایران احتجاج می‌کرد. سخنرانی‌های او رنگ و بوی تاریخ ایران و انقلاب مشروطیت را در خود داشت نه پیرنگ اسلام شیعه را. نزدیک‌ترین مشاورانش ملی‌گرایان جوان سکولار بودند که برخی از آنان - به خصوص اعضای حزب ایران - ضد روحانیونی پیگیر شناخته می‌شدند. کابینه‌ی او هیچ عضو روحانی نداشت و معدودی از تکنوکرات‌های کابینه‌ی او با روحانیون در ارتباط بودند. او در انتصاب مهدی بازرگان به سمت وزیر فرهنگ اکراه داشت؛ زیرا فکر می‌کرد «بازرگان لچک به سر دختران مدرسه‌ای خواهد کرد». علاوه بر این، گروهی کوچک از خشکه‌مقدسان مذهبی به نام فدائیان اسلام در اندیشه‌ی ترور مصدق بودند. و حتی که حسین فاطمی وزیر امور خارجه‌اش را ترور و زخمی کردند.

ناتوان از مرخص کردن شیخ مصدق، جمهوری اسلامی تلاش کرده آن را ملوث کند. در کتاب‌های درسی دبیرستان‌ها ۱۲ صفحه به میرزا کوچک‌خان، ۴ صفحه به مدرس، ۴ صفحه‌ی دیگر به شیخ فضل‌الله و تنها کم‌تر از ۲ صفحه به مصدق اختصاص داده شده است. شگفتا! که در این کتاب‌های



تاریخ به نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام هم‌سنگ دکتر مصدق توجه شده است. [۶۴]

در ضمن، رسانه‌های گروهی آیت‌الله کاشانی را به عنوان رهبر حقیقی جنبش ملی شدن نفت ارج می‌نهند و دکتر مصدق را فقط به عنوان دنباله‌رو آیت‌الله کاشانی می‌نمایانند. مهم‌تر از همه، رژیم سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۰ را به عنوان مصداق دیگری از خیانت چپ‌ها نمایش می‌دهد؛ و مدعی است که جنبش ملی شدن نفت به واسطه خنجری که حزب توده از پشت به نهضت وارد آورده، شکست خورد.

در محافل ملی‌گرا نیز مسئله‌ی اخیر مورد اقبال واقع شده است؛ درست بدین سبب که همان استدلال‌ها در آن تکرار می‌شود که جبهه‌ی ملی پس از کودتای ۱۳۳۲ خ هم‌واره از آن بهره می‌برده است. بر پایه دیدگاه جبهه‌ی ملی، دولت دکتر مصدق در صورت پشتیبانی بیشتر حزب توده می‌توانست از طوفان مصائب به سلامت عبور کند، و در صورت حمایت بیشتر اتحاد شوروی می‌توانست در مقابل غرب بایستد؛ و اگر حزب توده، شبکه‌ی مخفی نظامی را برای مقابله با کودتا به میدان می‌آورد، مصدق می‌توانست در مقابل کودتا مقاومت کند. [۶۵] این ادعای آخر که هم اکنون "اصل راهنمای سیاسی" ملی‌گراها شده است، شامل فقط نیمی از حقیقت است. این نکته صحیح است که حزب توده در ابتدا از جبهه ملی حمایت نکرد؛ اما در سال ۱۹۵۳ م (۱۳۳۲-۱۳۳۱) به مصدق نزدیک شد. حزب توده در تظاهرات به طرفداری از مصدق شرکت جست، در به شکست کشاندن تلاش برای کودتای سلطنت‌طلبان در ۲۵ مرداد ۳۲ نقش اساسی ایفا کرد و برای جانشین کردن جمهوری به جای سلطنت فراهوان داد. حزب توده بزرگ‌ترین نیروی سیاسی بود که در جریان رفراندوم مناقشه‌برانگیز دولت دکتر مصدق برای انحلال مجلس در مرداد ۳۲ از او حمایت کرد و رأی آری به صندوق‌ها

ریخت. تا آن زمان ده تن از ۲۰ بنیان‌گذار اصلی جبهه ملی به اردوگاه سلطنت‌طلبان پیوسته بودند.

در همان دوران خمینی همچون بسیاری دیگر از روحانیون، با رفراندم مرداد سال ۳۲ برای انحلال مجلس مخالف بود زیرا از لحاظ عرفی این رفراندم را ناقض قانون اساسی سال ۱۲۸۵خ مشروطیت می‌دانست. [۶۶]

این موضوع حقیقت دارد که اتحاد شوروی چندان برای حمایت از مصدق خود را به زحمت نیانداخت؛ ولی این مسئله بیشتر ناشی از رویکرد مصدق و نه اتحاد شوروی بود. استراتژی اصلی دکتر مصدق بر این مبنا استوار بود که حمایت آمریکا را در مقابل انگلیس به دست آورد. در اوج جنگ سرد، مصدق به‌طور کامل مطلع بود که اگر به اتحاد شوروی نزدیک شود، خودبه‌خود از آمریکا دور خواهد شد. حتی پس از کودتا نیز مصدق اصرار داشت و انمود کند که به سبب کودتای انگلیسی‌ها و نه آمریکایی‌ها سقوط کرده است.

این نکته نیز حقیقت دارد که حزب توده در جریان کودتای ۲۸ مرداد نیروهای شبکه نظامی خود را به میدان نیاورد تا جلو آن را بگیرد؛ اما این مسئله نیز همچون نمونه‌های پیشین به تصمیم‌های مصدق باز می‌گشت. در ۲۳ (مرداد ۱۴ اوت ۱۹۵۳) نورالدین کیانوری (که در آن هنگام مسئول شبکه نظامی حزب بود) مصدق را از وقوع کودتا مطلع کرد و حتی فهرستی از کودتاچیان و واحدهای نظامی وفادار به آنان را در اختیار او گذاشت. مصدق اعتنای چندان به این موضوع نکرد و حتی گفت که بسیاری از این افسران عالی‌رتبه را خود به آن مقام منصوب کرده است. در ۱۶ اوت ۱۹۵۳م (۲۵ مرداد ۱۳۳۲خ) همان افسران منصوب دکتر مصدق، سه تن از وزرای کابینه‌ی او را که به حزب توده نزدیک بودند، دستگیر کردند. در ۲۷ مرداد (۱۸ اوت) مصدق در جریان بحث و مجادله با سفیر کبیر آمریکا به مأموران حکومت نظامی دستور داد تا خیابان‌ها را از تظاهرکنندگان خالی کنند.

حدود ۶۰۰ عضو و حامی حزب توده دستگیر شدند سرانجام، در ۲۸ مرداد (۱۹ اوت سال ۱۹۵۳م)، در جریان وقوع کودتا، کیانوری با مصدق تماس گرفت تا حمایت حزب را به او اطلاع دهد؛ اما مصدق این حمایت را با این استدلال رد کرد که نمی‌خواهد «خونریزی راه بیافتد» و «اکنون روند حوادث از کنترل او خارج شده است». این مسئله نیز لازم است ذکر شود که در آستانه کودتا یکی از نشریات اصلی جبهه‌ی ملی اعلام کرده بود که خطر کودتای سلطنت‌طلبان پایان گرفته است و «در حال حاضر خطر اصلی از جانب حزب توده احساس می‌شود». [۶۸]

اگر سرنگونی مصدق را به واسطه خنجری بدانیم که از پشت به او زده شده است، این خنجر را بیش از اینکه از سوی نیروهای چپ فرود آورده باشند نیروهای مذهبی راست‌گرا وارد کرده‌اند. از همان ابتدا، بدنه اصلی روحانیت در مقابل جبهه‌ی ملی صف‌آرایی کرد. آیت‌الله بهبهانی روحانی عالی‌رتبه‌ی تهران و نوه آیت‌الله بهبهانی از رهبران جنبش مشروطیت، آشکارا در کنار شاه و سلطنت‌طلبان قرار گرفت تا آنجا که پول‌هایی که سرویس اطلاعاتی آمریکا در آستانه‌ی کودتا در بازار تهران توزیع کرد، «دلارهای بهبهانی» نام گرفته بود.

علاوه بر این، آیت‌الله بروجردی - یک سلطنت‌طلب تمام عیار و مرجع تقلید بی‌رقیب (از سال ۱۳۲۳ تا زمان مرگش در سال ۱۳۴۰) کوشیده بود مانع گسترش محبوبیت مصدق در میان روحانیون شود. او برای رسیدن به این منظور با فتوایی مذهبی روحانیون را از دخالت در سیاست منع کرده بود. او خود را یک روحانی سنت‌گرا نشان می‌داد که به ظاهر غیرسیاسی است؛ ولی به واقع [و به دلیل همین سنت‌گرایی] از رژیم سلطنتی پشتیبانی می‌کرد. روحانی، اصلی‌ترین زندگینامه‌نویس آیت‌الله خمینی کوشید که رفتار

آیت‌الله بروجردی را با این استدلال توجیه کند که «استکبار جهانی»<sup>\*</sup> عواملی را به خدمت آیت‌الله بروجردی گماشته بود تا او را از جامعه جدا کند. [۶۹]

آیت‌الله کاشانی یکی از معدود روحانیون بلندپایه بود که ممنوعیت آیت‌الله بروجردی برای دخالت در سیاست را شکست و از دکتر مصدق پشتیبانی کرد. جمهوری اسلامی این نکته را که آیت‌الله کاشانی به صراحت ممنوعیت عمل سیاسی را شکسته، بسیار عمده می‌کند؛ ولی به شدت مراقب است تا اشاره‌ای به این مسئله نشود که این ممنوعیت را آیت‌الله بروجردی استاد و قائد خمینی وضع کرده بود. [۷۰]

با وجود حمایت علنی کاشانی از دکتر مصدق، روابط این دو از همان ابتدا مسأله‌دار بود. از نوامبر ۱۹۵۱ به بعد سفارت انگلیس گزارش می‌داد که کاشانی به این علت از مصدق ناراضی است که مصدق در ارتباطاتش با دیگران به خصوص دربار و سفارت انگلیس تابع احساسات عمل می‌کند. سفارت انگلیس گزارش داد که «آمریکایی‌ها به صورت کاملاً محرمانه به ما خبر داده‌اند که کاشانی در ارتباط با آنهاست و اصلی‌ترین فرض او این است که خطر کمونیسم نزدیک است و کمک فوری آمریکایی‌ها لازم خواهد بود. [۷۱]

هم‌چنین، در اردیبهشت ۱۳۳۱ (۱۹۵۲م)، مسئول سرویس مخفی سفارت انگلیس در تهران گزارش داد که یکی از سلطنت‌طلبان برجسته به او خبر رسانده که «سیاست زیرکانه‌ی شاه» جدا کردن کاشانی از مصدق است. او این نکته را نیز اضافه کرده بود که «من از این موضوع خیلی مطمئن نیستم؛ اما جهت اطلاع می‌گویم که جدایی کاشانی از مصدق به دیگر عوامل بستگی

---

<sup>\*</sup> در متن انگلیسی امپریالیست آمده است.م.

تام دارد و این عوامل دیگر را برادران رشیدیان ایجاد کرده و راهبری می‌کنند».[۷۲] لازم به یادآوری است که برادران رشیدیان رابط اصلی سرویس جاسوسی بریتانیا برای انتقال پول به ایران بودند.[۷۳]



تمبر یادبود آیت‌الله کاشانی سال ۱۹۸۱م.

اختلافات کاشانی و مصدق از میانه‌ی سال ۱۹۵۳م (اواسط ۱۳۳۱خ)، پس از جهت‌گیری‌های در پی آمده به طور کامل علنی شد: اعلام رفراندم برای انحلال مجلس، طرحی برای اعطای حق رأی به زنان، گرایش به ترجیح بنگاه‌های دولتی بر بازار، سرباز زدن از تصویب منع خرید و فروش مشروبات الکلی و مخالفت با عفو تروریست‌های عضو فدائیان اسلام. موضوع پول نیز، البته، در این اختلافات نقش داشت؛ به خصوص چگونگی بستن قراردادهای دولتی [که دیگر شامل کاشانی و نزدیکانش نمی‌شد]. بر طبق نظر سرویس

جاسوسی بریتانیا دو پسر کاشانی کار و کسبی پرمصرفت را با استفاده از خرید و فروش تعرفه‌های واردات و صادرات برای اقلام ممنوعه به راه انداخته بودند و برای این کار از نفوذ و تهدید پدرشان استفاده می‌کردند. [۷۴] در همین زمان کاشانی به ناگهان دریافته بود که تز دکتری مصدق که ۳۵ سال پیش از آن در سوئیس نوشته شده بود، بر ضد اسلام بوده است. [۷۵]

از میانه‌ی سال ۱۹۵۳م (اواخر ۱۳۳۱خ)، کاشانی بازاریان را به حمایت از ژنرال زاهدی (رهبان پیشنهادی کودتای آتی!) تحریض می‌کرد. او شاه را با صفاتی هم‌چون «جوان‌بخت» «نیک‌طبع» و بسیار «مردمی» می‌ستود. [۷۶] نزدیک‌ترین حامیان کاشانی در مجلس، به خصوص شمس قنات‌آبادی، مظفر بقایی و حسین مکی (زندگی‌نامه‌نویس مدرس) مصدق را متهم می‌کردند که دیکتاتوری بدتر از هیتلر و سوسیالیستی تندروتر از استالین است. [۷۷] آنها مصدق را به سبب تهدید مالکیت خصوصی، مخالف با اسلام معرفی می‌کردند. [۷۸] حجت‌الاسلام محمد فلسفی (واعظی معروف که در جمهوری اسلامی به مراتب بالا رسید) به صورت فعالانه در کودتا مشارکت داشت و پیوسته به مخاطبان خیابانی‌اش هشدار می‌داد که مصدق عامدانه راه را برای گسترش کمونیسم باز می‌کند. فدائیان اسلام نیز اعلام کرده بودند که ایران را از وجود عناصری نامطلوب همچون مصدق پاک خواهند کرد.

در هنگام بازگشت فاتحانه‌ی شاه در ۲۲ اوت ۱۹۵۳م (یکم شهریور ۱۳۳۲خ) روزنامه فدائیان اسلام، کودتا را قیام مقدس خواند و خواستار اعدام مصدق شد و شاه را به عنوان قهرمان جهان اسلام ستود. [۷۹] البته، این موضوع شگفتی‌آور نبود که نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام به فوریت از زندان آزاد شد و اجازه یافت تا به خارج سفر کند. [۸۰] گذشته از این، کاشانی به یکی از نمایندگان هیئت‌های خارجی گفته بود که سقوط مصدق به سبب غفلت مصدق از پشتیبانی عظیم مردم از شاه بوده است. [۸۱] یک

ماه بعد از کودتا کاشانی حتی پا پیشتر گذاشت و اعلام کرد که مصدق لایق اعدام است؛ زیرا قانون شکنی را از حد گذرانده، در برابر شاه سر به شورش برداشته، به وطن خود خیانت کرده و احکام شرع مقدس را بارها نقض کرده است. [۸۲] شاید روش کاشانی برای مقابله و جهاد مقدس با حکومت پهلوی و امپریالیسم چنین بوده است!

سال‌ها بعد وقتی که جمهوری اسلامی استقرار یافت، فلسفی (واعظ معروف) کاشانی را به عنوان مبارز حقیقی علیه امپریالیسم و سلف راستین «امام خمینی» تحسین کرد. او هم چنین مصدق را سکولاری هار که در صدد برکندن ریشه‌ی مذهب از ایران بوده است، توصیف کرد. [۸۳] هم-چنین، حسن آیت (که فعالیت‌های سیاسی‌اش را از تشکیلات مظفر بقایی شروع کرد و در زمانی کشته شد که صدای رسا و مدافع حکومت دینی و اصل ولایت فقیه شناخته می‌شد) بر این باور بود که مصدق، به‌رغم وجهه‌ی ضدامپریالیستیش، «عامل» امپریالیسم انگلیسی-آمریکایی است. [۸۴]

از نظر آیت شواهد درباره عامل بودن مصدق غیرقابل انکار بود. مصدق اشراف‌زاده‌ای بود که در جوانی به فراماسونری پیوسته بود؛ تحصیلاتش را در اروپا به پایان برده بود؛ و عضو کابینه‌های متعدد در دهه ۱۹۲۰م بوده که این موضوع بدون نظر مساعد انگلیسی‌ها ممکن نبوده است. خود آیت‌الله خمینی نیز به ندرت از مصدق نام می‌برد؛ و حال آن که اغلب به کاشانی اشاره می‌کرد و او را می‌ستود. در موقعیتی، خمینی گفته بود که سکولارهای وقیح چنان اعتبار و آبروی کاشانی را هم چون شیخ فضل‌الله نوری لکه‌دار کرده بودند که این «مبارز بزرگ ضد استکبار» آن قدر خجالت‌زده بود، که نمی‌توانست خانه را ترک کند. آیت‌الله خمینی در ادامه گفته بود: «عوام الناس سگ را لباس می‌پوشاندند و آیت‌الله کاشانی خطابش می‌کردند. حتی هم‌قطاران روحانیش هنگامی که او به جایی وارد می‌شد آن قدر تواضع

نمی‌کردند که پیش‌پایش بلند شوند». [۸۵] خمینی سخنرانی‌اش را با یاد کردن از این نکته پایان داد که درک درستی از تاریخ نیاز است تا تخریب‌هایی که سکولارهای بدخواه بر ضد بزرگان انجام داده‌اند، اندکی ترمیم شود. البته، خمینی، نه در این سخنرانی و نه در هیچ‌یک از سخنرانی‌های دیگرش، توضیح نداد که چرا در سال‌های پرغوغای ۱۳۳۲-۱۳۳۰ خ (۱۹۵۳-۱۹۵۱ م) او از عرصه سیاست به طور کامل غایب بوده است. آیا غیبت او به سبب منع آیت‌الله بروجردی [درباره دخالت نکردن روحانیون در سیاست] یا به این دلیل بوده است که از سکولاریسم مصدق به اندازه پهلوی‌ها متنفر بوده است؟ کسی جواب این سؤال‌ها را نمی‌داند چرا که او این راز را با خود به گور برده است.



*Roonak Publication*

*Roonak Publication*

## سوءظن بیمارگونه در سیاست ایران

ما مثل آئنده (و مصدق) لیبرال نیستیم که CIA بتواند  
کلک ما را بکند.

حجت‌الاسلام علی خامنه‌ای

روزنامه اطلاعات ۵ مارس ۱۹۸۱

### مقدمه

جدال‌های سیاسی در ایران مملو از اصطلاحات زیر است: توطئه، جاسوس، خیانت، وابسته، خطر خارجی، عمال خارجی، نفوذ بیگانه، اسرار، نقشه، عروسک خیمه‌شب‌بازی، ستون پنجم، نوکران استعمار، پشت پرده، پشت صحنه. این فرهنگ لغات سیاست ایران را به صورت یک نمایش خیمه‌شب‌بازی تصویر می‌کند که در آن قدرت‌های خارجی کنترل عروسک‌ها (سیاست‌مداران محلی) را از طریق رشته‌های نامرئی در دست دارند. نکته اینجاست که ناظر هوشیار باید ظواهر را نادیده بگیرد و به جای آن بر روی روابط پنهان متمرکز شود. فقط در این حالت است که ناظر می‌تواند توطئه‌ها را دریابد، دستورالعمل‌های مخفی را درک کند و

توطئه‌گران واقعی را بشناسد. نیازی به تکرار نیست که این شیوه تصویرپردازی، برای عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی هیچ عاملیتی را فرض نمی‌گیرد. به وارون، بازیگردان پشت‌پرده را نه فقط حاضر در همه‌جا بلکه واقف به همه چیز، قادر مطلق و نمایش‌نامه‌نویس کل ماجرا می‌پندارد. این بازیگردان پشت‌پرده کسی است که کل صفحه را پیش چشم دارد و از قبل می‌داند که کجا داستان را شروع کند، چگونه آن را گسترش دهد و سپس به پایان برساند. علاوه بر این، تصویرسازی بر مبنای سوءظن، شاید چون بازی‌های کودکان سرگرم‌کننده باشد، اما هیچ فضای خاکستری باقی نمی‌گذارد و شخصیت‌ها را در شرایط مطلقاً خیر یا شر تصویر می‌کند.

تفسیر مبتنی بر سوءظن از سیاست، البته فقط مختص ایران نیست. در حقیقت عنوان این جستار از مقاله کلاسیک ریچارد هوفستادر با عنوان «سوءظن بیمارگونه در سیاست آمریکا» گرفته شده است. [۱] این مقاله که سه دهه پیش از نوشتن این کتاب نوشته شده است، نشان می‌دهد که چگونه در تاریخ آمریکا گروه‌های بومی‌گرا ادعای این را داشتند که سیاست در واشنگتن به واسطه توطئه‌های خارجی تعیین می‌شود. [باور آنها این بود که] در دوره‌ای فراماسون‌ها این نقش را داشتند، در دوره‌ای دیگر کلیسای کاتولیک و یا حتی یهودیان و یا حتی در دوران اخیر کمونیسم بین‌الملل [با مهره‌هایی] همچون ژنرال آیزنهاور و قاضی دیوان عالی ارل وارن. به همین شیوه، سیاست‌مداران هراسان در انگلستان با خلق یک رشته از توطئه‌های خیالی شناخته می‌شوند که از توطئه ژاکوبین-لودیت در زمان جنگ با ناپلئون شروع شده و به دخالت صهیونیستی در انقلاب ۱۹۰۸ امپراتوری عثمانی کشانده می‌شود. کمی معاصرتر این تئوری‌پردازی به کنترل نخست‌وزیر دولت کارگری هارولد ویلسون از سوی K.G.B نیز ت سری پیدا می‌کند. [۲] این سوءظن بیمارگونه نه فقط در همه جا توطئه می‌بیند بلکه

این توطئه‌ها را نیروی پیش‌برنده اصلی تاریخ نیز فرض می‌کند. هوفستادر در تشریح این وضعیت می‌نویسد: «بر طبق این نگرش، تاریخ توطئه‌ای است که حرکت آن از سوی نیروهای شیطانی قدرت‌های برتر طرح‌ریزی شده است.» [۳]

اگرچه سوءظن بیمارگونه را می‌توان در بسیاری از نقاط جهان تشخیص داد، شیوع و گستردگی آن در ایران معاصر بسیار بیشتر از اکثر جوامع غربی است. در غرب ترس از توطئه (واقعی یا تخیلی) در دوران‌های ناامنی حاد (چون جنگ انقلاب و بحران‌های اقتصادی) خود را نشان می‌دهد. این نگرش در ایران طی نیم قرن گذشته، اما، بسیار فراگیر و پرنفوذ بوده است. در غرب این افکار محدود به گروه‌های حاشیه‌ای است و بیشتر مایه ریش‌خند جریان‌های اصلی سیاست است تا اسباب نگرانی. اما در ایران این نگرش تا عمق جامعه فرونشسته و جریان‌های اصلی سیاست را همچون گروه‌های حاشیه‌ای درگیر خود کرده و تمامی طیف‌های سیاسی چون سلطنت‌طلبان، ملی‌گرایان، کمونیست‌ها، و البته خمینیست‌ها را آلوده کرده است. آنچه در ایران ریش‌خند می‌شود خود تئوری توطئه نیست، بلکه قرائت گروه‌های رقیب از توطئه اصلی است. تفسیر خاص یک فرد یا جریان نه فقط تمسخرآمیز است، بلکه یک روایت گمراه‌کننده از توطئه اصلی نیز به شمار می‌آید.

این بخش از کتاب سه هدف به هم مرتبط دارد: اول ریشه‌یابی علت وجود سوءظن بیمارگونه در سیاست ایران؛ دوم مقایسه صورت‌بندی‌های متفاوت این تئوری در میان جریان‌های سیاسی (سلطنت‌طلبان، ملی‌گراها و از همه مهم‌تر خمینیست‌ها)؛ سوم سنجیدن نتایج این نگرش برای ایران معاصر و به خصوص هزینه‌ای که ایران امروز برای تأخیر در راستای توسعه تکثرگرایی سیاسی پرداخته است.

## ریشه‌یابی علت‌ها

ناظران این جامعه از سیاحان ویکتوریایی گرفته تا عالمان اجتماعی آمریکایی، بر این امر صحّه گذاشته‌اند که سیاست در ایران با درجه بالایی از سوءظن و البته عدم اعتماد، عدم امنیت و فرقه‌گرایی آمیخته شده است. لرد کرزن نویسنده دایره‌المعارف «پارس و مسأله پارس» کتابش را با ذکر این نکته به پایان رسانده است که «بومیان افرادی پر سوءظن هستند که در پس هر ردای آراسته‌ای یک سُم شکافته می‌بینند».[۴] پروفیسور آن لمبتون در کتاب پراجاعش مربوط به سال‌های ۱۹۵۰/۱۳۳۰ نظر داده که «فرقه‌گرایی در هر شکلی خصلت ملی ایرانیان است که تا دوران معاصر نیز کشیده شده است».[۵]

هربرت وریلند در مقدمه کتاب معروفش پرورنده‌های روابط انسانی در نواحی مختلف مدعی است: در منش ایرانیان ناامنی و بی‌اعتمادی نسبت به یک‌دیگر ماندگار شده است... هر فرد حساری روانی دور خود کشیده که از پشت آن با دیگر افراد تعامل می‌کند. [۶] اندرو وست وود در توضیح بقای سلطنت در پی آشفتگی‌های سیاسی دهه ۱۳۳۰/۱۹۵۰ می‌گوید که «فرهنگ بی‌اعتمادی در جامعه نه فقط اپوزیسیون را تکه‌تکه کرده بود بلکه باعث شده بود که مردم سیاستمداران را فاسد، دروغگو و عامل خارجی به حساب بیاورند».[۷] مشابه این ادعاها، نظرات هوشنگ امیراحمدی است. او در توضیح علت ناکامی اقتصادی جمهوری اسلامی، مسئولیت را بر عهده «فرهنگ منسوخ سیاسی» انداخته است. فرهنگی که با تعصب ایدئولوژیک، افراط‌گرایی سیاسی، خاک‌پرستی قهرمان‌گونه، آسیب‌پذیری به کیش شخصیت، چاپلوسی و خضوع به قدرت، کلبی‌مسلمکی، بی‌اعتمادی، چنددستگی و فردگرایی متعین می‌شود. سوءظنی که از این نگرش مبتنی بر

توطئه بر می‌خیزد، مرزهای طبقاتی و ایدئولوژیک را در می‌نوردد. این نگرش در میان نخبگان و روشن‌فکران نیز تسری یافته است و آنها از این حربه علیه دشمنان سیاسی و یا کنترل هواداران خود بهره می‌برند. [۸]

اکثر ناظران ریشه‌های «مرض سوءظن» را در فرهنگ ملی و یا به طور خاص در شیوه فرزندپروری ایرانیان رصد می‌کنند. به عنوان مثال در دیدگاه ورپلند، ایرانیان پایه‌های رفتار با قدرت مستقر را در خانواده فرا می‌گیرند. [۹] پهلوی دوم در استدلال آوردن به نفع حکومت قوی به صورت مداوم از «تاروپود ضعیف اخلاقی ایرانیان» سخن می‌راند. [۱۰] ماروین زونیس نویسنده اصلی‌ترین تحقیق کمی در رابطه با نخبگان پهلوی نتیجه می‌گیرد که سنت‌های فرزندپروری خاص ایرانیان باعث می‌شود که افراد در بزرگ‌سالی پرسوءظن، ناامن، کلبی‌مسلك، بی‌اعتماد، خودبزرگ‌بین، متقلب، بدبین، چاپلوس، سلطه‌جو، بیگانه‌هراس، فرصت‌طلب، ترسو، فردگرا، خودمحور و مبتلا به جنون عظمت‌طلبی بار بیایند. [۱۱]

دیپلمات‌های غربی، به خصوص وقتی که از رفتار سیاست‌مداران ایرانی خشمگین بودند، به راحتی از اصطلاح «خصلت‌های ملی» برای توضیح وضعیت استفاده می‌کردند. به عنوان مثال زمانی که کنسول انگلیس در اصفهان از ساختن یک ائتلاف ضد کمونیست در جنبش کارگری ناکام شد، به این شیوه شکایت خود را اظهار کرد که «دو ایرانی هرگز نمی‌توانند با هم کار کنند حتی اگر این اتحاد برای گرفتن پول از شریک سوم باشد». [۱۲]

مشابه این گفتار را از زبان سفیر انگلستان نیز می‌توان شنید که ترسان از گستره نفوذ اتحاد شوروی پس از نبرد استالین‌گراد، ایرانیان را «قومی ملّون و بدون اصول اخلاق» خوانده بود. [۱۳] که «فقط پیش‌بینی ساختن یک فرصت ممنوعه می‌تواند آنان و البته جوانان‌شان را شجاعت و قوت ببخشد». [۱۴] علاوه بر این، او هشدار می‌داد که «البته مایه تأسف و ولی یک

واقعیت است که ایرانیان لقمه مطلوب استالین هستند. آنها غیرقابل اعتماد، بدگو، بی‌نظم و انضباط، ناتوان از اتحاد و بدون برنامه مشخص هستند. و نظام اتحاد شوروی [خورند این مردمان است] زیرا به یک بنیان فکری جامع متکی است که از عرش تا فرش را توضیح می‌دهد و برای آن برنامه دارد». [۱۵]

دیگر سفیر انگلستان اعلام می‌کرد که این ضعف و نقایض یک امر گذرا نیست، بلکه نقیصه دائمی «شخصیت شرقی» است. [۱۶] مشابه این نظرات را می‌توان از سفیر آمریکا نیز شنید که همراه با به رخ کشیدن تحصیلات کلاسیک دانشگاهی‌اش، به واشنگتن انذار می‌داد: «که در ارتباط با مدها و پارس‌ها، ما همواره باید به یاد داشته باشیم که با مردمی سروکار داریم که هر آن چه را در آن روز به دست می‌آورند، شاکرند. آنها بی‌استعداد و ناتوان نیستند، فقط گذشته را خوار شمرده و از آینده غفلت می‌کنند». [۱۷]

این نقطه نظرات استعماری و حتی نژادپرستانه در یادداشت‌های دفتر خارجی مورخ ۱۹۵۱/۱۳۳۰ به صورت کاملاً موجز آمده است. این یادداشت‌ها طرحی است برای توضیح اینکه چرا «احساسی بودن» ایرانیان باعث می‌شود استدلال‌های عقلانی برای باقی ماندن نامحدود صنعت نفت تحت کنترل انگلستان را رد کنند. این یادداشت تحت عنوان «مقاله‌ای در باب صحنه سیاسی و اجتماعی ایران» مدعی است:

«اکثر ایرانیان درون‌گرا هستند. تخیل آنها قوی است و آنها به طور طبیعی تمایل به سویه دل‌پذیر امور دارند. آنها شعرخوانی و مباحثه به خصوص در باب مسائل انتزاعی را خوش دارند... احساسات آنها قوی است و به راحتی برانگیخته می‌شود. اما آنها مداوماً از منقاد کردن احساسات و تبدیل آن به استدلال ناتوان هستند. آنها فاقد عقل سلیم و توان آزمایش و استخراج ادله از امر واقع هستند. دروغ‌گویی آنها ناشی از بی‌اعتنایی‌شان به



حقیقت است تا این که یک انتخاب عامدانه برای گمراه کردن طرف مقابل باشد. افراط آنها در تخیل و بی‌اعتنایی آنها به واقعیت منجر به ناتوانی آنها در توجه به جزئیات می‌شود. اغلب و هنگامی که جهان را موافق میل خود نمی‌بینند به گوشه امن و راحت خود پناه می‌برند و در تلاش برای محقق کردن رویاها با تمرکز بر واقعیت پشت‌کار ندارند. این منش به واسطه تقدیرگرایی مذهب‌شان نیز تشدید می‌شود. آنها در تعقیب منافع خود به شدت فردگرا هستند حال آن که این فردگرایی به انگیزه شریف انجام کارها بدون کمک خواستن از دیگری فرا نمی‌روید... آنها فاقد وجدان جمعی هستند و هنوز برای تعقیب منافع همگانی آمادگی ندارند. آنها خودبین و خودپسند هستند و تمایلی برای اعتراف به اشتباهات‌شان ندارند.» [۱۸]

این توضیحات آشکارا مخدوش‌کننده واقعیت هستند. این ناظران یک پدیده پیچیده را با کمک یک طبقه‌بندی منسوخ به «خصلت ملی» تقلیل می‌دهند. [۱۹] که به شدت غیرتاریخی و اغلب بر پایه انگاره‌های یونگی قرار دارد. این نگرش «خصلت ملی» را به عنوان یک جوهره صلب و سخت می‌نمایاند که ریشه در امور نامعینی چون نژاد قومیت و اسطوره‌پردازی عامیانه دارد. آنها مشاهدات و برداشت‌های ذهنی خود از معدود افراد- آن هم از اعضای نخبه جامعه- را سریعاً به کل جمعیت تعمیم می‌دهند، حال آن که در واقعیت این جمعیت به شدت گونه‌گون و متمایز است. آنها با گردآوری اندک اطلاعاتی در رابطه با فرزندپروری، سریعاً نتیجه می‌گیرند که این «امراض» مربوط به رابطه فرزند-والدین است. این نوع نتیجه‌گیری به خاطر تسلط انگاره‌های روان‌شناسانه بر ذهنیت آنهاست. علاوه بر این آنها انبوهی از «امراض» گوناگون را ردیف کرده و فرض می‌کنند که این مسائل در میان اکثر ایرانیان به یک نسبت یافت می‌شود.

با این همه اکثر ناظران در رابطه با وجود سوءظن در عرصه سیاسی ایران مدرن متفق القول هستند. اگرچه نظر محتاطانه هوفستادر را نباید فراموش کرد که از این اصطلاح یک گونه و روش سیاست‌ورزی را منظور داشته و نه یک بیماری روانی عمیق وماندگار را. در این نگاه، می‌توان سوءظن بیمارگونه در سیاست را با تاریخ [و نه روان‌شناسی] و به خصوص تجربه خاص ایرانیان از دخالت‌های امپریالیستی توضیح داد. به هر روی باید پذیرفت که قدرت‌های خارجی - در ابتدا روسیه و انگلیس و این اواخر ایالات متحده آمریکا - تعیین‌کننده خطوط اصلی در دورنمای سیاست‌ورزی دویست ساله اخیر ایران بوده‌اند.

این صورت‌بندی‌های اصلی را می‌توان در موارد زیر رصد کرد: سه جنگ مصیبت‌بار در نیمه اول قرن نوزدهم که به معاهدات خفت‌بار گلستان، ترکمانچای و پاریس منتهی شد. شکل‌گیری بریگاد قزاق با هدایت روسیه تزاری، فروش امتیاز انحصاری تجارت فروش توتون و تنباکو به یک سرمایه‌دار انگلیسی در سال ۱۲۶۹/۱۸۹۰؛ قرارداد دارسی در سال ۱۹۰۱/۱۲۸۰ که به سرعت شرکت نفت ایران و انگلیس از آن بیرون آمد؛ توافق ۱۹۰۷/۱۲۸۶ انگلیس و روسیه که ایران را به حوزه نفوذ بین این دو کشور تقسیم می‌کرد؛ اولتیماتوم ۱۲۹۰/۱۹۱۱ روسیه و متعاقب آن اشغال ایران توسط روس و انگلیس و قرارداد بدنام ۱۲۹۸/۱۹۱۹ که به گونه‌ای طراحی شده بود که با اجرای آن ایران بدل به تحت‌الحمایه انگلیس می‌شد. نه فقط از نظر ایرانیان بلکه حتی از چشم دیگر اروپائیان، روسیه و انگلیس در تلاش بودند که ایران را به امپراطوری‌های خود منضم کنند. این دیپلمات‌های انگلیسی و روس بودند که در عمل امور ایران را می‌چرخاندند و شاه فقط یک «نایب‌السلطنه» به حساب می‌آمد. [۲۰] در نیمه دوم قرن

نوزدهم شاهان قاجار حتی نمی‌توانستند جانشینان خود را بدون موافقت آشکار نمایندگان این دو قدرت استعماری برگزینند.

نفوذ قدرت‌های استعماری در سه کودتای نظامی نیز خود را نشان داد: کودتای ۱۲۸۷/۱۹۰۸، ۱۲۹۹/۱۹۲۱ و ۱۹۵۳/۱۳۳۲. در کودتای اول بریگاد قزاق که از جانب افسران تزاری رهبری می‌شد، مجلس تازه تأسیس را به توپ بست تا پایه‌های لرزان سلطنت قاجار را استحکامی دوباره ببخشد. در کودتای دوم افسران انگلیسی به رضاخان میرپنج (از بریگاد قزاق) کمک کردند تا دولت قانونی را ساقط کند و مسیر را برای انقراض سلسله قاجار و به قدرت رسیدن سلسله پهلوی هموار کند. در سومین کودتا سازمان‌های CIA و MI۶ در کنار یک‌دیگر به افسران ارتش کمک کردند تا نخست‌وزیر مردمی را برکنار کرده و تاج و تخت پهلوی را نجات دهند. این وقایع مصیبت‌بار به طور طبیعی ایرانیان را به این نتیجه رسانده بود که هر آن چه در مملکت اتفاق می‌افتد ناشی از تصمیم قدرت‌های استعماری است.

این حس بیگانگی با تداوم فاصله عمیق بین دولت و جامعه مدنی تشدید نیز شد. در زبان فارسی فاصله معنایی بین دولت و ملت، مملکت و امت، دربار و وطن، حکومت و مردم تداعی‌کننده همین حس بیگانگی است.

قدرت‌های استعماری در جستجوی خدمت‌گزاران بومی بودند و نخبگان نیز در جستجوی حمایت و حتی شهروندی قدرت‌های خارجی. طبیعتاً مردم عادی نیز به این نتیجه می‌رسیدند که شخصیت‌های سیاسی به رشته‌ها و ارتباطات خارجی متصل هستند. در کلام یک مورخ ایرانی این شکل از ارتباط اینگونه خود را نشان می‌دهد: «قدرت‌های خارجی در همه چیز حتی روابط شخصی دولت‌مردان دخالت می‌کنند و مطلقاً بدون اجازه آنان کاری از پیش نمی‌رود». [۲۱]

ارتباط بین قدرت‌های استعماری و نخبگان محلی از همه بیشتر در فاصله بین سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۵۳ (۱۳۲۰-۱۳۳۲) خود را نمایان کرد. یعنی در فاصله بین خلع رضا شاه در پی اشغال ایران از سوی شوروی و انگلیس و بازگشت فاتحانه محمدرضا شاه به قدرت با کودتای طراحی شده از سوی CIA. یک علت نمایان شدن این رابطه برخاستن جنبش‌های بزرگ مردمی (چون حزب توده ایران و جبهه ملی) و انتشار روزنامه‌های آزاد بود که می‌توانستند آزادانه در رابطه با مسائلی چون نزاع طبقاتی، حق حاکمیت ملی و مداخله خارجی قلم بزنند. علت دیگر درگیر شدن قدرت‌های بزرگ در سیاست ایران بود، زیرا سیاستمداران ایرانی فعالانه آنان را به یاری می‌طلبیدند.

پهلوی دوم که بر این باور بود حیات و ممات ارتش و سلطنت به هم وابسته است از آمریکا کمک‌های نظامی می‌طلبید. سیاستمداران جنوبی تحت رهبری سید ضیاءالدین طباطبایی (چهره‌ی کلیدی در کودتای ۱۲۹۹/۱۹۲۱) کمک انگلستان را برای مقابله با شاه و دیگر رقبای‌شان خواستار بودند. ایالات متحده سیدضیاء را آن‌چنان وابسته به انگلیس می‌دانست که او را برای نخست‌وزیری مناسب نمی‌دید. [۲۲] وقتی مقامات رسمی انگلیسی هم‌چون آن لمبتون رابطه با سید ضیاء را مطلقاً رد می‌کردند، آمریکایی‌ها نیز به اندازه ایرانیان نسبت به آن مشکوک بودند. [۲۳] اشراف شمالی تلاش داشتند که با شاه و رقبای جنوبی‌شان از طریق یاری گرفتن از اتحاد شوروی مقابله کنند. اما وقتی اتحاد شوروی را مشوق یک انقلاب اجتماعی در ایران یافتند رو به ایالات متحده کرده، بیش از کمک‌های نظامی تقاضای کمک‌های اقتصادی کردند. در سوی دیگر ماجرا حزب توده ایران در نقش یک جنبش رادیکال به اتحاد شوروی به عنوان «قهرمان طبقه‌ی کارگر جهان» می‌نگریست.

در این میان مصدق رهبر جنبش طبقه متوسطی جبهه‌ی ملی حمایت آمریکا را در برابر اشراف طرفدار انگلیس و مرتبط با شرکت نفت ایران و انگلیس طلب می‌کرد. او هم‌چنین مایل بود که حمایت آمریکا را در برابر شاه و نیروهای مسلح، حزب توده طرفدار شوروی، اشراف شمالی و حتی سیاستمداران محافظه‌کار طرفدار آمریکا داشته باشد.

مصدق سوار بر موج محبوبیت ناشی از قول‌هایش برای ملی کردن نفت ایران، در سال ۱۹۵۱ به نخست‌وزیری رسید و بدون معطلی از شرکت نفت ایران و انگلیس خلع ید کرد. انگلستان که ملی‌سازی را نپذیرفته بود همه تلاشش را کرد تا اعتبار مصدق را خدشه‌دار کند. او را «شرقی مگار» خواند که نه تنها دیوانه، عجیب و غریب، نامتعادل و نامعقول است بلکه عوام‌فریب، بی‌ثبات، حيله‌گر، بی‌اخلاق، کله شق، تک‌رو و معتاد به تریاک نیز هست. [۲۴]

سفارت انگلیس در سال ۱۳۳۱/۱۹۵۲ مصدق را مبتلا به جنون عظمت طلبی دانسته که در مرز بی‌ثباتی روانی قرار دارد و او را هم‌چون یک کودک کج‌خلق باید راضی نگه‌داشت. [۲۵] یکی از نشانه‌های بی‌ثباتی روانی مصدق از نظر سفیر انگلستان خودداری او از استفاده از اسکورت و ماشین نخست‌وزیری و لقب «حضرت اشرف» بود. [۲۶] سفیر نتیجه می‌گرفت که ایران برخلاف ۶۲ کشور آسیایی آماده استقلال نیست، بلکه هم‌چون هائیتی به بیش از ۲۰ سال اشغال و تحت‌الحمایگی خارجی نیاز دارد. او مدعی بود که: «ایران هم‌چون مردی است که باید به دندان‌پزشکی برود ولی این کار را نمی‌کند و علیه هر کس نیز که به او بگوید مشکلی در دندان‌هایش دارد، بر می‌آشوبد». [۲۷]

حکومت انگلیس مقالاتی با همین مضمون را در روزنامه‌ها نشر می‌داد. به عنوان مثال، روزنامه لندن تایمز یک بیوگرافی از مصدق ارائه داده بود که او

را از نظر عصبی بی‌ثبات، شهیدنما و خجالتی جز در موارد برانگیختگی، معرفی می‌کرد. [۲۸] نشریه ایزرور مصدق را یک امّال فسادناپذیر، روبسپیری بیگانه‌هراس، فرانکشتاینی حزن‌انگیز و هم‌چنین بی‌اعتنا به عقل سلیم توصیف می‌کرد که فقط یک فکر سیاسی [ملی کردن نفت] در جمجه بزرگش خانه کرده است. [۲۹] برای آنکه دیدگاه‌هایی این چنین در آن سوی اقیانوس آتلانتیک نیز ترویج شود، انگلستان مطبوعات آمریکایی را با یک رژیم خاص تغذیه می‌کرد. رژیمی که از زبان خود آنها «برای BBC بیش از حد کینه‌توزانه بود». [۳۰] نمونه‌ای از این ترور شخصیت مقاله‌ای است که درو پیرسون روزنامه‌نگار صاحب‌نام در واشنگتن پست نوشت و حسین فاطمی دست راست مصدق را به انجام اعمال مجرمانه، اختلاس و حتی گانگستریسم متهم کرد. او هشدار داد که «این مرد باعث می‌شود که بنزین در آمریکا جیره‌بندی شود و یا حتی ممکن است مردم آمریکا را به مهلکه جنگ جهانی سوم بیااندازد». [۳۱]

انگلستان از همان روز انتخاب مصدق به نخست‌وزیری تصمیم گرفته بود که زیر پایش را خالی کند و از مذاکره جدی با او سر باز زند. به عنوان مثال پروفیسور لمبتون که به عنوان مشاور وزارت خارجه انگلستان خدمت می‌کرد در نوامبر سال ۱۹۵۱ به دولت انگلستان توصیه کرده بود که در تخریب وجهه مصدق باید ثابت قدم باشند و از رسیدن به توافق با او خودداری کرده، حتی تلاش‌های آمریکایی‌ها برای رسیدن به یک مصالحه را رد کنند. او بر این امر اصرار داشت که آمریکایی‌ها تجربه و یا صلاحیت کافی برای درک ایران و ایرانیان را ندارند. [۳۲]

چهره اصلی در طرح‌ریزی استراتژی انگلستان برای براندازی مصدق، فردی دانشگاهی به نام رابین زاهنر بود که به سرعت بدل به پروفیسور اخلاق و مذاهب شرقی در دانشگاه آکسفورد شد. زاهنر به عنوان آتاشه [وابسته]

فرهنگی سفارت انگلیس در تهران بین سال‌های ۴۷-۱۹۴۳ (۱۳۲۲-۱۳۲۶) با بسیاری از سیاست‌مداران آشنا شد. این آشنایی‌ها به خصوص در میهمانی‌هایی که تریاک در آن مصرف می‌شد شکل می‌گرفت. او در سال‌های ملی شدن صنعت نفت از سوی MI۶ به ایران گسیل شد تا یک ژنرال ارتشی را برای رهبری کودتا بیابد. [۳۳] او از ارتباطات گسترده‌اش برای پی‌نات کردن دولت مصدق استفاده برد: از طریق سید ضیاءالدین طباطبایی و سیاست‌مداران طرفداران انگلیس؛ روزنامه‌نگاران و سردبیرانی که مشتاق خودفروشی بودند؛ اشراف محافظه‌کار که در دهه ۱۳۲۰/۱۹۴۰ ابتدا طرفدار اتحاد شوروی و سپس هوادار آمریکا شده بودند؛ رؤسای ایلات و عشایر به خصوص در ایل بختیاری؛ افسران ارتش؛ بازرگانانی بدنام؛ درباریان؛ اعضای خانواده سلطنتی و خلاصه هر آن کسی که در هراس از مصدق با شاه هم‌دل بود. در زمان مناسب از سوی CIA نیز پشتیبانی شد تا برخی از یاران مصدق را از او دور کند. افرادی هم‌چون آیت‌الله کاشانی، ژنرال زاهدی، حسین مکی و مظفر بقایی. [۳۴] بقایی استاد فلسفه و اخلاق دانشگاه تهران به سرعت بدل به فردی بدنام شد که در دزدیدن رئیس پلیس منتخب مصدق [سرتیپ افشار طوس] و شکنجه و مرگ او مشارکت داشت.

MI۶ و CIA همراه با یکدیگر حقه‌های کثیفی را برای تخریب دولت مصدق به کار می‌بردند. یکی از این حقه‌های کمتر خطرناک، پخش این شایعه بود که کمونیست‌ها در حال توطئه برای ترور مصدق هستند و می‌خواهند مسئولیت را بر گردن انگلستان بیاندازند. [۳۵]

با توجه به آن چه گفته شد نباید تعجب‌آور باشد که کودتای ۱۹۵۳ باعث همه‌گیر شدن تئوری توطئه شد. به خصوص که با روایت‌های پلیسی و هیجان‌برانگیز اساتید شرق‌شناسی در نقش جاسوس، خراب‌کار و حتی آدم‌کش نیز همراه شده بود. در این مورد خاص واقعیت از تخیل عجیب‌تر

است. زیرا این بار تئوری توطئه با این واقعیت پیوند خورده که دانشگاهیان غربی همگی تلاش‌شان را کردند تا به نقش CIA و MI۶ در تألیفات خود مربوط به کودتای سال ۱۹۵۳ اشاره‌ای نداشته باشند. در حقیقت، اتوبیوگرافی‌های جدیداً منتشر شده، معلوم کرده که شاه اغلب به دانشگاهیان انگلیسی و آمریکایی که نظرها دربار پهلوی را در رابطه با تاریخ ایران معاصر و وقایع سال ۱۹۵۳ تقویت می‌کردند، کمک مالی کرده است. [۳۶]

## نمودها

اگرچه تئوری توطئه در سیاست ایران نفوذ کرده، هر گروهی خوانش مخصوص به خود از توطئه و عوامل آن را دارد. برای خمینیست‌ها استعمار خارجی که از سوی ستون پنجم (متشکل از اقلیت‌های متفاوت) حمایت می‌شد، خطر مسلم برای مردم مسلمان ایران بود. برای چپ‌ها این نقش را امپریالیست‌ها با کمک طبقه بالا علیه کارگران و دهقانان ایفا می‌کردند. برای جبهه ملی امپریالیسم (البته بیشتر از جنبه سیاسی‌اش) با برکناری مصدق (تنها سخنگوی حقیقی ملت) طناب داری بر گردن ایران انداخته بود. برای سلطنت‌طلب‌ها قدرت‌های خارجی (به خصوص انگلیس و روسیه) همواره در حال توطئه برای برکناری سلسله پهلوی به طور عام و محمدرضا شاه به طور خاص بودند.

در نگاه خمینی «توطئه خارجی» را می‌توان در هر جایی یافت. او استعمارگران خارجی را مقصر مشکلات دیرپای خاورمیانه می‌دانست: زوال تمدن اسلامی، تحریف‌های محافظه‌کارانه از اسلام، تفرقه میان دولت-ملت‌های مسلمان، تعارض میان شیعه و سنی و تقسیم جوامع مسلمان به

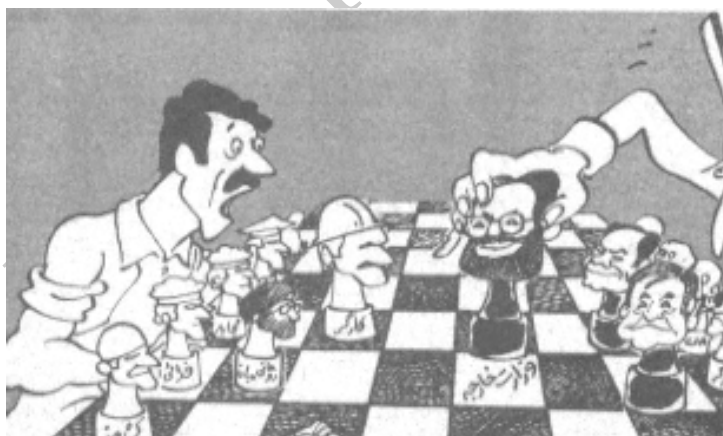


مستضعفان و مستکبران [۳۷] او مدعی است که قدرت‌های استعماری برای سال‌ها شرق‌شناسان را به کشورهای شرقی فرستاده‌اند تا پیام اسلام و قرآن را تحریف کنند [۳۸] از نظر او آنها توطئه کردند که با تسلیم طلبی مذهبی و ایدئولوژی‌های سکولار (سوسیالیسم، لیبرالیسم، سلطنت‌طلبی و ملیت‌گرایی) اسلام را تحلیل ببرند. [۳۹] خمینی بر این باور بود که انگلستان انقلاب مشروطیت ۱۹۰۵/۱۲۸۴ را به راه انداخته تا اسلام را تخریب کند: «ایرانیانی که قانون اساسی مشروطه را نوشتند مستقیماً دستورالعمل‌ها را از اربابان انگلیسی‌شان دریافت می‌کردند». [۴۰]

علاوه بر این خمینی غرب را مسئول مشکلات آن روز ایران نیز می‌دانست. او بر این باور بود که توطئه‌های استعماری کشور را فقیر و عقب‌مانده نگه‌داشته است، مناب‌عش را به غارت برده، تضاد بین طبقات را دامن زده، روحانیون را از توده‌های مردم دور و بیگانه کرده، باعث نزاع و شرارت در میان عشایر شده، در دانشگاه‌ها رخنه کرده، غرایز حیوانی مصرف‌کنندگان را هدف گرفته و فساد اخلاقی و به خصوص فحشا، قماربازی، اعتیاد به مواد مخدر و مصرف الکل را ترویج کرده است. [۴۱] او می‌گفت که غرب امپریالیسم فرهنگی و قرائت ناصوابش از اسلام را از طریق کنترل مدارس، دانشگاه‌ها، مراکز نشر کتاب، مجلات و رادیو و تلویزیون گسترانیده است. [۴۲] از نظر او استعمارگران ذهن جوانان را مسموم کرده و مصمم‌اند که آنها را ضعیف نگه دارد [۴۳] در مواقعی او حتی بلوک شرق را عامل غرب در تخریب اسلام می‌دانست. [۴۴]



کاریکاتوری در مجله طنز چپ‌گرای آهنگر (۱۶ آوریل ۱۹۷۹) که ایران را در یک مسابقه شطرنج با آمریکا نشان می‌دهد. مهره‌های شطرنج ایران کارگران، دهقانان، دانش‌آموزان، فدائیان و مجاهدین هستند. مهره‌های شطرنج آمریکا سازمان CIA، مشاوران نظامی، شکنجه‌گران زندان و لیبرال‌ها مانند بین‌صدر، قطب‌زاده و دکتر یزدی هستند.



کاریکاتور دیگری از مجله آهنگر (۸ مه ۱۹۷۹) آمریکا با حرکت یزدی، وزیر امور خارجه، ایران را شگفت‌زده می‌کند. نیروهای لیبرال فقط به عنوان مهره‌هایی تحت کنترل خارجی‌ها نگاه می‌شود.

در ایام انقلاب خمینی توطئه را در اینجا، آنجا و همه جا می‌دید. او علناً اعلام می‌کرد که «دنیا علیه ماست» [۴۵] و حتی از اصطلاحات چپ و راست بهره می‌برد تا نشان دهد که دولت نوپای انقلاب از دو سوی سلطنت‌طلب‌ها و مارکسیست‌ها تحت فشار است [۴۶] و از اصطلاح «توطئه‌های شیطانی» علیه همه مخالفانش استفاده می‌برد. علیه لیبرال‌های مسلمانی که یک قانون اساسی غیردینی را به قانون اساسی تحت کنترل روحانیون ترجیح می‌دادند؛ علیه روحانیون محافظه‌کاری که مخالف تفسیر خمینی از مسأله ولایت فقیه بودند؛ علیه روحانیون غیرسیاسی که آرامش حوزه‌ها را به غوغای کثیف سیاست ترجیح می‌دادند؛ علیه حقوق‌دانانی که مخالف بازگشت مجازات‌های حشن بودند؛ علیه عرب‌ها، کردها، ترکمن‌ها و بلوچ‌هایی که خودمختاری منطقه‌ای می‌خواستند؛ علیه چپ‌هایی که در حال سازماندهی اتحادیه‌های کارگری و راه‌اندازی اعتصاب بودند؛ و البته علیه افسران ارتشی که به سلسله پهلوی، جبهه ملی و یا رئیس جمهور بنی‌صدر اظهار علاقه و نزدیکی می‌کردند. [۴۷] او به چپ‌های طرفدار شوروی عنوان «جاسوسان روسیه» را می‌داد و به چپ‌های ضدشوروی عنوان «چپ‌های آمریکایی» را اطلاق می‌کرد. او حتی مسلمانان محافظه‌کار را «طرفداران اسلام آمریکایی» می‌خواند.

او بر این فرض بود که مجاهدین خلق خطرناک‌ترین عضو ستون پنجم دشمن هستند. او در بازی با کلمات، مجاهدین را به منافقین بدکاری ربط می‌داد که در صدر اسلام تظاهر به طرفداری از پیامبر کرده حال آن‌که مخفیانه همراه با مشرکان و یهودیان علیه محمد توطئه می‌کردند. او هشدار می‌داد که منافقین به نام اسلام می‌خواهند اسلام را خراب کنند [۴۸] و مجاهدین را به یهودیان تازه اسلام آورده‌ای تشبیه می‌کرد که در زمان امام علی بدون درک درست معنای آیات قرآن، از آن استفاده می‌کردند [۴۹] و

بر این نکته انگشت می گذاشت که کشور از جانب توطئه‌های منافقین، چپ‌ها، لیبرال‌ها و ملی‌گرایان در خطر است. [۵۰]

خمینی در عین حال انذار می‌داد که غرب در ادامه تلاش برای دست‌اندازی به جهان‌اشتهای سیری‌ناپذیری برای جمع‌آوری اطلاعات از ایران دارد:

قدرت‌های بزرگ و به خصوص آمریکا از زمان‌های دور مشغول طرح و نقشه‌ریزی بوده است. انگلیس قبل از آمریکا این نقش را داشت. برای مدت مدیدی تا به الان این دو کشور اطلاعات ریز و درشت و آگاهی‌های مربوط به کشورهای مختلف به خصوص آنان که طعمه قرار داده بودند، جمع‌آوری می‌کردند. آنچه از منابع طبیعی داریم آنها بهتر از خودمان مطلعند. حتی قبل از اختراع ماشین آنها خبرگان‌شان را سوار بر اسب و شتر به سرزمین‌های ما گسیل می‌کردند تا منابع طبیعی ما را بسنجند نفت را پیدا کنند سنگ‌های قیمتی ما را پیدا کنند. من به خاطر می‌آورم- در سخنرانی قبلی‌ام هم گفته‌ام- که سال‌ها قبل در سفری به همدان یکی از اعضای حوزه علمیه قم را دیده بودم. او فرزند یک شخص خیلی محترمی از شهر همدان بود و او برای من نقشه‌ای آورد که روی آن نقاطی مشخص شده بود. من از ایشان پرسیدم که این نقطه‌ها چه هستند و او در جواب گفت که این نقشه را یکی از عمال خارجی کشیده است و این نقطه‌ها نشان‌دهنده منابع معدنی در این نقاط از کشور است. آن یک نقشه با جزئیات بسیار بود که حتی کوچک‌ترین قصبه‌ها را هم نشان می‌داد. همان‌طور که می‌بینید وقتی حتی ماشین هم نبود آنها همه جای مملکت ما را گشته بودند حتی بیابان‌ها را با شتر گشته بودند و روی زندگی اقوام مختلف کارهای‌شان، عادت‌های‌شان، مذهب‌شان، ذائقه‌های‌شان، طبیعت‌شان مطالعه کرده بودند. آنها از حال و

احوال روحانیون در این کشور باخبر بودند از رابطه‌ای که بین توده‌های مردم و علما وجود داشت با خبر بودند و کذا و کذا. [۵۷]

خمینی این نقش شیطانی را بر دوش اقلیت‌های مذهبی به خصوص یهودیان نیز می‌گذاشت. او اغلب از اصطلاح موهن «جُهود» برای نامیدن آنها استفاده می‌کرد حال آن‌که اصطلاح «کلیمی» لغت به مراتب خنثی‌تری بود. او یهودیان را متهم می‌کرد که اسلام را تخریب کرده‌اند، در ترجمه قرآن [به عمد] دست برده‌اند؛ در آزار و به زندان افکندن روحانیون مشارکت داشته‌اند؛ از ماتریالیسم تاریخی دفاع می‌کنند؛ مشوق - به اصطلاح - انقلاب سفید بوده‌اند؛ کشتار سال ۱۳۴۲/۱۹۶۳ را ستوده‌اند؛ رسانه‌های جمعی را در اختیار داشته و صد البته کنترل اقتصاد را نیز در دست دارند. [۵۲]

[خمینی] یهودیان را جاسوسان، عمال و ستون پنجم استکبار جهانی می‌دانست. آنها قدرت حقیقی پشت سر استکبار جهانی ترسیم می‌شدند که مشغول توطئه برای کنترل کل دنیا هستند: «قصد اصلی آنها برپایی یک دولت جهانی یهودی است». [۵۳]

خمینی این نکته را نیز می‌افزود که این خطر وجود دارد که آنها به این هدف [برقراری دولت جهانی یهودی] برسند زیرا در کارشان جدی‌اند و از اعمال ظلم پرورایی ندارند. خمینی بهائیان را نیز به طرح‌ریزی توطئه‌های خراب‌کارانه و تدارک یک سازمان سیاسی مخفی متهم می‌کرد و مدعی بود که این سازمان مخفی در ابتدا به دست انگلستان درست شده و در حال حاضر کنترل آن به دست آمریکا و اسرائیل افتاده است. او می‌گفت: «ریگان از بهایی‌ها حمایت می‌کند همان‌طوری که شوروی از حزب توده پشتیبانی می‌کند. بهائیت مذهب نیست بلکه یک سازمان مخفی است که در کار توطئه برای براندازی جمهوری اسلامی است». [۵۴]

حامیان خمینی نیز به همان میزان به سوءظن مبتلا بودند. یک روحانی برجسته اعلامیه‌ای صادر کرد و در آن به مؤمنان انداز داد که در سوره پنجم آیه ۵۶ قرآن به آنان گفته شده که با مسیحیان و یهودیان طرح دوستی نریزند. [۵۵] حمید روحانی اصلی‌ترین زندگینامه‌نویس خمینی مدعی بود که ساواک دستورالعملی برای کشتن کسانی داشت که جرأت می‌کردند به سرمایه‌داران یهودی هم‌چون «نلسون راکفلر» انتقاد کنند. [۵۶] حجت‌الاسلام سعیدی (روحانی‌ای که در زندان شاه شکنجه و کشته شد) اظهار می‌کرد که یهودیانی چون «لیندون جانسون» کنترل آمریکا را به دست گرفته‌اند. او هم‌چنین مدعی بود که بهائیان اقتصاد ایران را به دست گرفته‌اند و شاه در ائتلاف با بهائیان و کمونیست‌ها علیه مسلمانان حقیقی همکاری می‌کند. [۵۷] خامنه‌ای [رهبر بعدی جمهوری اسلامی] نیز در همین سبک و سیاق مدعی بود که شرق و غرب علیه جمهوری اسلامی توطئه می‌کنند و هم‌زمان با یک‌دیگر بر سر به دست آوردن توجه جمهوری اسلامی رقابت نیز دارند. [۵۸] کیهان هوایی اظهار می‌کرد که بهائیان هم‌واره غلام حلقه به گوش بیگانگان بوده‌اند در ابتدا در خدمت تزاریست‌ها بودند سپس به خدمت انگلیس‌ها و عثمانی‌ها درآمدند و در حال حاضر برای اسرائیلی و آمریکایی‌ها کار می‌کنند. [۵۹] روزنامه اطلاعات کسروی (مورخ سکولار) را با رضا شاه مرتبط می‌دانست که بعدها به خدمت استکبار جهانی درآمد. [۶۰]

در همان روزنامه مقاله دیگری ناسیونالیسم سکولار را ایدئولوژی بورژوازی می‌دانست که از سوی امپریالیسم برای ایجاد تفرقه در جهان اسلام و هم‌چنین برای ایجاد اختلاف میان مردم و روحانیت خلق شده است. [۶۱] در همین راستا کتاب‌های درسی تاریخ بهائیت را یک توطئه سیاسی توصیف

می‌کردند که از جانب استعمارگران اروپایی قرن نوزدهم پرورانده شده تا وحدت مسلمانان را بشکنند. [۶۲]

خمینیست‌ها جستجوی خود را برای یافتن توطئه به سیاست ایران محدود نکردند. در یک گردهم‌آیی عمومی که از سوی رژیم در سال ۱۹۹۰ ترتیب داده شده بود، اعلام شد که مارکسیسم یک توطئه یهودی است و کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی بخشی از توطئه اسرائیلی برای تخریب اسلام است. [۶۳] کیهان هوایی در سلسله مقالاتی مطول در رابطه با امپریالیسم مدعی شد که برخی تاریخ‌نگاران شکل‌گیری رخدادها را حاصل عمل مردان بزرگ می‌دانند و برخی دیگر مردم کوچه و بازار را عاملان تاریخ می‌دانند، حال آن که در واقعیت نیروی اصلی پشت این وقایع توطئه‌هایی هستند که از سوی فراماسون‌ها یا یهودیان و یا در هم‌کاری هر دو سازماندهی می‌شوند. [۶۴] [این توطئه‌ها پشت وقایع تاریخی] بسیاری دیده می‌شود مثل بازگشت خاندان استوارت به سلطنت در انگلستان، تجزیه پادشاهی لهستان و امپراطوری عثمانی و صد البته انقلاب آمریکا، فرانسه و روسیه. این مقاله مدعی بود که انقلاب بلشویکی بخشی از توطئه یهودیان برای کنترل تمامی دنیا بود. به عنوان شواهد مقاله به پروتکل بزرگان صهیون و طلای یهودیان که به انقلابیون روس داده شده بود، استناد می‌کرد. این مقاله هم‌چنین به ریشه‌های قومی مارکس، تروتسکی، کامنف، زینوویف برای اثبات مدعایش اشاره می‌کرد. او حتی از استالین به عنوان بخشی از این توطئه نام می‌برد، زیرا همسرش یهودی بود. از نظر نویسنده، این یهودیان مسئول آزار و اذیت مردم مسلمان آسیای مرکزی بودند. این تخیلات پر از سوءظن را نمی‌توان به عنوان پریشان‌گویی‌های یک روان‌پزشک حاشیه‌نشین رد کرد زیرا کیهان هوایی روزنامه‌ای روشن‌فکری به حساب

می‌آمد که فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های غربی آن را منتشر می‌کردند؛ در حقیقت گل‌های سرسبد جمهوری اسلامی.

تئوری توطئه در میان اعضای جبهه ملی خود را به روشنی در کتاب «نبرد پروژه‌های سیاسی در صحنه ایران» نشان می‌دهد. [۶۵] نویسنده این کتاب حسین ملک یک مصدقی کهنه‌کار بود که همراه با برادر بزرگ‌ترش خلیل ملکی جناح سوسیال‌دموکرات جبهه ملی را ایجاد کرده بود. این دو در سال‌های ابتدایی دهه ۱۹۴۰ به حزب توده ایران پیوسته بودند و در سال ۱۹۴۶ از آن انشعاب کردند تا یک سازمان مستقل مارکسیستی تشکیل دهند. حسین ملک به خاطر فعالیت‌هایش در انقلاب ایران و پس از آن، در سال ۱۹۸۱ - یعنی وقتی خمینی شمشیر را برای اپوزیسیون از رو بست - مجبور شد از ایران خارج شود. او این کتاب را در اروپا و چند سال پیش از مرگش - به دلایل طبیعی - نوشت.

این کتاب که انباشته از نمودارها و جداول بسیار است، مدعی شده که امپریالیست‌ها همواره در تلاش برای خراب‌کاری در ایران بوده‌اند. از نظر او همه سازمان‌های سیاسی - البته مشخصاً به استثنای جبهه ملی - را می‌توان در خدمت توطئه یک قدرت خارجی طبقه‌بندی کرد.

[از نظر او] روسیه سیاست‌های خود را نه فقط از طریق حزب توده، فدائیان و مجاهدین خلق پیش می‌برد بلکه - باورپذیر باشد یا خیر - در حلقه نزدیکان خمینی نیز بیرانی دارد. ملک می‌نویسد: «در پس عبای این روحانیون اتحاد شوروی پنهان شده است». انگلستان توطئه‌های خود را از طریق بهائیان، فراماسون‌ها و فدائیان اسلام و به خصوص روحانیت سنتی پیش می‌برد. انگلیس‌ها می‌توانند با روحانیون کار کنند زیرا اسلام یک «ایدئولوژی عربی» است و همه می‌دانند که انگلیس‌ها از نظر تاریخی جهان عرب را تحت کنترل خود داشتند. حتی فعالیت‌های جمال‌الدین افغانی



[اسدآبادی] اسلام‌گرای مشهور قرن نوزدهم نیز بخشی از طرح و نقشه انگلیس‌ها بوده است. [۶۶]

حسین ملک در ادامه مدعی بود که آمریکایی‌ها فعالیت‌های خود را از طریق خاندان پهلوی، ارتش، بنگاه‌های بزرگ اقتصادی، فراماسون‌ها، احزاب لیبرال (مشخصاً نهضت آزادی به رهبری بازرگان) و رانده شده‌ها از جبهه ملی پیش می‌بردند. در واقع از نظر حسین ملک، مصدق قربانی یک توطئه بسیار پیچیده بود که نه فقط CIA، MII، ژنرال‌های سلطنت‌طلب، رهبران روحانی و فدائیان اسلام در آن مشارکت داشتند، بلکه حزب توده نیز که هم به انگلستان و هم به روسیه وصل بود، در این توطئه نقش داشت. حزب توده در مقابل این موضع را می‌گرفت که بحران ملی کردن نفت یک کشاکش بین انگلیس و آمریکا بوده و جبهه ملی نیز فقط ابزار دست امپریالیسم آمریکا بوده تا نفت را از دست یک قدرت امپریالیستی بیرون بیاورد و به دست آمریکا بسپارد. [۶۷]

این فرض که حزب توده ایران برای انگلیس‌ها کار می‌کند، اگرچه دور از ذهن ولی در میان اعضای جبهه ملی انگاره ریشه‌داری است. [۶۸] خود مصدق، توده‌ای‌ها را «توده نفتی» می‌خواند. این اتهامات براساس «واقعیت‌های» زیر به حزب توده اطلاق می‌شد: در دوران جنگ جهانی دوم حزب توده به یک گروه از روزنامه‌نگاران طرفدار انگلیس پیوست تا یک روزنامه ائتلافی منتشر کند و این ائتلاف به عنوان جبهه ضدفاشیست خوانده می‌شد. آن لمبتون به عنوان اتاشه [وابسته] مطبوعاتی سفارت انگلیس در زمان جنگ با روشن‌فکران به نام آن دوران مرآده داشت و از قضا بسیاری از آن روشن‌فکران نیز گرایش چپی داشتند. علاوه بر این، مواضع اولیه حزب توده نسبت به کارزار ملی شدن صنعت نفت نیز در ایجاد این نظر مؤثر بود. این حزب در ابتدا به کارزار مصدق مشکوک بود و به جای آن پیشنهاد

می‌کرد که امتیاز نفت شمال به اتحاد شوروی داده شود و در مقابل از کمپانی نفت ایران و انگلیس در جنوب سلب مالکیت شود و خسارتی نیز پرداخت نشود. آخرین مدعایی که اعضای جبهه ملی برای محکومیت حزب توده استفاده می‌کردند «کشف» اسناد محرمانه از دفتر شرکت نفت ایران انگلیس در آبادان بود که نشان می‌داد انگلیسی‌ها از حزب توده حمایت می‌کنند. در واقعیت امر این اسناد به دست هواداران مظفر بقایی در آن دفتر جاسازی شده بود. جعل این اسناد چنان ناشیانه بود که جااعلان حتی به خود زحمت نداده بودند این اسناد را در کاغذهایی با سربرگ شرکت، با شماره‌گذاری دبیرخانه و براساس نظام ترجمه شرکت نفت تهیه کنند. [۶۹]

مقامات رسمی انگلیسی، نه فقط ارتباطی با حزب توده نداشتند بلکه هم‌چون شرکای آمریکایی‌شان از این امر شکایت داشتند که نفوذ به دیوار حفاظتی دور رهبران حزب توده غیرممکن است. [۷۰] وزارت خارجه آمریکا آن چنان از شیوه کار در درون حزب توده بی‌خبر بود که در اصلی‌ترین کتاب راهنمای مربوط به کمونیسم در ایران (نوشته شده به سال ۱۹۵۰) مدعی شده بود که رهبران اصلی حزب توده افراد شناخته شده رهبری نیستند بلکه بلشویک‌های کهنه‌کاری هستند که در روسیه مخفی شده‌اند. [۷۱] در واقعیت این بلشویک‌های کهنه‌کار که از آنها نام برده شده بود، بیست سال پیش از آن تاریخ توسط استالین اعلام شده بودند. دلیل دیگری بر این امر که قدرت‌های امپریالیستی همه چیز را می‌دانستند!]

خواننده ممکن است وسوسه شود که همه این تحلیل‌های مبتنی بر توطئه را به عنوان نظرات ملی‌گراها، چپ‌ها و خمینیست‌ها رد کند، حال آن‌که این نگرش در میان سلطنت‌طلبان نیز کم‌تر از دیگران شایع نیست. سلطنت‌طلبانی که رسانه‌های آمریکایی آنها را عموماً افرادی واقع‌گرا، میان‌رو و بدون توهم می‌دانند. آخرین خاطرات شاه با عنوان پاسخ به تاریخ را

می‌توان به عنوان یک کابوس طولانی پر از شب‌های سایه‌گون دید که از کنج خود بیرون جسته‌اند تا خنجرى را حواله شاه کنند. او می‌نویسد که «انگلیس به خاطر مداخله در هر امری، حتی دستی در ساختن حزب توده داشته است» [۷۲] تلاش برای ترور او در سال ۱۹۴۹ «مشترکاً از سوی حزب توده و روحانیون بسیار محافظه‌کار و انگلیس» برنامه‌ریزی شده بود. زیرا انگلیس انگشتش را در هر سوراخی فرو می‌کند [او دلیل دیگر شاه این بود که] معشوقه آن آدم‌کش دختر باغبان سفارت انگلیس بود. [۷۳] مصدق برخلاف ژست بیرونی‌اش یک عامل انگلیسی بوده که تنها شرطش برای پذیرش نخست‌وزیری در دوران جنگ جهانی دوم این بوده که اربابش آشکارا آن را تأیید کند. [۷۴] شاهپور بختیار آخرین نخست‌وزیر پیش از انقلاب نیز عامل شرکت نفت انگلیس بود. [۷۵] حزب توده در جبهه‌ی ملی نفوذ کرده بود، آنها خمینی را به مقام آیت‌اللهی برکشیده بودند و اتحادی نامقدس با راست‌گرایان تشکیل داده بودند که باعث کشتار سال ۱۹۶۳ و خون‌ریزی‌های دوران انقلاب ۱۹۷۹ شده بود. [۷۶] کمپانی‌های نفتی نیز نقش مهمی در انقلاب بازی کردند، زیرا شاه را به خاطر یک معامله پرسود با سرمایه‌دار ایتالیایی (که بعدها کشته شد) نبخشیده بودند. [۷۷] سازمان CIA به دلایلی نامشخص سال‌ها به روحانیون پول می‌رسانده است. [۷۸] سوءظن شاه وقتی در رابطه با انقلاب ۱۹۷۹ سخن می‌گوید، به اوج خود می‌رسد. او ادعا می‌کند که برکناری او از تاج و تخت از جانب یک ائتلاف عجیب صورت گرفته است. از نظر او این ملغمه نه فقط از روحانیون، حزب توده و کمپانی‌های نفت تشکیل شده، بلکه رسانه‌های غربی و البته دولت کارتر و حتی تاجر نیز در آن مشارکت داشته‌اند. [۷۹] یک لطیفه که پس از انقلاب در میان سلطنت‌طلبان همه‌گیر شد، می‌گوید که اگر ریش خمینی را کنار بزنند، می‌بینند که پشت آن حک شده «ساخت انگلیس».

اقلیت‌های مذهبی به صورت مشخص در خاطرات شاه غایب هستند. اگرچه این به معنای عدم حضور آنها در تئوری‌های توطئه مربوط به سلطنت‌طلبان نیست. در سال ۱۹۵۷/۱۳۳۶ رژیم پهلوی (احتمالاً به کمک CIA) یک کتاب تبلیغاتی را با هیاهوی زیاد علیه حزب توده منتشر کرد که در آن به این نکته اشاره شده بود که اتحاد شوروی جامعه مسیحی ایران را مستعد جذب نیرو برای خرابکاری و جاسوسی می‌داند. [۸۰] خود شاه در یک مکالمه خصوصی با یک وکیل حقوق بشری آمریکایی در آستانه انقلاب گفته بود که رسانه‌های غربی که تحت کنترل یهودیان است وقتی شروع به پرسش از نقش ساواک در ایران کردند که او حمایت از فلسطینی‌ها را آغاز کرد [۸۱] این ادعا برای اسرائیل‌ها تعجب‌آور بود و برای فلسطینی‌ها حتی بیشتر. در همین راستا یک جزوه مربوط به سلطنت‌طلبان، چاپ شده در سال ۱۹۷۹، مدعی بود خمینی که «حتی نمی‌تواند فارسی را درست حرف بزند» با یک توطئه بزرگ بین‌المللی به قدرت رسیده است. این توطئه نه فقط از سوی کمپانی‌های نفتی، کمونیست‌ها و ابرقدرت‌ها رهبری شده که فراماسون‌ها، کمپانی‌های غربی که نمی‌خواستند ایران صنعتی بشود و صهیونیست‌ها که کنترل ۷۰٪ سرمایه‌های صنایع بزرگ را در اختیار دارند، نیز در آن شریک بوده‌اند. [۸۲]

مکالمات خصوصی بین شاه و مشاور و دوست قدیمی‌اش اسدالله علم بسیار روشن‌گر است. [۸۳] شاه کاملاً متقاعد شده بود که انگلیسی‌ها از طریق حزب توده، روحانیون ارشد (از جمله خمینی) و رژیم بعثی در عراق کارهایشان را پیش می‌بردند. از دیگر سو بر این باور بود که اتحاد شوروی پشت ناآرامی‌های دانشجویی است و کمپانی‌های نفتی سازمان‌های چریکی مارکسیستی و مسلمان را برای فعالیت علیه رژیم او تحریک می‌کنند. او حتی مشکوک بود که «نیروهای پنهان» ایالات متحده را کنترل می‌کنند و

جان‌اف‌کندی و هر کسی را که از وجود آن مطلع شود، ترور می‌کنند. اگر محمدرضا شاه به اندازه کافی عمر می‌کرد احتمالاً می‌توانست به عنوان مشاور فیلم JFK شغلی در هالیوود به دست بیاورد.

سوءظن سلطنت‌طلبان در زمانی که «اعترافات» ژنرال حسین فردوست از تلویزیون ایران در سال ۱۹۸۸ پخش شد، خود را کاملاً نمایان کرد. ارتشبد حسین فردوست دوست دوران کودکی شاه بود که سال‌ها در رأس بازرسی شاهنشاهی و دفتر ویژه اطلاعات قرار داشت. [۸۴] اگرچه این اعترافات را همچون دیگر اعترافات تلویزیونی نباید جدی گرفت اما به هر حال ذهنیت سلطنت‌طلبان و یا حداقل بخشی از این ذهنیت را که جمهوری اسلامی فکر می‌کند برای عموم مردم پذیرفتنی است، آشکار می‌کند. غیر از افشاکری‌های مربوط به روابط عاشقانه محمدرضا شاه، فردوست روابط درونی قصر سلطنتی را این‌گونه «افشا» می‌کند: او می‌گفت که رضا شاه یک بهایی مخفی بوده؛ فروغی نخست‌وزیر رضا و محمدرضا شاه، فراماسون و عامل انگلیسی‌ها بوده و قصر سلطنتی چنان انباشته از جاسوسان انگلیسی بوده که حتی شاه نمی‌توانسته در آن آزادانه صحبت کند. فردوست همین‌طور مدعی است که ۳۰٪ رهبران جبهه‌ی ملی توده‌ای مخفی بوده و انگلیسی‌ها باطناً طرفدار مصدق و نهضت ملی شدن نفت بودند. جبهه‌ی ملی با آمریکایی‌ها در ارتباط بوده؛ انگلستان ازدواج و طلاق شاهزاده جوان را با شاهزاده خانم مصری، فوزیه، برنامه‌ریزی کرده؛ ملکه الیزابت شخصاً به شاه دستور داده که بازرسی شاهنشاهی را ایجاد کند و ارنست پرون دیگر دوست دوران نوجوانی شاه از سوی انگلیسی‌ها در مدرسه له‌روزه سوئیس به کار گمارده شده تا در آنجا با شاه آینده طرح دوستی بریزد. فردوست البته اظهار می‌داشت که MI۶ برخلاف CIA در کودتای سال ۱۹۵۳ اصرار به حفظ سلطنت داشت،

زیرا اگر آمریکایی‌ها به میل خود عمل می‌کردند، ترجیح می‌دادند که یک دیکتاتوری نظامی را سرکار بیاورند.

فردوست چند هفته پس از پخش این اعترافات مرد. سه سال بعد کیهان هوایی به دو زبان انگلیسی و فارسی نوشته‌هایی را که ادعا می‌شد خاطرات فردوست ولی با جزئیاتی بیشتر است، به صورت سریالی چاپ کرد. [۸۵] در این نوشته‌ها از قول فردوست نوشته شده بود که ارنست پرون از سوی انگلیسی‌ها در مدرسه لِه‌روزه به کار گماشته شده بود تا شاه جوان را اغوا کند؛ این که پرون در رأس یک محفل همجنس‌گرا از درباریان و دیگر فراماسون‌ها بود؛ او تا زمان مرگش در سال ۱۹۶۱ برای MI۶ کار می‌کرد و پس از آن وظیفه جاسوسی از شاه به دکتر ایادی (یک دامپزشک بهایی مذهب) محول شد که توانسته بود بیماری مزمن و ناشی از مشکل روانی شاه را درمان کند. ایادی به صورت راسپوتین ایران توصیف شده بود. در این نوشته‌ها ادعا شده بود که مصدق نمی‌توانست در سال‌های ۱۹۲۰ بدون حمایت انگلیسی‌ها به مدارج بالا برسد و این که دوست نزدیکش علم یک عامل شناخته شده انگلیسی بود. از همه این‌ها مهم‌تر در این خاطرات ادعا شده بود که مصدق به خاطرات ارتباطاتی که با خارجی‌ان داشته، آگاهانه به MI۶ و CIA برای کودتا علیه خودش کمک رسانده است.

## نتایج

تجربه استعماری باعث می‌شود که برخی از این سوءظن‌ها به وجود تئوری‌های توطئه باورپذیر شود. انگلیسی‌ها به راستی برکناری مصدق را خواستار بودند و از همین‌رو با روحانیون ارشد ارتباطاتی برقرار کردند، در رابطه با حزب توده اطلاعات جمع‌آوری کرده و در مواقع مختلف

سیاست‌های متفاوتی نسبت به شاه اتخاذ کردند. مشابه این رفتار، روس‌ها و آمریکایی‌ها نیز فعالانه در طلب ارتباطات، نفوذ، اطلاعات و در نتیجه تأثیرگذاری در راستای منافع دل‌خواه خود بودند. علاوه بر همه این‌ها، وجود و حضور سازمان‌های اطلاعاتی CIA، MI۶ و KGB در صحنه سیاست ایران فقط حاصل تخیل و توهم نیست. حتی افراد مبتلا به بیماری سوءظن نیز ممکن است دشمنان واقعی داشته باشند. اما پذیرش این نکته به این معنا نیست که بازیگران اصلی صحنه سیاست در ایران (خواه سیاستمداران و یا احزاب سیاسی) عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی صرف هستند که قدرت‌های بزرگ آنها را بازی می‌دهند. سوءظن بیمارگونه نه فقط جزئیات بلکه تصویر کلی از صحنه را نیز مخدوش می‌کند.

باور به تئوری توطئه نتایج دور از انتظاری داشته است. باور به این‌که توطئه‌های کلان هم‌واره در جریان بوده، طبیعتاً این تفکر را دامن زده که توطئه‌گران همه جا حضور دارند، برخی مشخص و معلوم و برخی دیگر پنهان و نامعلوم. پس کسی که توسط توطئه‌گران محاصره شده به راحتی می‌تواند نتیجه بگیرد، کسانی که غیر از او می‌اندیشیدند خود در توطئه علیه او و به نفع این یا آن کشور خارجی شرکت دارند. بدین ترتیب، فعالان سیاسی به این امر گرایش دارند که رقابت را با خیانت، لیبرالیسم را با ضعف در تصمیم‌گیری، تفاوت‌های واقعی آراء و افکار را با توطئه‌های تفرقه‌افکنانه بیگانگان و تساهل و مدارای سیاسی را با آسان‌گیری نسبت به دشمنان داخلی برابر بگیرند.

پیامدهای این طرز تفکر، برای توسعه تکثرگرایی سیاسی بسیار زیان‌بار بوده است. ائتلاف‌های سیاسی بسیار به سختی شکل گرفته و در موارد نادری که این امر صورت گرفته کشتی این ائتلاف بر صخره‌های بی‌اعتمادی دوطرفه و سوءظن گسترده درهم شکسته است. تفاوت افکار درون سازمان‌ها

تحمل نشده است زیرا برای رهبران بسیار آسان بوده که مخالفان خود را به عنوان «عمّال خارجی» برانند. علاوه بر این حاکمان - خمینی هم به اندازه شاه - به سادگی توانسته‌اند بر سوءظن عمومی سوار شوند و مخالفان خود را وابسته به این یا آن کشور خارجی بدانند. در همین راستا، هر دو رژیم پهلوی و خمینی در راستای حذف مخالفان به راحتی توانسته‌اند آنها را به حداکثر جرایم سیاسی، متهم کنند. جرایمی هم‌چون خیانت، جاسوسی و خراب‌کاری به نفع دشمن خارجی.

این شیوه تفکر باعث شده که سیاست‌مردان نتوانند با «خائنان و جاسوسان» مذاکره و مصالحه کنند بلکه یا باید آنها را دربند کرده و یا به آنها شلیک کنند.

سوءظن بیمارگونه در سیاست ایران مسیر کشتار جمعی مخالفان را در سال‌های ۸۲-۱۹۸۱ هموار کرد. وقتی در ژوئن ۱۹۸۱ (خرداد ۱۳۶۰) مجاهدین تلاش کردند جمهوری اسلامی را براندازند، خمینی ادعا کرد که CIA تکرار کودتای ۱۹۵۳ را طرح‌ریزی کرده و همه اپوزیسیون و نه فقط مجاهدین در این «توطئه بزرگ بین‌المللی» حضور دارند. در عرض فقط شش هفته جمهوری اسلامی هزاران زندانی را اعدام کرد. قربانیان نه فقط اعضای مجاهدین خلق بلکه سلطنت‌طلبان، بهائیان، یهودیان، کردها، بلوچ‌ها، عرب‌ها، قشقایی‌ها، ترکمن‌ها، جبهه ملی‌چی‌ها، مائوئیست‌ها، مارکسیست‌های ضد استالینی و حتی دختران نوجوان غیرسیاسی بودند، که در لحظه اشتباه در محلی اشتباه حضور داشتند. در تاریخ ایران هیچ‌گاه جوخه‌های آتش این تعداد انسان را به اتهاماتی چنین بی‌اساس تیرباران نکرده بودند. ترس‌های واقعی هم‌گام با هراس‌های غیرواقعی پدیدار شده و سوءظن بیمارگونه یک تراژدی توأمان با کم‌دی را خلق کرده بود.



## پی‌گفتار

از بدو انقلاب، دشمنان خارجی و عمال داخلی‌شان برای تحریف پیام حقیقی امام توطئه کرده‌اند به خصوص در این باب که پیام اصلی امام توجه به مستضعفین بوده است. آنها آن قدر وقیح‌اند که می‌گویند دوره‌ی امام خمینی دیگر تمام شد و دوره مبارزه با نوکران سرمایه‌داری دیگر تمام شد و دوره خطر آمریکا دیگر تمام شد...

اسدالله بیات، سخنرانی پیش از دستور  
روزنامه رسالت، اول مارس ۱۹۹۰

برخی روحانی نمایان تشخیص نمی‌دهند که برای اطاعت از خدا باید از پیامبر اسلام اطاعت کرد و برای اطاعت از رسول باید از امام علی اطاعت کرد و برای اطاعت از امام علی باید تابع روحانیت، به خصوص امام خمینی بود و برای اطاعت از امام باید تابع خلف بر حقیقت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر اسلام انقلابی، بود.

این روحانی نماها تشخیص نمی‌دهند که برای جواب دادن به سوالات روز فرد نمی‌تواند مقلد فرد مرده باشد، بلکه باید از مرجع زنده تقلید کند.

آذری قمی، سخنرانی در نماز جمعه  
رسالت، ۲۴ فوریه ۱۹۹۰

خمینی همچون دیگر پوپولیست‌های جهان، سخن خود را متناسب با شرایط سیاسی تغییر می‌داد. در سال‌های ۱۹۸۲-۱۹۷۸، در اوج دوران

انقلابی او اسلام را مرادف عدالت اجتماعی و به خصوص توزیع عادلانه ثروت می‌دانست. او از مستضعفین، پابره‌نه‌ها، کوخ‌نشینان فقیر تمجید می‌کرد و مستکبران، ثروت‌مندان، کاخ‌نشینان حریص و پدرخوانده‌های خارجیشان را تحطئه می‌کرد؛ اما بعد از سال ۱۹۸۲، یعنی پس از آغاز دوره «ترمیدور»<sup>\*</sup> انقلاب ایران، او اسلام را به معنی احترام به مالکیت خصوصی دانست، بازار را به عنوان یکی از ارکان لازم جامعه توصیف کرد و بر اهمیت دولت به عنوان محافظ نظم و قانون پای فشرده. خمینی این [تغییر گفتمان] را به معنی عوض کردن جبهه نمی‌دید، بلکه فکر می‌کرد یک سوی طیف وسیع جنبشی را که خود آن را رهبری می‌کرد، تقویت می‌کند. در سال‌های ۱۹۸۲-۱۹۷۹؛ او از سخنان رادیکال سود برد تا توده‌ی شهرنشین را در برابر سلطنت پهلوی تحرک بخشد؛ اما در دوره‌ی ۱۹۸۲-۱۹۸۹ از غلظت رادیکالیسم کم کرد تا انقلاب را نهادینه کند و جمهوری اسلامی‌ای را بسازد که هرچه بیشتر به صورت جمهوری طبقه متوسط مرفه در می‌آمد.

اکثر پیروان خمینی را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد هر چند همه آنها اعلام می‌کنند که رهرو معتقد، پیگیر و سرسخت خط امام هستند! [۱] در یک سر طیف پوپولیست‌های سرسخت قرار دارند که اگر بخواهیم به آنان نامی مناسب‌تر بدهیم، رادیکال اصطلاحی بهتر است. آنها را اغلب به نام «تندروها»، فقهای مترقی و فقهای هوادار مستضعفین می‌خوانند. اکثر آنها عضو مجمع روحانیون مبارزند. در سر دیگر این طیف، میانه‌روها و فقهای سنتی قرار دارند که در جامعه روحانیت مبارز گرد آمده‌اند.

---

<sup>\*</sup> دوره‌ی چرخش انقلاب‌ها، برگرفته از کودتای ۹ ترمیدور (براساس گاهنامه‌ی انقلاب فرانسه) و معادل ۷ ژوئیه) سال ۱۷۹۴ که در آن کودتا رخ داد و ژاکوبن‌ها به رهبری ماکسیمیلیان روبسپیر قلع و قمع شدند. در اینجا مقصود از آن دوره‌ی بازگشت خمینی از دیدگاه‌های انقلابی و احترام بازاریان و تقدیس مجدد مالکیت خصوصی است-م.

رادیکال‌ها گاهی اوقات میانه‌روها را به راست روی و هواداری از اسلام آمریکایی متهم کرده و آنها را فقیه طرفدار سرمایه‌دار می‌خوانند. میانه‌روها نیز در جواب، رادیکال‌ها را نهادگرا،\* چپ‌گرای افراطی و مسلمان طرفدار شوروی می‌نامند. خود خمینی به صورت مستمر وزن و اعتبارش را از یک سر طیف به سر دیگر طیف منتقل می‌کرد تا مطمئن شود که هیچ‌یک از این دو گروه دست بالا را ندارد. او به خوبی می‌دانست که اگر رادیکال‌ها کنترل کامل قدرت را به دست آورند، بازار (یعنی یکی از ارکان جمهوری اسلامی) را دل‌زده خواهند کرد. او از این موضوع نیز آگاهی کامل داشت که اگر میانه‌روها قدرت را قبضه کنند، فقرا و حاشیه‌نشینان، یعنی دژکوب اصلی انقلاب ۱۳۵۷، را از جمهوری اسلامی دور خواهند کرد و به همین علت بود که خمینی گذار از دوره ترمیدور را مداوماً به تأخیر می‌انداخت.

دوره ترمیدور فقط چند هفته پس از مرگ خمینی در خرداد ۱۳۶۷ (۱۹۸۹) سرعت گرفت. قدرت به سرعت و به صورت از پیش تعیین شده\* به حجت‌الاسلام خامنه‌ای و حجت‌الاسلام رفسنجانی منتقل شد. مجلس خبرگان به فوریت خامنه‌ای را به مقام آیت‌اللهی ارتقا داد و او را جانشین امام و ولی فقیه و رهبر معظم جمهوری اسلامی نامید. رژیم این نکته را پذیرفته بود که خامنه‌ای در مقایسه با دیگر علمای قم صلاحیتی کم‌تر دارد؛ از روی مصلحت ضروری اما اعلام کرد که او در اشغال این مرتبه از دیگران «اولی‌تر» است؛ «زیرا از مسائلی که جهان اسلام با آن روبه‌روست آگاه‌تر است.» رهبر مجلس خبرگان اعلام داشت که خامنه‌ای به این دلیل انتخاب شده است که به حضرت امام نزدیک بوده، نقش‌هایی بسیار مهم را

---

\* *Etatist.*

\* *Diumvirate.*

چه در انقلاب و چه در جنگ ایران و عراق ایفا کرده، و با مسائل اجتماعی سیاسی و اقتصادی مسلمانان آشناست. [۲] رفسنجانی اعلام داشت که امام در بستر مرگ آرزویش را این‌گونه بیان کرده است که خامنه‌ای باید در مقام رهبر انقلاب جانشین او شود. [۳]

رفسنجانی که تا پیش از آن، رئیس مجلس و جانشین فرمانده کل قوا بود، به جای خامنه‌ای رئیس جمهور شد. در این اثنا، قدرت رئیس جمهوری نیز به واسطه‌ی تغییر قانون اساسی، حذف پست نخست‌وزیری و موسع کردن اختیارات ریاست جمهوری، بسیار بیشتر شده بود. خامنه‌ای و رفسنجانی همه مخاطبان را از این نکته که خود رهروان صدیق خط امام‌اند، مطمئن ساختند و مجلس برای این که اختلافات در این زمینه [که چه کسی در خط امام است و چه کسی نیست] از حد نگذرد، این موضوع را تصویب کرد که هر کس از بیانات و نوشته‌های امام سوء استفاده، آنها را تحریف و سوء تعبیر کند عملی غیرقانونی انجام داده است.

رفسنجانی و خامنه‌ای، به‌رغم قولی که داده بودند، سه سال بعد از مرگ خمینی را به این اختصاص دادند که تندروها را از مناسب عالی نظام بتاراندند؛ اما نشانه‌های تغییر فقط اندکی پس از مرگ خمینی، یعنی در نوامبر ۱۹۸۹ (آبان ۱۳۶۸) خود را نشان داد. رفسنجانی در یک سخنرانی ستایش‌آمیز از خمینی، از نقش او به عنوان رهبر فرهنگد محرومان حرفی به میان نیاورد. [۴]، بلکه او را یک فقیه اسلام شناس، فیلسوف طراز اول و به‌خصوص عارفی تمام عیار معرفی کرد که به عنوان فقیهی عالی‌قدر، به حوزه علمیه قم «جانی تازه بخشید.» او خمینی را شخصیتی بین‌المللی توصیف کرد که سیادت ملی ایران را حفظ کرده است. او حتی بر این نکته تأکید کرد که او در مقام فقیهی نوآور، اسلام را با اعجازی شگفت‌انگیز از

قبرستان تاریخ به در آورده است. البته، در این سخنرانی آنچه به گوش نمی‌رسید اصطلاح «مستضعفین» بود!

رفسنجانی و خامنه‌ای در کارزارشان در برابر رادیکال‌ها از یاری شورای قدرت‌مند نگهبان نیز برخوردار بودند. این شورا در سال‌های رهبری خمینی سنگر روحانیان محافظه‌کار بود. تصفیه رادیکال‌ها از نهادهای دولتی شروع شد که نهادهای ذیل را دربر می‌گرفت: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دادگاه‌های انقلاب، وزارت کشور، دفاع، اطلاعات، کار و صنایع سنگین. رفسنجانی در هنگام معرفی اولین کابینه‌ی خود اعلام کرده بود که او به «صلاحیت حرفه‌ای وزرا نظر داشته و اگر فردی چند سالی در رژیم پهلوی زندانی کشیده ارزش و اعتبارش محفوظ است؛ ولی این باعث نمی‌شود که صلاحیت وزیر شدن داشته باشد». این پاکسازی و تصفیه به مجلس خبرگان رهبری نیز کشیده شد. برای تأیید صلاحیت کاندیداها در زمینه سواد فقهی و رتبه‌ی اجتهاد امتحانی برگزار شد. طرفه آن که برگزاری امتحان را شورای نگهبان برعهده داشت. بسیاری از رادیکال‌ها از شرکت در این امتحان خوارکننده سرباز زدند و اقلیتی از آنان نیز که شرکت کردند (هم‌چون آیت‌الله خلخالی معروف به «قاضی اعدام») نتوانستند از پس این امتحان برآیند. خلخالی [از نگاه خمینی] آن‌قدر صلاحیت فقهی داشت که به عنوان قاضی شرع برای صدها زندانی حکم اعدام صادر کند؛ اما در روزگار جدید او صلاحیت نشستن در میان جمع خبرگان رهبری را از دست داده بود.

آخرین سنگر رادیکال‌ها- یعنی مجلس شورای اسلامی- به دست خود رفسنجانی و خامنه‌ای پاکسازی شد. خامنه‌ای، در تدارک انتخابات سال ۱۳۷۰خ شورای نگهبان [محافظه‌کار] و وزارت کشور را که در دست میانه‌روها بود تقویت کرد. او این اختیار را به آنها داد که نه تنها بر روند رأی‌گیری نظارت کنند، بلکه صلاحیت کاندیداها از جمله التزام عملی آنان

به جمهوری اسلامی و ولایت فقیه را احراز کنند [نظارت استصوابی]. در انتخابات پیشین خمینی به سبب «عدم التزام به اسلام» از شرکت برخی از کاندیداها جلوگیری کرده بود. سخنگوی شورای نگهبان اعلام کرد که برای پاک کردن مجلس از «عوضی‌ها» نیاز به «د.د.ت» است. هفتاد و پنج عنصر رادیکال از شرکت در انتخابات انصراف دادند، چهل نفر رد صلاحیت شدند و فقط چیزی حدود سی نفر از آنان اجازه یافتند که برای انتخاب شدن، تلاش کنند.

خلخالی [پس از رد صلاحیتش] اعلام کرد که صلاحیتش به این علت رد شده که راست‌گرایایی که هیچ‌گاه در انقلاب مشارکت نداشتند، کنترل شورای نگهبان را در دست دارند [۵] بهزاد نبوی وزیر اسبق صنایع سنگین هشدار داد که خادمان راستین انقلاب، هم‌چون خود او، مشمول تسویه حساب سیاسی شده‌اند و شاید در آینده در معرض «تصفیه فیزیکی» هم قرار بگیرند. [۶] یک کاندیدای رد صلاحیت شده‌ی دیگر که پیش از آن هرگونه صحبت در رابطه با حقوق بشر را به عنوان توطئه‌ای غربی رد می‌کرد، از این موضوع شکایت کرد که شورای نگهبان کنوانسیون حقوق بشر را آشکارا نقض کرده است؛ زیرا اولاً دلایل رد صلاحیت به او اعلام نشده، ثانیاً فرصت پاسخ‌گویی به شبهات هم به او داده نشده، و حتی فرصت دفاع در یک دادگاه قانونی نیز برای او فراهم نگشته است. [۷] شورای نگهبان نیز در پاسخ اظهار داشته بود که همان‌طور که مسبوق به سابقه بوده، شورا دلایل تصمیماتش را محرمانه نگه می‌دارد و از اسرار دولتی محافظت کرده و تلاش می‌کند تا از ریختن آبروی افراد رد صلاحیت شده در افواه عمومی جلوگیری کند. شاید از فرد رد صلاحیت شده، انتظار می‌رفت که قدردان حساسیت و دقت شورای نگهبان نیز باشد!

روند پاک‌سازی و تصفیه بالنسبه به آرامی پیش رفت؛ شاید به این دلیل که قدرت بسیار زیاد تجمیع شده در دست رهبری رادیکال‌ها را آسیب‌پذیر می‌کرد و آنها را از واکنش باز می‌داشت. به عنوان مثال، حجت‌الاسلام محترمی‌پور، یکی از رهبران رادیکال‌ها به گلایه بیان کرده بود که نهاد ولایت فقیه بدل به چماقی برای حذف سران انقلابی شده است. [۸] او در ادامه گفته بود که او و هوادارانش به مفهوم ولایت فقیه معتقدند، همان‌گونه که از سال ۱۳۴۸ خ (۱۹۶۹ م) معتقد بوده‌اند؛ اما اعتقاد به این معنی نیست که همه‌ی تصمیمات فقیه حاکم از هرگونه خطا مبرا است و باید معادل احکام الهی فرض شود.

خمینی در سال ۱۳۶۷ خ (۱۹۸۸ م) فتوایی مناقشه‌برانگیز در رابطه با اختیارات حکومت صادر کرده بود که از آن تقویت دولت در برابر هواداران بازار آزاد مستفاد می‌شد. طرفه آن که مشابه چنین حکمی نیز می‌توانست درباره تقویت بازار آزاد در مقابل دولت‌گرایان نیز صادر شود، که پیش از آن شده بود!

وقتی که رادیکال‌ها شروع به شکایت از این موضوع کردند که از جایگاه شورای نگهبان سوء استفاده شده است، میانه‌روها به آنها یادآوری کردند که این نهاد در سال‌های گذشته و در سه انتخابات پیش از آن جلوی ورود غیرخودی‌ها به خصوص سکولارها و چپ‌گرایان را سد کرده است [و در آن هنگام از پشتیبانی رادیکال‌ها هم برخوردار بوده است] [۹] وقتی که رادیکال‌ها اعتراض کردند که به آنها تهمت خیانت‌کار زده می‌شود، میانه‌روها در جواب گفتند که: مگر عدم تبعیت از رهبری معادل سرپیچی از دستورات خدا نیست؟ آیت‌الله آذری قمی یکی از اعضای شورای نگهبان [در آن سال -ها] اعلام کرده بود آنهايي که اصطلاح «امام خامنه‌ای» را به چالش می‌کشند پیروان «اسلام آمریکایی» هستند. [۱۰] میانه‌روی دیگر استدلال

می‌کرد که مخالفان نباید در مجلس حضور داشته باشند؛ چون آنها ممکن نیست التزام کامل به قانون اساسی داشته باشند، به خصوص آن بخش از قانون اساسی که «تابعیت محض از جانشین امام زمان» را می‌طلبد. [۱۱]

رفسنجانی، خامنه‌ای و دیگر میانه‌روها نه فقط از کمک شورای نگهبان و مجلس خبرگان، بلکه از یاری انجمن‌های ثروت‌مند اصناف و بازار تهران برای حذف رادیکال‌ها برخوردار بودند. در کنار آنان گروه پرقدرت جامعه مدرسین حوزه‌ی علمیه قم نیز قرار داشت. انجمن‌های بازار نامزدهای انتخاباتی [جناح میانه‌رو] و دو روزنامه‌ی بزرگ را تأمین مالی می‌کردند. سردبیری رسالت بر عهده وزیر پیشین کار قرار داشت که در زمان وزارت مدعی بود که کشور نیازی به قانون کار ندارد؛ زیرا «کارفرمایان درست‌کار مسلمان در این مملکت زندگی می‌کنند و ما قرآن را نیز [به عنوان قانون] داریم.» شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه که مسئول نظارت بر مراسم نماز جمعه بود، شبکه‌ای هماهنگ از کار درآمد که کارزار علیه نامزدهای رادیکال را راهبری می‌کرد. میانه‌روها از پشتیبانی بسیاری از آیت‌الله‌های بلند مرتبه نیز برخوردار بودند. آیت‌الله گلپایگانی، اراکی، خویی، مرعشی نجفی و مهدوی کنی، و حتی منتظری، جانشین پیشین خمینی نیز، آشکارا از این نامزدها حمایت می‌کردند.

علاوه بر همه‌ی این‌ها، میانه‌روها به گونه‌ای مؤثر از گفتمان پوپولیستی رادیکال‌ها در مقابله با خود آنها استفاده می‌بردند: نمایندگان میانه‌رو، امامان جمعه و روزنامه‌های ابرار و رسالت تبلیغاتی تهاجمی را در برابر «ملاهای بنزسوار» و «طبقه‌ی نوکیسه» به راه انداختند. آنها رادیکال‌ها را متهم می‌کردند که رأی مردم را با وعده‌های دروغ خریداری کرده‌اند و هم‌چنین در اختلاس اموال عمومی، زندگی پرتجمل، قاچاق‌فروشی، باز کردن حساب‌های مخفی در بانک‌های خارجی، اختصاص قراردادهای دولتی به دوستان و



خویشاوندان دست داشته‌اند. آنها رادیکال‌ها را هم چون اختاپوس‌هایی تصویر می‌کردند که با یک دست می‌بخشند و حال آن که با دستی دیگر آنچه را بخشیده‌اند، پس می‌ستانند.

کاری دیگر که برای بدنامی رادیکال‌ها انجام می‌دادند، این بود که مسئولیت مشکلات و معضلات اجتماعی را بر دوش آنها می‌انداختند. آنها ادعا می‌کردند که یک دهه دولت‌گرایی فاصله‌ی طبقاتی بین ثروت‌مندان و فقرا را زیاد کرده، کارآفرینی اقتصادی را خفه کرده، جرائم، خودکشی و اعتیاد به مواد مخدر را افزایش داده، باعث تورم لجام گسیخته شده، ۹۰٪ از مردم را در فقر رها کرده، در سوادآموزی توده‌ها ناموفق بوده، و باعث شده است که خانه‌سازی به گونه‌ای وحشتناک راکد شود. قبل از پیروزی انقلاب، این مسائل بر دوش پهلوی‌ها انداخته می‌شد و حالا «روحانی‌نماهای تندرو» مقصر این معضلات قلمداد می‌شدند! به قول یکی از نمایندگان: «ملت حق دارد بداند که چگونه فردی که برای هر روزه ۵ تومن می‌گرفت اکنون بنز ۱۵ میلیونی صاحب شده است!» [۱۲] این نماینده در ادامه گفته بود: «من از مخالفان می‌پرسم که مگر شما در ده سال گذشته مسئولیت‌های مهم وزارت و قضاوت را نداشته‌اید؟ آیا این گرفتاری‌های اقتصادی مملکت به خاطر سیاست‌های نادرست شما نیست؟» علاوه بر این‌ها، میانه‌روها همواره می‌توانستند از خمینی نقل قولی در باب اهمیت مالکیت خصوصی، نظم و قانون و احترام به نهاد بازار پیدا کنند.

به حاشیه راندن رادیکال‌ها، این فرصت را به رفسنجانی و خامنه‌ای داد که سیاست‌های ترمیدوری تمام عیار را در زمینه اقتصاد، مسائل اجتماعی، دستگاه قضایی و روابط خارجی در پیش گیرند.

در باب مسائل اقتصادی آنها مدعی بودند که بهترین راه کمک به مردم تشویق ثروت‌مندان به سرمایه‌گذاری است؛ زیرا سرمایه‌گذاری اشتغال ایجاد

می‌کند، و اشتغال، استانداردهای زندگی را اعتلا می‌دهد. این منطق آشکارا شبیه به تئوری‌های مکتب شیکاگو درباره اقتصاد فرورزش\* است. استدلال آنها تا جایی پیش می‌رفت که انقلاب را مقصر زیاده‌روی‌ها می‌دانستند و زمان را برای «کنار گذاشتن افکار بچه‌گانه مناسب می‌دیدند». رفسنجانی، پس از ارائه برنامه‌ی پنج ساله توسعه (به سبک پهلوی دوم) هشدار داد که بدترین اشتباه هر مملکت مصرف بیش از تولید است. او اعلام کرد: که «برخی اظهار می‌کنند که خدا روزی رسان است، البته که خدا می‌رساند؛ اما برای کسانی که در راه رسیدن به خواسته‌هایشان تلاش می‌کنند» [۱۳] سخنرانی‌های او هم چون بحث‌های خامنه‌ای، بر «بازسازی» «واقع‌گرایی»، «نظم در کار»، «مهارت‌های مدیریتی»، «تکنولوژی نو»، «صلاحیت و سواد»، «کارآفرینی» «اتکا به نفس» و «ثبات» تأکید داشت. رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه گفت: «اگر ما عدالت اجتماعی می‌خواهیم باید دولت مقتدری داشته باشیم. فقط مارکسیست‌ها هستند که فکر می‌کنند دولت باید محو شود... فقط دشمنان می‌گویند که ما از خط امام منحرف شده‌ایم». [۱۴] در مراسمی دیگر او اظهار داشت که جمهوری اسلامی حتی بیش از رژیم‌های کمونیستی به مواد غذایی یارانه می‌دهد و این کار باعث وابستگی هر چه بیشتر شهروندان به دولت مرکزی شده است. [۱۵]

رژیم اکنون آشکارا اعلام می‌کرد که پشتیبان سرمایه‌گذاری و سیاست‌های بازار آزاد است؛ کنترل قیمت‌ها و محدودیت‌های واردات را کم‌رنگ، و سهمیه‌بندی [یا کوپن] بسیاری از کالاها را حذف و یارانه‌ی برخی از کالاهای مصرفی را کم می‌کند؛ با کم کردن هزینه‌های دولت تورم را کاهش می‌دهد؛ حداکثر دست‌مزد و حقوق را افزایش می‌دهد؛ بازار بورس اوراق

---

\* *Trickle Down*

بهادار به راه می‌اندازد، فاصله‌ی بین نرخ دلار دولتی و بازار آزاد را کم کرده و واردات کالاهای مصرفی را تشویق می‌کند؛ مناطق آزاد را در حاشیه خلیج فارس دوباره افتتاح می‌کند؛ بیش از پانصد شرکت دولتی، کارخانه، و شرکت‌های کشت و صنعت بزرگ را که در جریان انقلاب، در سالهای ۱۳۵۸-۱۳۵۷، ملی شده بودند، خصوصی می‌کند؛ در نهایت برنامه پنج ساله برای پذیرش سرمایه‌گذاری خارجی به ارزش ۲۷ میلیارد دلار اعلام آمادگی کرده بود. دولت، برای جذب سرمایه خارجی برای ایرانیانی که پس از انقلاب ۱۳۵۷ از ایران خارج شده بودند فرش قرمز پهن کرد؛ با صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی موافقت‌نامه‌هایی امضا و قوانین مربوط به سرمایه‌گذاری خارجی را به شدت تسهیل کرد.

در زمان سلطنت شاه قانون مربوط به سرمایه‌گذاری خارجی تصریح کرده بود که غیر ایرانیان نمی‌توانند بیش از ۴۹ درصد سهام شرکت‌ها را در اختیار داشته باشند، و قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز هرگونه اعطای امتیاز انحصاری و گرفتن وام خارجی را مطلقاً ممنوع اعلام کرده بود؛ اما قانون مصوب ۱۳۷۱ خ (۱۹۹۲ م) قانون اساسی و قانون قدیمی [زمان شاه] را دور زد. و نه فقط محدودیت ۴۹ درصدی سهام شرکت‌ها را برداشت، بلکه به سرمایه‌گذاران اجازه داد که تمام سود خود را از کشور خارج کنند. رفسنجانی گفته بود: «اولویت اصلی ما این است که جهان را متقاعد کنیم که ایران آماده‌ی سرمایه‌گذاری خارجی و دریافت وام است» [۱۶] این گفته رفسنجانی‌ها با دیدگاه‌های پیروان خمینی درباره «خودکفایی ملی»، «اصلاحات ارضی»، «ملی کردن تجارت خارجی»، «سوء استفاده‌چی‌های دوران جنگ» و «سرمایه‌داران زالو صفت» فاصله داشت.

رژیم در زمینه‌ی سیاست‌های اجتماعی نیز تغییر جهت داد. دولت جدید با عفو کردن فراریان [مشمول سربازی] در دوران جنگ و فروش معافیت

سربازی به قیمت ده هزار دلار برای هر فرد، به مدت سه سال، موافقت کرد. نام کرمانشاه را به این شهر برگرداند،\* تخت جمشید، پایتخت پادشاهی باستانی ایران، را به عنوان «میراث ملی» گرامی داشت؛ جواهرات سلطنتی، از جمله تخت طاووس را دوباره در معرض نمایش عموم - یا حداقل کسانی که می‌توانستند بهای گزاف بلیط ورودی را بپردازند - قرار داد؛ املاک صادره شده‌ی فراریان\* [سیاسی] را که از زمان انقلاب ۵۷ «تحت نظارت» دولت بود، به آنها پس داد؛ و قانونی را لغو کرد که به دادگاه‌ها اجازه می‌داد خانه‌های رها شده از سوی فراریان را به افراد فقیر اجاره دهند. برای لغو این قانون چنین استدلال کردند که بنا بر چنین قانون غلطی دولت می‌تواند ماشین‌هایی را که صاحبان‌شان از آنها استفاده نمی‌کند، تصرف کند!

علاوه بر همه این‌ها، رژیم برنامه بازسازی شهری را به اجرا گذاشت که هم‌چون برنامه‌های بازسازی در بقیه کشورها به معنی راندن تهی‌دستان از حاشیه شهرها بود. در سال ۱۳۷۱خ (۱۹۲۲م) تخریب حلبی آبادها جرقه اعتراضاتی خشونت‌آمیز را در پنج شهر عمده ایران به راه انداخت. رژیم اجازه پخش موسیقی غربی و پاپ را در رسانه‌های جمعی داد و از شدت عمل مقررات مربوط به پوشش کامل اسلامی کاست و اجازه استفاده از مواد آرایشی، مانتوهای رنگی و حتی لباس زیر گران‌قیمت غربی را صادر کرد. در مراسم نماز جمعه، خامنه‌ای این‌گونه استدلال کرد که خداوند زیبایی را دوست می‌دارد و امام حسن هنگام نماز لباس‌های طرح‌دار می‌پوشیده و امام علی از آباد کردن نخلستانی خوش منظره در خارج از مدینه بر خود

---

\* پس از انقلاب نام این شهر به باختران تغییر کرده بودم.

\* *Emigras* در متن به فرانسه آمده است و در اصل به معنای فراریان از انقلاب فرانسه بود.

می‌بایده است. [۱۷] امام علی، سقای تهی‌دست اکنون بدل به مالک نخلستان شده بود.

سیاست‌های اجتماعی جدید تمایل رژیم را به کنترل انفجار جمعیت نشان می‌داد. رژیم [در ابتدای انقلاب] برنامه حکومت شاه را در زمینه تأسیس کلینیک‌های کنترل جمعیت با این استدلال معلق گذاشته بود که «مملکت، اسلامی است و نیاز به جمعیت بیشتر دارد.» اما دولت جدید استدلال می‌کرد که رشد ۳/۹ درصدی جمعیت در سال (یکی از بالاترین نرخ‌های رشد در جهان) بار عظیمی را بر منابع کم‌یاب کشور و هم‌چنین خدمات اجتماعی تحمیل می‌کند. در کنار این مسئله اسلام و ایران خانواده‌هایی «سالم‌تر» را می‌پسندد و این «سالم‌تر» بودن به معنی کوچک‌تر بودن است. رژیم با اعلام این نکته که «یک سرباز باسواد بهتر از ده میلیون بی‌سواد است» وسایل ضدبارداری را در [خانه‌های بهداشت] توزیع کرد؛ کلینیک‌های کنترل جمعیت را گشود؛ از دادن کوپن به خانواده‌های پرجمعیت [کودک چهارم به بعد] خودداری کرد و بر این نکته پافشاری کرد که خانواده‌ی ایده‌آل مسلمان باید محدود به دو فرزند باشد. هم‌چون دیگر مسائل، این‌بار نیز اسلام بنا به مقتضیات زمانه تفسیر شد.

رژیم در مسائل قضایی متعهد شد که متهمان از آن پس در «دادگاه‌های علنی» محاکمه شوند و متهم حق استفاده از وکیل مدافع را داشته باشد. دادگاه‌هایی ویژه که برای محاکمه‌ی «خرابکاران اقتصادی» (سوء استفاده‌کنندگان، سفته‌بازان و محتکران) تشکیل شده بود، منحل شد. بخشی از زندانیان سیاسی بخشوده شدند، پخش اعترافات تلویزیونی متوقف شد، شرایط زندان‌ها تا حدی بهبود یافت و به سازمان‌های بین‌المللی اجازه داده شد تا از زندان‌های اصلی بازدید کنند و هم‌چنین اعدام زندانیان سیاسی کاهش یافت. این روند باعث شد که برخی از تحلیلگران به این

نتیجه برسند که آزادسازی اقتصادی بی تردید به بازگشایی فضای سیاسی منجر خواهد شد. اما مورخان آشنا با دیگر رژیم‌های غیردموکراتیک نمی‌توانستند قبول کنند که آزادسازی اقتصادی ضرورتاً منجر به تکثرگرایی سیاسی خواهد شد و یا این که اصلاً با آن مرتبط باشد. با این همه، تداوم استفاده از اصطلاحاتی چون «خائن»، «آلت دست بیگانگان»، «حشرات موزی»، «انگل» و حتی عباراتی مشابه علیه روحانیان هم‌قطار، احتمال آزادسازی سیاسی راستین در آینده‌ای نزدیک را کم می‌کرد. علاوه بر این نباید فراموش کرد که روحانیون میانه‌رو آن زمان، خود رؤسای دادگاه‌های قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ خ (۱۹۸۸ م) بودند.

در عرصه روابط خارجی، تمایل رژیم به سوی میانه‌روی واضح بود. رفسنجانی و خامنه‌ای اکنون در این نکته اتفاق نظر داشتند که انقلاب کالا نیست که به آسانی بشود آن را صادر کرد؛ باید مراقب باشد که به انگ تروریسم و تعصب آلوده نشود و هم‌چنین راه مناسب برای تأثیر گذاشتن در دیگران ساختن الگوی بازسازی اقتصادی است. البته، به نظر می‌رسید این طرز برخورد، نمونه‌ی ایرانی برنامه‌ی استالین برای ساختن «سوسیالیسم در یک کشور» بود! در همین راستا رفسنجانی اعلام کرد که «بهترین راه صادر کردن انقلاب ساختن آن‌چنان شرایطی در میهن است که به دیگران درستی راه ما را نشان دهد.» [۱۸]

وقتی که جنگ [اول] خلیج فارس رخ داد، ایران از مداخله و کمک به عراق امتناع و در عوض روابط دیپلماتیک را با انگلستان و عربستان سعودی محکم‌تر کرد و روابط را با مصر شیخ‌نشینان خلیج فارس و چند کشور اروپایی بهبود بخشید. وقتی که شیعیان و کردها در عراق به پاخاستند، ایران از ارائه کمک به آنها خودداری کرد. حتی هنگامی که صدام حسین شهرهای مقدس شیعیان، از جمله نجف و کربلا را گلوله‌باران می‌کرد نیز ایران کمکی

ارسال نکرد. وقتی که رژیم کمونیستی در افغانستان سقوط کرد، ایران به اصلی‌ترین گروه مجاهدان افغانی انتقاد کرد و بدین سبب که در پیش‌نویس قانون اساسی حق رأی را از زنان باز گرفته بود، آنها را واپس‌گرا نامید. وقتی که اتحاد شوروی از هم پاشید ایران به سمت برقراری ارتباط قوی با جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته آسیای میانه حرکت کرد و آگاهانه از تبلیغات مذهبی که ممکن بود نخبگان سکولار و ملی‌گرای آنها را بترساند، خودداری کرد. واکنش ایران به منازعه آذربایجان و ارمنستان بر سر قره‌باغ این‌گونه بود که نقش یک میانجی بی‌طرف را بازی کند. در واقع گاهی اوقات به نظر می‌آمد که حتی از طرف ارمنی بیشتر طرف‌داری می‌کند. برای ایران آشکار بود که ارمنستان خطری ندارد حال آن که آذربایجان متحد ترکیه است و سخن گفتن آن از اتحاد با «آذربایجان جنوبی» ممکن بود خطری جدی برای تمامیت ارضی کشور به حساب بیاید.

با سریع‌تر شدن روند ترمیدور، رادیکال‌ها چاره‌ای جز این نداشتند که به انتظار زمان مناسب بنشینند و از تربیون‌های معدودی که برای‌شان مانده بود (هم‌چون معدود کرسی‌های پارلمانی، بنیادهای مذهبی انگشت‌شمار تحت کنترل خود و دو روزنامه‌ی «سلام» و «بیان» صدای‌شان را بلند کنند و مخالفان را به «خیانت به انقلاب» متهم کنند. اعتراض آنها بر این اساس قرار داشت که تمایل به پیروی کورکورانه از رهبری فعلی انقلاب به معنی کنار گذاشتن رهنمودهای «پیامبر انقلابی» است. آنها طرف مقابل را متهم می‌کردند که اکثر وزرا و نمایندگان جدید وابسته با آنها مشارکت چندانی در پیروزی انقلاب نداشته‌اند؛ و حال آن که بسیاری از مبارزان راستین [که از دولت و مجلس کنار زده شده‌اند] در آن دوران در دخمه‌های رژیم ستم‌شاهی شکنجه می‌شده‌اند. یکی از رادیکال‌ها به اعتراض گفته بود: «وقتی که ما در زندان شلاق می‌خوردیم و از امام و اسلام دفاع می‌کردیم،

بسیاری از وزرای فعلی در انگلیس و آمریکا زندگی راحت داشتند... ما از گذشته شما باخبریم». یکی دیگر از آنها اعلام کرده بود: «ما طالب قوانینی بودیم که به مستضعفین یاری برساند و مستضعفین همان توده‌های پابرنه و محرومی بودند که امام را حمایت کردند. مستضعفین اصطلاحی است که شامل حال سرمایه‌داران زالوصفتی که خود را به میان صف انقلابیون انداخته‌اند، نمی‌شود». دیگری گفته بود: «ما، یعنی صنف روحانی، نباید فراموش کنیم که روحانیت اعتبار و آبروی چند صد ساله‌اش را به واسطه‌ی دوری گزیدن از تحمل و زندگی لوکس به دست آورده است.» [۱۹]

رادیکال‌ها هشدار می‌دادند که «سرمایه‌داران قرون وسطایی» در پس عمامه و مفهومی به نام ولایت فقیه پنهان شده‌اند. آنها می‌گفتند که این سوء استفاده‌چی‌ها هستند که مقصر بحران اقتصادی فعلی‌اند، و سیاست‌های بازار آزاد همچنان پول بیشتری به جیب «مافیای خون‌آشام بازار» می‌ریزد و این روند وضعیت مملکت را آماده انفجار می‌کند. یکی دیگر از رادیکال‌ها فریاد سر داد که «معاصی بازار به خصوص احتکار و گران‌فروشی باعث می‌شود که مردم حال‌شان از انقلاب، جمهوری، امام، قرآن و حتی اسلام به هم بخورد».

آنها اذعان می‌کردند که دولت وظیفه دارد ساختارهای اجتماعی را تغییر دهد؛ منافع کار جمعی را به مردم بشناساند و علیه تجمل، نمایش ثروت، فردگرایی و خودخواهی بایستد. آنها ادعا می‌کردند که هدف اصلی نباید افزودن تولید ناخالص ملی باشد، بلکه هدف اصلی توزیع ثروت، محو فقر و ایجاد فرصت‌های برابر است. «همه باید زندگی ساده داشته باشند و مثل طبقه متوسط زندگی کنند.» آنها می‌گفتند که: «ثروت‌مندان آپارتمان‌ها و ویلاهای‌شان را دارند و در عرض چند دقیقه معامله و چرخش پول‌شان در بازار میلیون‌ها تومان در می‌آورند؛ و حال آن که کارگران بیچاره باید زحمت



بکشند و هم‌چنان در فقر و محرومیت از مسکن و دیگر نیازهای زندگی بمانند». به بیان دیگر «حضرت امام هم‌واره بر این نکته تأکید می‌کرد که کسانی نماینده واقعی مردم‌اند که خود درد و فقر و استثمار را تجربه کرده باشند.»

رادیکال‌ها به بازار توصیه می‌کردند که از سیاست و مسائل مربوط به روحانیت دور بمانند، به تجارت شرافت‌مندانه و انجام فرائض دینی‌شان بپردازند، به کاری بپردازند که در آن مهارت دارند و مثلاً به «خرید و فروش نخود و لوبیا» مشغول باشند. آنها طرف مقابل را متهم می‌کردند که «حتی از سرمایه‌داران غربی نیز بیشتر طرف‌دار بازار آزادند» و از ابتدا در مقابل اخذ مالیات بر درآمد با این بهانه‌ی سست می‌ایستادند که گرفتن مالیات در قرآن ذکر نشده است. رادیکال‌ها ادعا می‌کردند که طرف مقابل زهر کشنده‌ی مصرف‌گرایی را می‌پراکند تا آنجا که «بیلبوردهای تبلیغاتی موزه‌های وارداتی پوست‌هایی را که به یاد شهدای انقلاب به در و دیوار شهر نصب شده است، می‌پوشاند.» یکی از نمایندگان مجلس اظهار می‌داشت: وقتی ما خواهیم توانست اسلام راستین را مستقر کنیم که ارتباطات میان روحانیت و صاحبان منافع خصوصی- به خصوص کسانی را که حرص مال دارند- قطع کرده باشیم. فقط آن زمان است که روحانیان می‌تواند به درستی از جانب توده‌های مستضعف، از آزادی، رستگاری و استقلال سخن بگویند. اگر این کار انجام نشود ما فقط نظام فئودالی شاه را با نظام فئودالی روحانیون عوض کرده‌ایم». البته که از نماینده‌ای پیرو خمینی این‌گونه سخن گفتن نیز انتظار می‌رفت.

یک نماینده‌ی رادیکال دیگر در واکنش به سخنان سخنران نماز جمعه که گفته بود «اسلام این نظر مارکسیست‌ها را که همه‌ی تاریخ گذشته نزاع طبقاتی بوده، رد می‌کند» پرسیده بود «که مگر حضرت امام از جدال بین

فقیر و غنی سخن نگفته بود؟ مگر او اصرار نداشت که امروزه نیز ما شاهد جنگ بین فقر و غنا بین مستضعفین و مستکبرین، بین کاخ‌نشینان و کوخ‌نشینان هستیم؟» کل تنازع ایدئولوژیک در کلام حجت‌الاسلام کربوبی رئیس سابق مجلس [سوم] خلاصه شده بود. او در سخنانش در پاسخ به آیت‌الله آذری قمی\* ادعا کرده که امام خمینی پیغامی را برای امت آورده که نه تنها امروز بلکه برای نسل‌های بعد نیز معتبر است و پیغام امام این بود، که جنگی همیشگی بین فقر و غنا، بین اسلام دروغین، یعنی اسلام سعودی- آمریکایی و اسلام راستین، یعنی اسلام حامی مستضعفین که امام و انقلاب اسلامی آن را به منصفی ظهور رسانده‌اند، وجود دارد. او نتیجه گرفت که برخی با برداشتن تکه‌ای از کلام امام، و استناد به آن در خارج از متن و محتوا، مقصود خود را پیش می‌برند و از پذیرفتن "پیام جاودان" او سرباز می‌زنند و هم‌چون سعودی‌ها از اسلام برای منفعل و گمراه کردن عموم مردم استفاده می‌برند. خمینیست‌هایی هم‌چون کربوبی در اوج دوران انقلابی دیوارهای تهران را با این شعار پر کرده بودند: «اسلام افیون توده‌ها نیست». شاید خنده تلخی را باید نثار این شعارنویسان کرد و نه این که قصد و نیت‌شان را به استهزا گرفت.

---

\* آیت‌الله آذری قم ادعا کرده بود که با مرگ مجتهد تقلید از او جایز نیست و در گفته‌ها و نظرات دیدگاه‌های مرده باید تجدیدنظر کرد و این سنت فقه شیعه است. آبراهامیان

*Roonak Publication*

## منابع فارسی شده

- ۴) معدود کتاب‌های غربی که به کارهای خمینی پرداخته‌اند به پاستوریزه کردن این کارها گرایش داشته‌اند احتمالاً به این خاطر که این کارها را به ذائقه غربیان دلپذیرتر کنند.
- ۵) شناسنامه خمینی، که سال‌ها بعد صادر شده است، زمان تولد او را سال ۱۲۷۹/۱۹۰۰ اعلام می‌کند. حال آنکه بنا به نظر آیت‌الله پسندید برادر ارشد خمینی تاریخ صحیح تولد او دو سال بعدتر (۱۲۸۱) است:
- ۷) روحانی، حمید، نهضت امام خمینی تهران: انتشارات راه امام ۱۳۶۳ جلد ۱ صفحات ۲۲-۲۰.
- ۸) دولت‌آبادی. ی. حیات یحی تهران: انتشارات ابن سینا ۱۳۲۸/۱۹۴۹، جلد ۳ صفحات ۸۹-۲۸۷.
- ۹) برای اینکه زمان نوشتن دست‌نویس‌های اولیه مشخص شود بنگرید به: وجدانی. م (ویراستار) سرگذشت‌های ویژه از زندگی حضرت امام خمینی تهران: انتشارات قیام آزادی ۱۳۶۱/۱۹۸۲ جلد ۱ صفحات ۴۹-۱۳۹.
- خمینی. م کتاب‌شناسی حضرت امام خمینی، کیهان فرهنگی ۶ شماره ۳ خرداد ۱۳۶۸ صفحات ۱۷-۱۲ و بدون نام، نوشته‌های امام خمینی کیهان هوایی خرداد ۱۳۷۰.
- ۱۰) علی بابایی، احمد، نامه سرگشاده به خمینی، ایرانشهر ۱۶ June- ۱۵ July ۱۹۸۲
- ۱۲) وجدانی، سرگذشت‌های ویژه جلد ۳ صفحه ۱۹.
- ۱۳) مصاحبه با دکتر باهنر، جمهوری اسلامی ۱۹ Dec ۱۹۷۹.

- ۱۴) وجدانی، سرگذشت‌های ویژه جلد ۲ صفحه ۴۷.
- ۱۶) وجدانی، سرگذشت‌های ویژه جلد ۱ صفحه ۱۴۴.
- ۱۷) بنگرید به قبل. جلد ۲ صفحه ۲۵.
- ۱۸) برای اطلاع از ادعاهای ضدانقلاب سفید بنگرید به: دوانی، الف، نهضت روحانیت ایران، قم: بنیاد امام رضا ۱۳۶۰/۱۹۸۱ جلد سوم.
- ۱۹) برای اطلاع از فتوای خمینی در رابطه با تحریم رفتارندم بنگرید به روحانی، نهضت امام خمینی، جلد ۱، صفحات ۳۱-۲۳۰.
- ۲۰) وجدانی، سرگذشت‌های ویژه جلد ۴ صفحات ۸۷-۸۶.
- ۲۱) جبهه آزادی بخش ملت ایران (جاما): خمینی و جنبش بی‌جا: انتشارات محرم ۱۹۷۳ صفحات ۱-۱۱۸.
- ۲۲) وجدانی، سرگذشت‌های ویژه جلد ۶ صفحه ۱۱۰.
- ۲۳) خمینی برای صحبت با عرب زبانان از مترجم بهره می‌گرفته است نگاه کنید به منبع قبل صفحه ۱۳۳.
- ۲۴) برای آگاهی از اعلامیه‌های قبل از سال ۱۳۵۷/۱۹۷۹ بنگرید به جاما: مجموعه‌ی مکتوب‌ها سخنرانی‌ها پیام‌ها و رفتارهای امام خمینی تهران: چاپخش و روزنامه خبرنامه ۱۹۷۲-۷۸ به نام مجاهد ۷۸-۱۹۷۲ و باختر امروز ۷۸-۱۹۷۲. برای مصاحبه‌های مطبوعاتی بنگرید به مصاحبه‌های امام خمینی در نجف، پاریس و قم تهران: انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۶۰/۱۹۸۱.
- ۲۵) برای آگاهی از اعلامیه‌های بعد از ۱۳۵۶/۱۹۷۸ به روزنامه‌های کیهان، کیهان هوایی، اطلاعات جمهوری اسلامی، Tehran Times, Iran Times بنگرید.

## فصل اول: پیویولیسیم یا فوندامنتالیسم

(۱) خمینی، روح‌الله، کشف الاسرار تهران: بی‌جا ۱۳۲۲/۱۹۴۳ ص ۳۲۲.  
همچنین به سخنرانی‌های خمینی در روزنامه‌های جمهوری اسلامی مورخ  
۳۱-۲۲ دسامبر ۱۹۷۹، اطلاعات ۲۵ آگوست ۱۹۸۶ و ۱۸ نوامبر ۱۹۸۷.  
کیهان هوایی ۱۸ نوامبر ۱۹۸۷ بنگرید. برای آگاهی از نوشته‌های آشکارا  
عرفانی‌اش بنگرید به نامه خمینی به فاطمه طباطبایی کیهان هوایی ۲۳-۲۰  
مه ۱۹۹۰. برای آن که تحلیل... از تأثیر عرفان بر خمینی داشته باشید  
بنگرید به پاکدامن ناصر، تا زمان مرگ خمینی چشم‌انداز شماره ۶ تابستان  
۱۹۸۹ صفحات ۱۳-۱.

احمد خمینی فرزند او شعر کوتاهی از او منتشر کرد که قبل از مرگش  
سروده شده بود و پر از کلیشه‌های رایج و ادبیات معمول در شعرهای تصوف  
سنتی بود. از جمله تجلیل همیشگی از حلاج [حسین بن منصور حلاج]  
عارف قرن دهم که به خاطر عقاید کفرآمیزش به قتل رسید یکی از عقاید  
کفرآمیز امکان حلول خداوند در جسم فانی بود. بنگرید به کیهان ۲۱ ژوئن  
۱۹۸۹.

(۲) خمینی، روح‌الله، سخنرانی اطلاعات ۲۸ دسامبر ۱۹۷۹ کیهان هوایی ۹  
مه ۱۹۸۴.

(۳) خمینی، روح‌الله، سخنرانی، Iran Times ۴ دسامبر ۱۹۸۲.

R. Khomeini, speech, *Iran Times*, ۴ Dec. ۱۹۸۲.

(۶) خمینی، روح‌الله، ولایت فقیه: حکومت اسلامی تهران: بی‌نام ۱۹۷۸  
صفحات ۱۴-۱۳.

(۷) رفسنجانی، اکبر، سخنرانی کیهان هوایی ۲۰ دسامبر ۱۹۸۷.

۸) حجتی کرمانی، ولایت فقیه و تمدن جدید اطلاعات ۴ نوامبر - ۵ دسامبر ۱۹۸۸.

۱۱) یکی از روحانیون اوایل قرن نوزدهم به نام احمد نراقی به صورت تلویحی اظهاراتی مشابه [به خمینی داشت] که از آن اقتدار فقیه بر شاه مستفاد می‌شد ولی او این اقتدار و ارجحیت را نه تعریف کرد و نه به صورت یک موضع علنی سیاسی درآورد. بنگرید به:

۱۲) خمینی، روح‌الله، کشف الاسرار صفحات ۶۶-۱.

۱۶) وجدانی، سرگذشت‌های ویژه جلد ۴ صفحه ۱۲۱.

۱۷) برای آگاهی از سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های خمینی در این سال‌ها به خصوص ۴۳-۱۳۴۱/۶۴-۱۹۶۲ بنگرید به روحانی، نهضت امام خمینی جلد ۱، صفحات ۷۳۵-۱۴۲. جاما خمینی و جنبش صفحه ۳۵-۱.

۱۸) روحانی، نهضت امام خمینی، جلد ۱ صفحه ۱۹۵.

۱۹) یکی دیگر از این روحانیون محمدباقر صدر بود که رساله‌ای را در باب اقتصاد نشر داده بود و در آن تلاش کرده بود که اثبات کند اسلام تئوری اقتصادی رادیکالی دارد و این نظریه اقتصادی مقدم بر مکاتب دیگر فکری از جمله سوسیالیسم بوده است. اگرچه باقر صدر و خمینی روابط خوبی با یکدیگر نداشتند، کارهای اخیر او در میان طلاب نجف شناخته شده بود. بنگرید به اخوان توحیدی، در پس پرده تزویر پاریس: بی‌نام ۱۹۸۴ صفحات ۱۱۱-۱۳.

۲۵) حامیان مهدی‌بازرگان مدعی بودند که خمینی‌ها تحت تأثیر روشن‌فکران رادیکال قرار دارند. بنگرید به نهضت آزادی ایران مواضع نهضت آزادی درباره انقلاب اسلامی تهران: انتشارات نهضت آزادی ۱۳۶۱/۱۹۸۲ صفحه ۱۴۳.

۲۶) خمینی، ولایت فقیه صفحات ۷۹-۱۷۷.

- (۲۷) وجدانی، سرگذشت‌های ویژه، جلد ۱، صفحه ۹۹.
- (۲۸) خمینی، احمد، اعلامیه، خبرنامه ستامبر- اکتبر ۱۹۷۰.
- (۲۹) مجاهد، ۲۸ فوریه ۱۹۷۵.
- (۳۰) خمینی، روح‌الله، سخنرانی اطلاعات ۲ دسامبر ۱۹۸۵.
- (۳۱) خمینی، ولایت فقیه صفحات ۱۲۷-۷۶.
- (۳۲) خمینی، روح‌الله، سخنرانی اطلاعات ۱۶ ژوئن ۱۹۸۱ همچنین بنگرید به اطلاعات ۱۰ ژانویه ۱۹۸۱ و کیهان هوایی ۱ مارچ ۱۹۸۹.
- (۳۳) اصطلاح انقلاب فقط در یک جای کتاب ولایت فقیه به صورت مثبت به کار گرفته شده است (صفحه ۴۱) و احتمالاً معلوم می‌کند که این یکبار هم به واسطه شاگردانش که این کتاب را به چاپ رسانده‌اند به آن اضافه شده است.
- (۳۴) نامور، رحیم، یادنامه شهیدان بی‌جا: انتشارات حزب توده ایران ۱۳۴۳/۱۹۶۴ صفحات ۶۳-۱.
- (۳۵) مجاهدین، نهضت خمینی اسپرینگ فیلد: انتشارات نهضت آزادی ۱۹۷۶.

Mojahedin, *Nahzat-e Hosayni* (Hosayn's movement) (Springfield, Mo.: Liberation Movement Press, ۱۹۷۶).

- (۳۶) شریعتی، علی، شهادت تهران: انتشارات حسینیه ارشاد ۱۳۵۱/۱۹۷۲.
- (۳۷) خمینی، روح‌الله، سخنرانی اطلاعات ۸ سپتامبر ۱۹۸۲.
- (۳۸) نجف‌آبادی، صالح، شهید جاوید تهران: انتشارات فروغ دانش ۱۳۶۰/۱۹۸۱.
- (۳۹) نهضت آزادی ولایت مطلقه فقیه تهران: انتشارات نهضت آزادی ۱۹۸۸/۱۳۶۷.
- (۴۰) روحانی، نهضت امام خمینی جلد ۲، صفحه ۵۱۲.



(۴۲) مصاحبه اختصاصی با دکتر منصور فرهنگ نماینده پیشین ایران در سازمان ملل.

Personal communications from Dr. Mansur Farhang, the former Iranian representative at the United Nations

(۴۳) برای اطلاع از سخنرانی‌های خمینی در رابطه با این موضوع بنگرید به روحانی نهضت امام خمینی جلد ۱. جاما خمینی و جنبش، خبرنامه ۷۹-۱۹۷۲. پیام مجاهد ۷۸-۱۹۷۲.

(۴۴) برای اطلاع از این دست شعارها بنگرید به مستضعفین و مستکبرین اطلاعات ۱۵ فوریه- ۲۳ آوریل ۱۹۸۳ همچنین بنگرید به «حزب توده از خط امام پشتیبانی می‌کند» تهران انتشارات حزب توده ایران ۱۳۵۸/۱۹۷۹ صفحات ۱-۳۲.

(۴۵) خمینی، روح‌الله، سخنرانی *Iran Times* ۲۷ مه ۱۹۸۳.

R. Khomeini, speech, *Iran Times*, ۲۷ May ۱۹۸۳.

(۴۶) خمینی، روح‌الله، سخنرانی اطلاعات ۱۳ آوریل ۱۹۸۸ *Iran Times* ۲۷ مارچ ۱۹۸۲.

(۴۷) برای آگاهی از متن کامل قانون اساسی بنگرید به *Iran Times* ۳۰ نوامبر ۱۹۷۹. برای بازنگری‌های بعدی بنگرید به کیهان هوایی ۱۹ ژوئن ۱۹۸۹.

For a complete text of the constitution, see *Iran Times*, ۳۰ Nov. ۱۹۷۹. For later revisions, see *Kayhan-e Hava'i*, ۱۹ June ۱۹۸۹.

(۴۹) خمینی، روح‌الله، سخنرانی کیهان هوایی ۱ مارچ ۱۹۸۹.

(۵۰) برای مطالعه بیشتر در رابطه با اصطلاح مناقشه برانگیز «امام» بنگرید

به:

"Imam Khomeini: Four Levels of Understanding,"  
in *Voices of Resurgent Islam*, ed. J. Esposito (New York:  
Oxford University Press, ۱۹۸۳), p. ۱۶۴;  
Arjomand, *The Turban for the Crown*, p. ۱۰۱. :

(۵۱) خمینی، روح‌الله، متن کامل وصیت‌نامه الهی سیاسی امام خمینی  
کیهان هوایی ۱۴ ژوئن ۱۹۸۹.

نظرات خمینی نسبت به مالکیت جامعه و دولت

(۱) برای آگاهی از تعریف خمینی به مثابه یک سوسیالیست رادیکال  
بنگرید به:

"Crisis and Revolution in Modern Islam," *Times  
Literary Supplement*, ۱۹-۲۵ May ۱۹۸۹; H. Enayat, "Iran:  
Khumayni's Concept of the 'Guardianship of the  
Juristconsult,'" in *Islam in the Political Process*, ed. J.  
Piscatori (New York: Cambridge University Press,  
۱۹۸۳), pp. ۱۶۰-۸۰; R. Savory, "Ex Oriente Nebula,"  
in *Ideology and Power in the Middle East*, ed. P.  
Chelkowski and R. Pranger (Durham, N.C.: Duke  
University Press, ۱۹۸۸), pp. ۳۳۹-۶۴; and N. Calder,  
"Accommodation and Revolution in Imami Shi'ite  
Jurisprudence," *Middle Eastern Studies* ۱۸, no. ۱ (Jan.  
۱۹۸۲): ۳-۲۰.

(۲) خمینی، روح‌الله، کشف الاسرار صفحات ۸۲-۱۸۱/۳۰-۲۲۹،  
۲۸۹-۹۱/۲۸۲.

(۶) خمینی، روح‌الله، توضیح المسائل تهران: بی‌نا ۱۹۷۸ صفحه ۱۳۳.

(۸) خمینی، روح‌الله، ولایت فقیه صفحه ۵۲.

(۹) روحانی، حمید، نهضت امام خمینی جلد ۲، صفحه ۲۷۲.

- ۱۰) خمینی، روح‌الله، خطابه در مسجد اعظم قم، باز نشر از سوی جاما «خمینی و جنبش»، صفحه ۹.
- ۱۲) روحانی، حمید، نهضت امام خمینی جلد ۲ صفحه ۲۱۷.
- ۱۴) مرکز انتشارات دانشگاه تهران مصاحبه‌های امام خمینی ص ۳۰۳.
- ۱۵) خمینی، روح‌الله، «هشدار علیه هرج و مرج» اطلاعات ۱۲ دسامبر ۱۹۷۹.
- ۱۶) خمینی، روح‌الله، سخنرانی بر سر موضوعات مهم اطلاعات ۷ جولای ۱۹۷۹.
- ۱۷) خمینی، روح‌الله، سخنرانی برای قضات اسلامی اطلاعات ۱۶ اکتبر ۱۹۷۹.
- ۱۸) خمینی، روح‌الله، «مردم حکومت سرکوبگر نمی‌خواهند» اطلاعات ۳۰ سپتامبر ۱۹۷۹.
- ۱۹) خمینی، روح‌الله، «خون شهداء» اطلاعات ۲۹ دسامبر ۱۹۸۰.
- ۲۰) خمینی، روح‌الله، سخنرانی برای استانداران اطلاعات ۷ دسامبر ۱۹۸۰.
- ۲۱) خمینی، روح‌الله، صدور انقلاب اطلاعات ۲۳ مارچ ۱۹۸۰.
- ۲۲) خمینی، روح‌الله، سخنرانی برای اصناف تهران اطلاعات ۱۷ ژانویه ۱۹۸۱.
- ۲۳) خمینی، روح‌الله، سخنرانی برای مسئولان عقیدتی سیاسی شهرداری اطلاعات ۲۴ فوریه ۱۹۸۱.
- ۲۴) خمینی، روح‌الله، فرمان هشت ماده‌ای اطلاعات ۱۶ دسامبر ۱۹۸۱.
- ۲۶) خمینی، روح‌الله، دولت محکم می‌ایستد اطلاعات ۳۱ ژانویه ۱۹۸۲.
- ۲۹) خمینی، احمد، متن کامل آخرین وصیت و توصیه‌های سیاسی امام کیهان هوایی ۱۴ ژوئن ۱۹۸۹.

- ۳۰) بهشتی م. «اسلام و مالکیت خصوصی» باز نشر در کیهان هوایی ۴ جولای - آگوست ۱۹۹۰.
- ۳۱) ویژه یادنامه شهید مرتضی مطهری اطلاعات ۲ مه ۱۹۸۴.
- ۳۲) مطهری، مرتضی، جهان بینی اسلامی کالیف آلبانی: انتشارات انجمن دانشجویان مسلمان در آمریکا ۱۹۸۰ جلد ۱-۳ همچنین بنگرید به ابوالحسینی شهید مطهری قم: انتشارات حوزه علمیه ۱۹۸۴.
- M. Motahhari, *Jahanbeni-ye Islami* (Islam's world out-look) (Albany, Calif.: Muslim Student Association in America Press, ۱۹۸۰), vols. ۱-۳. See also A. Abu al-Hoseyni, *Shahid Motahhari* (The martyr Motahhari) (Qom: Howzieh-e Elmieh-e Qom Press, ۱۹۸۴).
- ۳۳) خمینی، روح الله، سخنرانی اطلاعات ۲۰ جولای ۱۹۸۳ همچنین بنگرید به: مصاحبه با امام خمینی جمهوری اسلامی ۲ ژانویه ۱۹۸۰.
- ۳۵) خمینی، روح الله، ولایت فقیه صفحات ۳۵-۲۶/۶-۴۵/۸۷-۱۸۰.
- ۳۹) خمینی، روح الله، کشف الاسرار صفحه ۲۲۵ همچنین بنگرید به روحانی حمید، نهضت امام خمینی جلد ۱ صفحه ۶۵۶ و ۷۲۴.
- ۴۰) خمینی، روح الله، توضیح المسائل صفحات ۱۳۱ و ۱۳۴.
- ۴۲) روحانی، نهضت امام خمینی جلد ۱ صفحه ۷۸۴.
- ۴۳) برای آگاهی بیشتر از سخنرانی‌های خمینی بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۸۲ که در آن از چنین مقولاتی صحبت رفته بنگرید به «مستضعفین، مستکبرین» اطلاعات ۱۵ فوریه - ۲۳ آوریل ۱۹۸۳.
- ۴۴) خمینی، روح الله، ولایت فقیه صفحه ۴۳-۴۲.
- ۴۵) خمینی، روح الله، «مردم یک حکومت سرکوبگر را نمی‌خواهند اطلاعات ۳۰ سپتامبر ۱۹۷۹.

- (۴۶) جاما خمینی و جنبش، روحانی نهضت امام خمینی جلد ۱ صفحات ۱۸-۳۱۶ / ۴۱۳ / ۴۱۷ / ۴۵۹ / ۶۵۶ / جلد ۲ صفحات ۲۳۲ / ۲۳۴ / ۲۳۵ / ۲۳۶ / ۲۳۷ / ۲۴۳ / ۵۹۸ / ۸-۶۰۷. خمینی ولایت فقیه صفحات ۷-۶ / ۳۸ / ۱۷۵.
- (۴۸) خمینی، روح‌الله، ما می‌خواهیم از خارجی‌ها و پولدارها بگیریم و به فقرا بدهیم اطلاعات ۱۹ ژوئن ۱۹۷۹.
- (۴۹) خمینی، روح‌الله، سخنرانی خمینی برای انجمن اسلامی دانشجویان اطلاعات ۲۸ ژوئن ۱۹۷۹.
- (۵۰) خمینی، روح‌الله، سخنرانی برای زوار کویته اطلاعات ۲۶ آگوست ۱۹۷۹.
- (۵۱) وجدانی، سرگذشت‌های ویژه جلد ۱-۶.
- (۵۲) بعد از یک اقامت کوتاه در قم خمینی به تهران بازگشت و نه سال آخر عمرش را در یک خانه حفاظت شده در یکی از محله‌های گران قیمت شمال تهران [جماران] گذراند.
- (۵۵) خمینی، روح‌الله، ما خواهان انقلاب معنوی در ایران هستیم اطلاعات ۱۹ جولای ۱۹۷۹.
- (۵۶) خمینی، روح‌الله، سخنرانی برای بازاریان و صاحبان کارخانجات اطلاعات ۷ جولای ۱۹۷۹.
- (۵۷) خمینی، روح‌الله، سخنرانی برای روحانیون قم کیهان هوایی ۱۵ مه ۱۹۸۵.
- (۵۸) خمینی، روح‌الله، سخنرانی با عنوان جمهوری اسلامی ۱۲ فوریه ۱۹۸۲.
- (۵۹) خمینی، روح‌الله، دولت باید به مردم کمک کند کیهان هوایی ۵ سپتامبر ۱۹۸۴.

۶۰) خمینی، روح‌الله، سخنرانی در سالگرد قیام ۱۵ خرداد Iran Times و ۲۰ ژوئن ۱۹۸۲.

R. Khomeini, speech on the anniversary of the ۱۹۶۳ uprising, *Iran Times*, ۲۰ June ۱۹۸۲.

۶۲) رفسنجانی، اکبر، نماز جمعه کیهان هوایی ۲۲ آوریل ۱۹۸۷.

۶۳) برای آگاهی از استفاده‌های شرع از این اصطلاح بنگرید به شفیع‌ی، س: چه کسی مستضعف است کیهان ۲۶ جولای ۱۹۸۶.

۶۴) خمینی، روح‌الله، سخنرانی برای نمایندگان مجلس اطلاعات ۹ فوریه ۱۹۸۲.

۶۵) خمینی، روح‌الله، سخنرانی‌ها اطلاعات ۱۰ ژانویه ۱۹۸۰، ۱۶ مارس ۱۹۸۰ و ۲۶ آوریل ۱۹۸۰.

۶۶) خمینی، روح‌الله، سخنرانی برای مقامات کشوری اطلاعات ۲۵ ژانویه ۱۹۸۴.

۶۷) خمینی، روح‌الله، سخنرانی برای وعاظ و بازاریان تهران اطلاعات ۱۷ ژانویه ۱۹۸۱.

۶۹) خمینی، کشف الاسرار صفحات ۸۲-۱۸۱ همچنین بنگرید به ولایت فقیه صفحات ۳۴-۳۲ و ۴۶.

۷۰) خمینی، روح‌الله، سخنرانی اطلاعات ۲۶ مارس ۱۹۸۳.

۷۲) خمینی، روح‌الله، دولت باید اجازه مشارکت مردم را در بازرگانی صنعت و کشاورزی بدهد کیهان هوایی ۵ سپتامبر ۱۹۸۴.

۷۳) خمینی، سخنرانی اطلاعات ۴ ژانویه ۱۹۸۴.

۷۴) خمینی، روح‌الله، سخنرانی برای وعاظ و بازاریان اطلاعات ۱۷ ژانویه ۱۹۸۱.

۷۵) خمینی، روح‌الله، سخنرانی برای بازاریان و کارخانه‌داران اطلاعات ۱۷  
جولای ۱۹۷۹.

۷۶) خمینی، «؟؟؟ کیهان هوایی ۱۹ ژانویه ۱۹۸۸.

۷۷) نهضت آزادی ولایت مطلقه فقیه تهران: انتشارات نهضت آزادی  
۱۹۸۸.

۷۸) خمینی، ولایت فقیه صفحه ۵۲.

۸۰) خمینی، وصیت نامه الهی - سیاسی ص ۷.

### جشن اول ماه مه در جمهوری اسلامی

۳) مانی. س «تاریخچه نهضت کارگری در ایران» تهران انتشارات تابان  
۱۹۴۶ صفحات ۲۵-۱. نشاهی. م سازمان‌های کارگران در ایران رهبر ۱۰  
آوریل ۱۹۴۴. روستا رضا «شورای مرکزی متحده اتحادیه‌های کارگری»  
ماهنامه رزم ۱ ژوئن ۱۹۴۶: صفحات ۶۴-۶۲. آوانسیان اردشیر «یادهایی از  
حزب کمونیست ایران» دنیا ۳ شماره ۱ بهار ۱۹۶۲ صفحات ۳۴-۳۳/».  
صفحاتی چند از جنبش کارگری و کمونیستی ایران در دوره اول سلطنت  
رضا شاه بی‌جا: انتشارات حزب توده ۱۹۷۹ صفحات ۱۴۰-۱. مهربان  
«خاطراتی از رفیق یاری» دنیا ۲ شماره ۷ سپتامبر - اکتبر ۱۹۸۰ صفحات  
۳۲-۲۶ قاسمی. ف سندیکالیسم در ایران پاریس: بنیاد انتشارات مصدق  
۱۹۸۵ جلد ۱.

۴) در سال ۱۹۲۰ حزب ارمنی سوسیال دموکرات هنجاک (با حزب  
سوسیال دموکرات روسیه مربوط بود) مراسم خانگی جشن اول ماه مه را در  
محل باشگاهش در تبریز سازمان داده بود. این گردهمایی البته فقط مختص  
جامعه ارمنی بود. اعلامیه نیز به زبان ارمنی بود و سخنرانی‌ها نیز به زبان  
ارمنی ایراد شده بودند. بنگرید به حزب هنجاک «ما..... روز اول ماه مه»

باز نشر در شاکری. خسرو اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران فلورانس: انتشارات مزدک ۱۹۸۲ جلد ۲ صفحات ۴۳-۱۴۱. این مجلد مجموعه‌ای در خور از اعلامیه‌ای مربوط به اول ماه مه دارد.

(۵) سر مقاله «اول ماه مه» روزنامه حقیقت ۲۸ آوریل ۱۹۲۲. باز نشر در شاکری خسرو اسناد تاریخی جلد ۷.

(۶) آوانسیان اردشیر «خاطراتی از دانشگاه زحمتکشان در مسکو» دنیا ۹ شماره ۱ بهار ۱۹۶۹ صفحه ۹۷.

(۹) آوانسیان اردشیر «خاطراتی از حزب کمونیست در تهران» دنیا ۷ شماره ۳ پاییز ۱۹۶۶ صفحات ۱۹-۱۱۶ همچنین بنگرید از همین نویسنده «خاطراتی از دانشگاه...» صفحات ۲۱-۲۰.

(۱۰) حزب کمونیست ..... اول ماه مه (۱۹۲۸) باز نشر در شاکری خسرو اسناد تاریخی جلد ۶ صفحات ۲۴-۱۲۳.

(۱۱) آوانسیان «خاطراتی از حزب کمونیست در تهران».

(۱۲) آوانسیان «خاطراتی از حزب کمونیست در خراسان» دنیا ۶ شماره ۳ پاییز ۱۹۶۵ صفحه ۷۸. روشنفکران محلی به خصوص معلمان بافندگان فرش را با کمک کلاس‌های اکابر و به راه انداختن بازی فوتبال سازماندهی کرده بودند. در حقیقت نونبال در دهه ۱۹۲۰ به واسطه باشگاه‌های کمونیست و سوسیالیست به ایران راه یافت.

(۱۳) «پانزده سال مبارزات کارگران نفت» مردم ۶ شماره ۷ سپتامبر-اکتبر ۱۹۶۴.

(۱۶) مانی. س «تاریخچه ...» صفحات ۲۳-۲۱.

(۱۷) «تاریخچه مختصر از اتحادیه‌های کارگری اصفهان» رهبر ۱۸ ژوئن ۱۹۴۴.



- ۱۸) آوانسیان «صفحاتی چند...» صفحه ۱۱۹.
- ۱۹) نامور، رحیم، یادنامه شهیدان بی‌جا: انتشارات حزب توده ۱۹۶۴ صفحه ۱۱.
- ۲۰) ارانی، تقی، «اعلامیه اول ماه مه» باز نشر در ایران ما اول مه ۱۹۴۶.
- ۲۳) ظفر ۳ مه ۱۹۴۶.
- ۲۴) ناتقی، الف، «اول ماه مه: ۱۱ اردیبهشت» ظفر ۱۸-۶ مه ۱۹۴۶.
- ۲۶) ظفر ۱۴ مه ۱۹۴۶.
- ۳۱) برای آگاهی از یک توصیف ماندنی از وضعیت کار در دوران شاه بنگرید به لاجوردی حبیب «اتحادیه‌های کاری و خودکامگی».
- ۳۲) کار اول ماه مه ۱۹۸۰.
- ۳۳) برای اینکه از ماجرای استفاده از عروسی به عنوان پوششی برای فعالیت‌های سیاسی آگاهی یابید بنگرید به سر مقاله «اول ماه مه: روزی برای همبستگی بین‌المللی» کار ۳۰ آوریل ۱۹۷۹.
- ۳۴) «مصاحبه با رفیق کارگر حاج تهرانی» کار ۳۰ آوریل ۱۹۸۱.
- ۳۵) بانک مرکزی ایران نتایج بررسی کارگاه‌های بزرگ صنعتی کشور در سال ۱۳۵۶ تهران: مرکز انتشارات دولتی ۱۹۷۸. من مایلم انسان خود را از دکتر پروین علیزاده برای در اختیار گذاشتن این گزارش اعلام نمایم.
- آبراهامیان
- ۳۹) دولت آشکارا با این نظر که جشن روز کارگر را در سالروز تولد شاه برگزار کنند کلنجار می‌رفت ولی در نهایت تصمیم‌گیری اتخاذ شد.
- ۴۱) اطلاعات ۱ مه ۱۹۷۴.
- ۴۲) اطلاعات ۱ مه ۱۹۷۵.
- ۴۳) تلاش ۷ مه ۱۹۷۵.
- ۴۴) اطلاعات ۱ مه ۱۹۷۶.

- (۴۵) اطلاعات ۱ مه ۱۹۷۷.
- (۴۷) خمینی، احمد، سخنرانی اول ماه مه اطلاعات ۲ مه ۱۹۷۹.
- (۴۸) آزادی ۲ مه ۱۹۷۹.
- (۴۹) انجمن روحانیون تهران «پیام اول ماه مه» ۲ مه ۱۹۷۹.
- (۵۰) آزادی ۲ مه ۱۹۷۹.
- (۵۶) آیندگان ۲ مه ۱۹۷۹.
- (۵۷) به عنوان مثال بنگرید به اشعاری که در نشریات زیر آمده است: «اول ماه مه» مردم ۳ مه ۱۹۷۹. «به پیش» کار ۳۰ آوریل ۱۹۷۹ «این جشن ماست» کار ۳۰ آوریل ۱۹۷۹. «روز کارگران» آهنگر ۱ مه ۱۹۷۹.
- (۵۸) اطلاعات ۲ مه ۱۹۷۹.
- (۵۹) تابنده. ن «روز کارگران» اطلاعات ۸ مه ۱۹۸۰.
- (۶۰) خمینی، احمد، سخنرانی اول ماه مه اطلاعات ۳ مه ۱۹۸۰.
- (۶۱) موسوی خوئینی‌ها، سخنرانی در خارج سفارت [آشغال شده] آمریکا جمهوری اسلامی ۳۰ مه ۱۹۸۰.
- (۶۲) مردم ۳ مه ۱۹۸۰.
- (۶۳) اطلاعات ۳۰ آوریل ۱۹۸۰.
- (۶۵) برای آگاهی از پوشش خبری اول مه ۱۹۸۲ بنگرید به کار ۶ مه ۱۹۸۲. تصاویر نشان دهنده این است که طرفداران فدائیان (اکثریت) میدان آزادی را پر کرده‌اند. حزب‌اللهی‌ها به این تظاهرات حمله کردند در این حمله ۱۰ نفر به شدت زخمی شدند که در آن میان یک دختر ۴ ساله وجود داشت.
- (۶۶) اطلاعات ۱ مه ۱۹۸۳.
- (۶۷) کمالی. هـ سخنرانی پارلمانی ایرانشهر ۹ مه ۱۹۸۲.
- (۶۸) «برنامه‌هایی برای روز بین‌المللی کارگران» کار و کارگر ۸ مه ۱۹۹۰.

۶۹) منتظری، سخنرانی اول ماه مه اطلاعات ۱ مه ۱۹۸۲ همچنین بنگرید  
به اطلاعات ۴ مه ۱۹۸۵.  
۷۰) اطلاعات ۴ مه ۱۹۸۵.

### استفاده و سوء استفاده از تاریخ

۱) این اعترافات علنی با هیاهوی بیشتری در رسانه‌های گروهی به خصوص در روزنامه اطلاعات باز نشر شد. نشر این اعترافات از مه ۱۳۶۲/۱۹۸۳ تا ۱۷ ژانویه ۱۹۸۴ به طول انجامید. همچون دادگاه‌های نمایشی مسکو در اسلافسکی در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۵۰ این اعترافات علنی موجد حرف‌های بسیاری شد. سلطنت‌طلبان این اعترافات را یک طرح هوشمندانه برای استتار نیت واقعی جمهوری اسلامی از غرب می‌دانستند. آنها بر این گمان بودند که این نعل وارونه برای پنهان کردن ائتلاف با اتحاد شوروی از غرب است.

مجاهدین اظهار داشتند این اعترافات بار دیگر اتهامی را که آنها سال‌ها علیه حزب توده اعلام می‌کردند، تأیید کرده است و این نکته دیگر اثبات شده که رهبران حزب توده «فرصت‌طلب» «جان دوست» و «سست عقیده» هستند. دیگر گروه‌های چپ ادعا می‌کردند که حزب توده آن چنان به جمهوری اسلامی نزدیک شده بود که یک تلنگر کوچک کافی بود که آنها کاملاً به اردوگاه روحانیون بپیوندند. حزب توده [در خارج از کشور] اما اظهار می‌کرد که رهبرانش با کمک داروهای روانگردان ساخته موساد، CIA، MI۶، مغزشویی شده‌اند. اما پس از اینکه گرد و غبارها خوابید مشخص شد که مقامات این اعترافات را با روش‌های ساده‌تری همچون فشار وحشیانه بر بدن زندانیان به دست آورده‌اند. شواهد شکنجه بدنی همچون شکستن دست و انگشتان بعدها به واسطه دبیر اول حزب توده فراهم آمد.

- ۲) رضوانی، م، «روزنامه شیخ فضل الله نوری» تاریخ ۱ شماره ۲ (۱۹۷۷) ۱۵۹-۲۰۹.
- ۳) برای اطلاع بیشتر از شیخ فضل الله نوری بنگرید به کسروی، ۱ تاریخ مشروطه ایران تهران: انتشارات امیرکبیر ۱۹۶۱ صفحات ۲۷-۴۱۵. رضوانی، هـ «لوائح آقای شیخ فضل الله نوری» تهران: انتشارات نقش جهان ۱۹۸۲.
- ۴) افشار، ایرج، یادداشت‌های تاریخ مستشار الدوله تهران: نشر رامین ۱۹۸۲. صفحات ۷۶-۸۲.
- ۵) خمینی، روح الله، ولایت فقیه صفحات ۱۱-۱۰.
- ۶) خمینی، روح الله، سخنرانی اطلاعات ۲۷ نوامبر ۱۹۸۳ کیهان هوایی ۲۱ دسامبر ۱۹۸۳.
- ۷) خمینی، روح الله، سخنرانی اطلاعات ۳ ژانویه ۱۹۸۴.
- ۸) مهدوی کنی، الف. سخنرانی اطلاعات ۷ دی ۱۹۸۳.
- ۹) آل احمد، جلال، غربزدگی تهران: بی نا ۱۹۶۲ صفحات ۳۶-۳۵.
- ۱۰) آدمیت فریدون، آشفنگی در فکر تاریخی تهران: بی نا بی تا صفحات ۱-۲۴.
- ۱۱) خمینی، روح الله، سخنرانی کیهان هوایی ۲۸ دسامبر ۱۹۸۳.
- ۱۲) «سالروز شهادت شیخ فضل الله نوری» اطلاعات ۲ آگوست ۱۹۸۲.
- ۱۳) اطلاعات ۲ آگوست ۱۹۸۲.
- ۱۶) ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران تهران: انتشارات مجلس ۱۹۴۳ جلد ۶ صفحات ۳۳-۱۳۲.
- ۱۷) برای اطلاع از دیدگاه‌های مشابه بنگرید به تاریخ سیاسی معاصر ایران تهران: دفتر نشر معارف اسلامی جلد ۱-۲ این کتاب در اصل به عنوان کتاب مرجع برای سپاه پاسداران نگاشته شده است.

۱۸) برای اطلاع بیشتر در رابطه با روشن‌فکران بنگرید به آدمیت فریدون «فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران» تهران: نشر پیمان ۱۹۷۵.

۲۰) بامداد. م تاریخ رجال ایران تهران: نشر زوال ۱۹۶۸ جلد ۳ صفحات ۹۶-۹۷.

۲۳) وزارت آموزش و پرورش «تاریخ معاصر ایران» تهران: انتشارات آموزش و پرورش: ۱۹۸۴ سال سوم دبیرستان صفحات ۹۹-۹۸. هیچ یک از منابع اولیه که این دادگاه را توصیف کرده‌اند اسمی از پیرم خان به عنوان هیأت رئیسه دادگاه نبرده‌اند. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: ... ملک‌زاده، مهدی انقلاب مشروطیت ایران جلد ۶ صفحات ۳۳-۱۱۸. امیر قنبری قیام آذربایجان و ستارخان تبریز: انتشارات شفق ۱۹۵۰ صفحه ۳۹. یک منبع جدید ادعا کرده است که یک جدال لفظی پر سر و صدایی بین پیرم خان در جایگاه تماشاچیان و شیخ فضل‌الله به عنوان متهم در گرفته است. این منبع البته ادعا می‌کند که جنازه شیخ فضل‌الله بعد از گذشت دو ماه از اعلام همچون روز مرگش سالم مانده است! بنگرید به ترکمان. م «مکتوب اعلامیه‌ها و چند گزارش پیرامون نقش شیخ شهید فضل‌الله نوری تهران ۱۹۸۳ جلد ۲ صفحات ۳۱۶-۲۸۵.

۲۴) خمینی، ولایت فقیه صفحات ۱۳-۱۲.

۲۵) ملک‌زاده، مهدی، انقلاب مشروطیت ایران جلد ۲ صفحات ۲۰-۱۹.

۲۶) برای داشتن یک تصویر واقع‌گرایانه از ستارخان بنگرید به:

*The Persian Revolution*, pp. ۴۱-۴۲.

۲۸) صفایی، رهبران مشروطیت صفحات ۱۰-۴۰۷.

۳۱) رواسانی شاپور «چگونه انقلاب گیلان قربانی سازش روس و انگلیس شد» ایرانشهر ۳ شماره ۲۰، ۷ آگوست ۱۹۸۱. همچنین بنگرید به این

کتاب از همین نویسنده: نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران تهران: انتشارات توس ۱۹۸۴.

(۳۲) جودت، حسین، «یادبودهای انقلاب گیلان» تهران نشر درخشان ۱۹۷۲.

(۳۳) مدنی، تاریخ سیاسی جلد ۱ صفحات ۸۶-۸۳. فخرایی، ابراهیم، «سردار جنگل» تهران: انتشارات جاویدان ۱۹۶۴.

(۳۴) فخرایی سردار جنگل.

(۳۵) ... این نوشته احساساتی احتمالاً به مسأله قحطی در دوران جنگ جهانی و ارسال غله از سوی کوچک خان به تهران برای اطعام فقرا بر می‌گردد. بنگرید به مکی حسین

مدرس: قهرمان آزادی. تهران انتشارات نقش جهان ۱۹۷۹ جلد ۱ صفحه ۱۴۷.

(۳۷) فرخی. م، خاطرات سیاسی فرخی تهران انتشارات سهامی ۱۹۶۹ صفحه ۱۵.

(۳۸) صمدیه. الف، «حیدر عمواعلی» دنیا ۱۴ شماره ۱ (۱۹۷۳) صفحات ۱۱۵-۲۴.

(۳۹) برای اطلاع از مناقشاتی که بر سر این مذاکرات درگرفته است بنگرید به آینده ۹ شماره ۲ و ۹-۸، ۱۹۸۳.

(۴۰) برای اطلاع از مفهوم شورشیان بدوی بنگرید به:

E. Hobsbawm, *Bandits* (New York: Pantheon Books, ۱۹۸۱); and idem, *Primitive Rebels* (New York: Norton, ۱۹۵۹).

(۴۱) جمهوری اسلامی این مسأله را که میرزا کوچک خان از دولت خارجی غیر از دولت‌های متحدین [در جنگ جهانی اول] کمی دریافت کرده، رد می‌کند.

۴۲) وزارت آموزش و پرورش تاریخ معاصر ایران سال سوم دبیرستان صفحه ۱۳۱.

۴۴) یقیکیان گریکور، شوروی و جنبش جنگل تهران: نشر نوین ۱۹۸۴ صفحات ۲۵-۳۲۴.

۴۵) امیرزاده، ک، آزاده گمنام تهران: بی‌نا ۱۹۵۴ همچنین بنگرید به یقیکیان شوروی و جنبش جنگل صفحه ۱۳۷، ۳۱-۲۳۰، ۴۱-۳۴۰، جودت، یادبودها ...

۴۶) یقیکیان شوروی و جنبش جنگل صفحه ۱۱.

۴۹) یقیکیان شوروی و جنبش جنگل صفحه ۱۱۸.

۵۰) رضوانی، نهضت میرزا کوچک خان.

۵۱) کوچک خان «پیام به برادران مجاهد» در یقیکیان شوروی و جنبش جنگل صفحات ۶۰-۱۵۲. فخرایی این نامه را با عنوان «یک سند منتشر نشده از رهبر جنبش جنگل» باز نشر کرده است. کیهان فرهنگی ۲۰ (دسامبر ۱۹۸۵) ۲۱-۲۰.

۵۲) گائوک یک آلمانی تبار اهل ولگا بود که پیش از جنگ جهانی در سفارت روسیه تزاری در تهران مشغول به کار بود. در حین جنگ به واسطه حیف و میل اموال از کار اخراج و به زندانی در باکو فرستاده شد. او در سال ۱۹۱۷ به بلژیکی‌ها پیوست و همراه ارتش سرخ در سال ۱۹۲۰ به ایران بازگشت و به سرعت بدل به مترجم و مشاور نزدیک او شد. بنگرید به یقیکیان شوروی و جنبش جنگل صفحات ۶۰، ۶۵-۳۶۳.

۵۳) نقل قولی از مدرس در «مدرس: نابغه‌ای از جهان اسلام» کیهان فرهنگی ۲۶ (دسامبر ۱۹۸۵) ۳۱-۲۴.

۵۴) سر مقاله «مدرس: مظهر مبارزه روحانیت علیه استبداد و امپریالیسم» اطلاعات ۱ دسامبر ۱۹۸۲.

۵۵) فخرایی، ابراهیم، «روحانیت و انقلاب» کیهان فرهنگی ۴ شماره ۷ (نوامبر ۱۹۸۷) صفحات ۷-۱۱.

۵۶) در محکمه قاتلین، بنگرید به پرچم ۲۵ اکتبر ۱۹۴۲.

۵۸) «شهید آیت الله سید حسن مدرس: بزرگ مرد سیاست و دیانت» کیهان فرهنگی ۴ شماره ۸ (نوامبر ۱۹۸۷) بهار ملک‌الشعرا تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران تهران: انتشارات امیرکبیر ۱۹۸۴ جلد دوم. این کتاب اکثر فعالیت‌های مدرس را در بین مجالس سوم تا پنجم ثبت و ضبط کرده است.

۶۰) برای اطلاع از نطق‌های پارلمانی بنگرید به مکی حسین مدرس: قهرمان آزادی تهران: انتشارات نقش جهان ۱۹۸۴ جلد‌های ۱ و ۲.

۶۱) بهار احزاب سیاسی ایران جلد ۲ صفحات ۲۶-۲۷.

۶۲) سر دبیر «یادبود مرگ آیت‌الله کاشانی: مجاهد بزرگ ضد استعمار» اطلاعات ۱۴ مارس ۱۹۸۲. چنین زندگی‌نامه‌هایی به طور کلی فعالیت‌های سیاسی کاشانی را در فاصله سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۲۱ / ۱۳۲۰-۱۳۰۰ نادیده می‌گیرند. برخی مظنون به این مسأله‌اند که کاشانی حقوق ماهانه‌ای را از دستگاه رضا شاهی دریافت می‌کرده است.

۶۳) امامی. ج، آورده شده در کار فاتح، مصطفی پنجاه سال نفت ایران تهران: انتشارات چهر ۱۹۵۶ صفحه ۳۸۷.

۶۴) وزارت آموزش و پرورش تاریخ معاصر ایران.

۶۵) برای دانستن خلاصه‌ای از انتقادات جبهه ملی به حزب توده بنگرید به کارنامه مصدق و حزب توده فلورانس: انتشارات مزدک بی تا جلد‌های ۱ و ۲. همچنین بنگرید به ایمان «از ۳۰ تیر تا ۲۸ مرداد: مصدق تنها» شورا ۱۰ (آگوست ۱۹۸۵) صفحات ۳۷-۵۹.

۶۶) بنگرید به روحانی، نهضت امام خمینی جلد ۱ صفحه ۲۳۰.



۶۷) ادعا بر سر لزوم دخالت سازمان افسری حزب در کودتای ۲۸ مرداد دور از واقع‌بینی است. حتی اگر حزب توده شبکه نظامی‌اش را فعال کرده بود، احتمال بسیار اندکی برای نجات مصدق وجود داشت زیرا فقط تعداد انگشت‌شماری از افسران در مناصب حساس قرار داشتند. اکثر آنها پزشک، استاد دانشکده افسری، مهندس و افسران ژاندارمری بودند. هیچ‌یک از آنان مسئولیت یک واحد نظامی را در نزدیکی پایتخت به عهده نداشت. برای آگاهی از محاسبات حزب توده در آن روزهای حساس بنگرید به کیانوری نورالدین حزب توده ایران و دکتر مصدق تهران: انتشارات مردم بی‌تا صفحات ۱ تا ۱۵ و همچنین جوانشیر. م. ف تجربه ۲۸ مرداد تهران: انتشارات توده ۱۹۸۰. مصدقی‌ها آشکارا منطق حزب توده را [برای عدم عمل] رد می‌کنند که البته قابل درک است. برای یک آگاهی از نظرات یک عضو سابقه جبهه ملی که منطق حزب را پذیرفته بنگرید به مهربان بررسی مختصر احزاب بورژوازی ملی ایران تهران: انتشارات پیک ۱۹۸۰ برای آگاهی از نظریات یکی از همکاران فاطمی که اکثر استدلال‌ات حزب توده را پذیرفته است بنگرید به ... در این مورد کار ذبیح به خصوص یاری رسان است چرا که او توانسته با مقامات رسمی CIA نیز مصاحبه کند.

۶۸) نقل شده از نامور، رحیم، «مقوله محاکمات سیاسی» دنیا ۷ شماره ۴، ۱۹۶۶ صفحه ۴۳.

۶۹) روحانی، نهضت امام خمینی جلد ۱ صفحه ۹۹.

۷۵) آتش قیام در راه سلطنت تهران: بی‌نا ۱۹۵۴ صفحات ۵۶-۵۰.

۷۶) مصاحبه مطبوعاتی آیت الله کاشانی از پیشداد و کاتوزیان نقل شده است: نهضت ملی ایران و دشمنان آن لندن: انتشارات مقاومت ملی ۱۹۸۱ صفحه ۱۵.

۷۷) بنگرید به دولت ایران «مذاکرات مجلس شورای ملی تهران: ۱۹۵۴، مجلس هفدهم ۴ ژانویه ۱۹۵۳، ۱۹ ژانویه ۱ فوریه ۱۹۵۳.

۷۸) اطلاعات ۱۰-۱۳ نوامبر ۱۹۵۲.

۷۹) پیشداد و کاتوزیان نهضت ملی ایران صفحه ۱۶۰.

۸۰) پلتفرم چپ، فدائیان اسلام لس آنجلس بی جا ۱۹۸۵ صفحات ۲۵-۲۲۲. شاه تا سال ۷-۱۳۳۶ / ۵۶-۱۹۵۵ با فدائیان اسلام برخوردی نداشت یعنی تا زمانی که آنها تلاش کردند نخست‌وزیری که پیمان بغداد را امضاء کرده بود ترور کنند.

۸۱) همان صفحه ۱۶.

۸۳) فلسفی، محمد، «چهل‌م شهادت معلم شهید مرتضی مطهری» اطلاعات ۱۰ ژوئن ۱۹۷۹.

۸۴) خلاصه‌ای از حملات حسن آیت‌الله به مصدق را می‌توان در منبع زیر

دید:

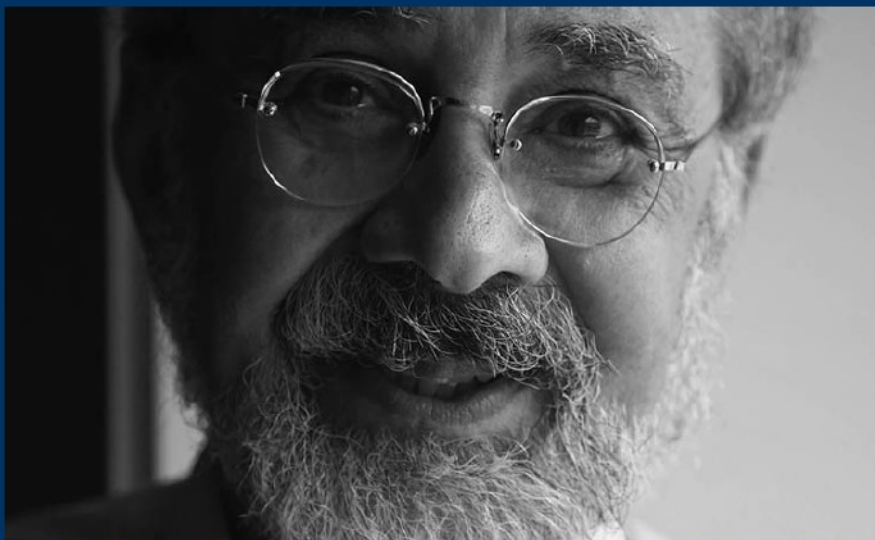
F. Rajaei, "Post-revolutionary Historiography in Iran," in *Musaddiq, Iranian Nationalism, and Oil*, ed. J.

۸۵) خمینی، روح‌الله، سخنرانی کیهان هوایی ۲۸ دسامبر ۱۹۸۳.

### پی‌گفتار

۱) اصطلاح «خط امام» که در دوران انقلاب اسلامی بسیار کاربرد یافت در حقیقت از یک تبار استالینی برخوردار است. تندوره‌های مذهبی اصطلاح «خط» را از کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در تبعید عاریت گرفتند که اصل آن نیز از انقلاب فرهنگی مائوتسه دون گرفته شده است. البته مائو نیز این اصطلاح را از اتحاد جماهیر شوروی گرفته بود. بدین ترتیب خط استالین در حزب [کمونیست شوروی] بدل به خط امام در دوران انقلاب ایران شد.

- (۲) مشکینی، سخنرانی کیهان ۱۹ ژوئن ۱۹۸۹.
- (۳) رفسنجانی، اکبر، مراسم نماز جمعه کیهان هوایی ۱۴ ژوئن ۱۹۸۹.
- (۴) رفسنجانی، اکبر، مراسم نماز جمعه کیهان هوایی ۴ نوامبر ۱۹۸۹.
- (۵) سلام، ۵ آوریل ۱۹۹۲.
- (۶) رسال ۳۰ آوریل ۱۹۹۲.
- (۷) رسال ۲۹ آوریل ۱۹۹۲.
- (۸) رسال ۱۴ مارس ۱۹۹۲.
- (۹) رسالت ۲ اکتبر ۱۹۹۱.
- (۱۰) رسالت ۲۶ فوریه ۱۹۹۰.
- (۱۱) رسالت ۲۶ فوریه ۱۹۹۲.
- (۱۲) شعله سعدی قاسم نطق پارلمانی رسالت ۹ دسامبر ۱۹۹۱.
- (۱۳) کیهان ۱۴ ژانویه ۱۹۹۲.
- (۱۴) رفسنجانی، اکبر، مراسم نماز جمعه کیهان هوایی ۲۲ آوریل ۱۹۹۲.
- (۱۵) رفسنجانی، اکبر، مراسم نماز جمعه کیهان ۱۲ اوت ۱۹۹۱.
- (۱۷) خامنه‌ای، مراسم نماز جمعه کیهان هوایی ۱۱ اکتبر ۱۹۸۹.
- (۱۸) رفسنجانی، اکبر، سخنرانی کیهان ۱۷ جولای ۱۹۹۱.
- (۱۹) برای آگاهی از نطق‌های پارلمانی بنگرید به رسالت آوریل ۱۹۹۱-ژوئن ۱۹۹۲.



اصطلاح نچسب «فوندامنتالیست» بسیار بیش از آنکه در خور خمینی باشد به او اطلاق شده است؛ تا آنجا که حتی پیروانش در ایران وقتی معادل مناسبی در فارسی یا عربی برای این اصطلاح نیافتند با ترجمه واژه به واژه‌ی فوندامنتالیست، با افتخار کلمه‌ی «بنیادگرا» را برای او جعل کردند. این برچسب‌گذاری طنزآمیز نیز هست، چون پیروان خمینی هرگز از متهم کردن مخالفانشان با برچسب‌های التقاطی و غریزه دست برنداشتند [حال آنکه خود، چنین واژه‌ای را از غرب به عاریت گرفته بودند]. به‌رغم استفاده‌ی گسترده از این برچسب، نگارنده بر این باور است که اطلاق اصطلاحی که برای فرقه‌ای از پروتستان‌های ابتدای قرن بیستم به کار می‌رفت، به یک جنبش سیاسی در خاورمیانه‌ی امروز، نه تنها نارسا و گمراه‌کننده، بلکه به دلایلی که در پی می‌آید، مطلقاً نادرست است.

Roanok  
PUBLICATION

ISBN 978-0-359-00543-8



9 780359 855438